

اعلام همدردی با بازماندگان قربانیان سونامی در آسیا

روز اول ژانویه ۲۰۰۵ کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (ریسم) بیانیه ای را به مناسبت فاجعه سونامی صادر کرد. (کمیته ریسم، مرکز جنینی احزاب و سازمانهای مارکسیست لنینیست مائوئیست جهان است.) صفحه ۴

• اگر صبر کنید. گوشت تن تان را هم خواهند خورد

پیرامون تغییر اصل ۴۴ قانون اساسی صفحه ۱۵

• کاریکاتوری به نام فرا خوان ملی برای رفراندوم

تلخیصی از اطلاعیه حزب کمونیست ایران (م ل م) در باره طرح رفراندوم صفحه ۱۷

• اسرائیل در کردستان

صفحه ۲۱

• دولت کانادا به مرزهای آزادی اندیشه و بیان

صفحه ۲۲

می تازد!

- آیا کشتار وسیع سونامی غیر قابل اجتناب بود؟ صفحه ۵
- سونامی چیست و چرا تولید می شود؟ صفحه ۸
- مذهب، علم و توده ها صفحه ۱۲



چند خبر مهم

از سرویس خبری جهانی برای فتح

- دولت چین انقلابیون طرفدار مائو را دستگیر و زندانی میکند.
- دانشگاه کابل سنگر مبارزه.
- زنان افغانستان علیه قلدری نیروهای اشغالگر آمریکائی صفحه ۲۰

سلاحهای هسته ای اسلامی

• در ادعانامه مردم ایران علیه جمهوری اسلامی جایی برای تولید سلاح های هسته ای نیست. زیرا ادعانامه مردم ایران علیه جمهوری اسلامی بر واقعیات استوار است و نه بر بهانه ها. ادعانامه مردم ایران علیه جمهوری اسلامی بر منافع پایه ای مردم ایران استوار است و نه منافع امپریالیسم آمریکا. جمهوری اسلامی علیه مردم ایران مرتکب جنایات بی شمار شده است و نه علیه قدرتهای آمریکائی و اروپائی. جمهوری اسلامی "مجرم" است نه بخاطر آنکه قوانین سازمان ملل متحد را زیر پا گذاشته و به حقوق کشورهای دیگر بخصوص کشورهای غرب تجاوز کرده است. زیرا نه تنها به حقوق این کشورهای غربی تجاوز نکرده بلکه دست در دست آنان به حقوق سیاسی و اقتصادی مردم ایران تجاوز کرده است. جمهوری اسلامی به سزای اعمالش خواهد رسید اما بدست مردم ایران. صفحه ۲

• فراخوان نشریه حقیقت در مورد کمکهای پزشکی به جنگ خلق در

صفحه ۱۸

نیپال

• گزارشی در مورد بیمارستانهای سیار نمونه در مناطق پایگاهی نیپال

صفحه ۱۸

درسهای قیام آمل را به میان توده ها ببریم!

۲۲ امین سالگرد نبرد دلاوران سربداران را گرامی داریم

سلاح‌های هسته‌ای اسلامی

چند سالی است که آمریکا با هشدار دادن در مورد دست‌یابی جمهوری اسلامی به سلاح‌های هسته‌ای فشارهای بین‌المللی بر رژیم جمهوری اسلامی را افزوده است. پس از ماه‌ها مذاکره میان ایران از یک سو و کشورهای اروپای غربی (آلمان، فرانسه و انگلستان) رژیم اسلامی قبول کرد که برنامه هسته‌ای اش را بایگانی کند. در این مذاکرات اروپائی‌ها به رژیم ایران گفتند که نقشه آمریکا سرنگون کردن رژیم جمهوری اسلامی است و هشدار دادند که در صورت عدم تمکین ایران، آنها (قدرت‌های اروپائی) نخواهند توانست با این نقشه آمریکا مخالفت کنند. موضوع اصلی "مذاکرات" همین بود. تا اینکه در ماه نوامبر ۲۰۰۴ قراردادی میان طرفین امضا شد که طبق آن جمهوری اسلامی بطور موقت از حق خود مبنی بر تولید اورانیوم غنی شده درجه پائین دست‌بر می‌دارد. این قرارداد توسط آژانس انرژی اتمی سازمان ملل متحد نیز تصویب شد. جمهوری اسلامی به بازرسی‌های تحقیرآمیز مأمورین این آژانس در سراسر ایران تن داده و اعلام کرده است که این بازرسی‌ها را نهادینه و دائمی خواهد کرد. با همه اینها، آمریکا عکس‌العمل منفی نشان داد و حتی نسبت به تصویب قرارداد از سوی آژانس انرژی اتمی سازمان ملل، خشمگین شد. طبق گزارش روزنامه نیویورک تایمز (۱۲ دسامبر): "مقامات بوش می‌گویند در حال حاضر در فکر بمباران کردن مراکز هسته‌ای ایران یا دست‌زدن به عملیات نظامی دیگر نیستند اما احتمال آن را در آینده منتفی نمی‌دانند."

در ۲ سال گذشته آژانس انرژی اتمی سازمان ملل متحد، ۶ نشست در مورد ایران داشت. در تمام این جلسات آمریکا مصرانه خواسته که مورد سلاح‌های هسته‌ای ایران به شورای امنیت سازمان ملل ارجاع داده شده و تحریم‌های اقتصادی بین‌المللی علیه ایران اعلام شود. کشورهای اروپائی هر بار با این خواسته مخالفت کرده‌اند اما با فشارهای آمریکا بر ایران همراهی کرده‌اند. قبل از امضاء قرارداد، بازرسان آژانس انرژی اتمی در سانتی‌فیوژهای ایران (دستگاه‌هایی که با چرخش دورانی گاز هگزافلورید تولید شده از اورانیوم خام را، که به یک زرد هم معروف است، تبدیل به اورانیوم غنی می‌کنند) اثراتی از اورانیوم غنی شده یافتند. ایران به غنی‌کردن اورانیوم اعتراف کرد اما برای تولید اورانیوم برای سلاح‌های هسته‌ای دستگاه‌هایی به مراتب قوی‌تر از اینها که ایران دارد لازم است زیرا برای سلاح‌های هسته‌ای اورانیوم غنی شده با تمرکز بسیار بالاتر ضروری است. و طبق قراردادهای بین‌المللی هر کشوری حق دارد

مقداری اورانیوم غنی شده تولید کند و تولیدات ایران تخطی از این قرارداد نبوده است. با این اوصاف کشورهای اروپائی و آمریکا بر ایران فشار گذاشتند که از حق استفاده از این دستگاه‌ها دست‌بکشند و حتی برای تحقیقات و صنایع و مصارف پزشکی از آن‌ها استفاده نکنند. چرا حکومت ایران به چنین حقارتی تن داده است؟ چون می‌داند هر بهانه‌ای بدست آمریکا بدهد، آمریکا برای سرنگون کردن رژیم جمهوری اسلامی استفاده خواهد کرد.

آیا ایران سلاح هسته‌ای دارد؟ رئیس آژانس انرژی اتمی سازمان ملل (البرادعی) چندین بار تاکید کرده است که ایران برنامه سلاح هسته‌ای ندارد و این آژانس اثری از فعالیت‌های مخفی برای غنی‌سازی اورانیوم ندیده است. ۴ ماه پیش او تاکید کرد: "هیچیک از اینها موجود نیست." اما کولین پاول (وزیر امور خارجه آمریکا) دو ماه پس از آن در ماه نوامبر ۲۰۰۴ اعلام کرد که ایران بزودی کلاهک‌های هسته‌ای بر موشک‌های دور برد خود سوار خواهد کرد. ادعاهای آمریکا تقریباً شکل کمدی بخود گرفته است. آمریکا می‌گوید ایران یک کشور نفتی است و نیازی به انرژی هسته‌ای برای سوخت و مصارف دیگر ندارد. البته این حرف درستی است اما دلیل واقعی آمریکا برای مخالفت با برنامه‌های هسته‌ای رژیم اسلامی نیست. در زمان رژیم سلطنتی شاه که به سگ زنجیری آمریکا معروف بود، آمریکا شاه را تشویق به ساختن یکرشته مراکز هسته‌ای کرد. در واقع برنامه هسته‌ای کنونی ایران در زمان شاه بنیانگذاری شد و کشورهای غربی منجمله آمریکا برای پیشرفت این برنامه کمک می‌کردند. همانطور که برنامه هسته‌ای پاکستان نیز با کمک آمریکا بنیانگذاری شد. در آن زمان برنامه هسته‌ای شاه تهدیدی برای شوروی بود. و برنامه هسته‌ای پاکستان در مقابل برنامه هسته‌ای هند (که توسط شوروی بنیانگذاری شد) علم شده بود. جمهوری اسلامی اصلاً پایه فن‌آوری تهیه سلاح‌های هسته‌ای را ندارد.

آمریکا و اروپا و روسیه

در ماجرای هسته‌ای ایران، در عین حال که قدرت‌های اروپائی (و روسیه) با آمریکا همکاری می‌کنند اما رقابتهای جدی نیز میانشان در جریان است. یکی از مولفه‌های استراتژی جهانی آمریکا آن است که خود را بعنوان رهبر بلامنازع جهان تثبیت کند و نگذارد اروپا بعنوان یک قدرت رقیب در مقابلش قد برافرازد و یا روسیه قدرت از کف

داده اش را احیاء کند. وقتی جمهوری اسلامی بقدرت رسید، مجبور شد رشته‌های پیوند با آمریکا را قطع کند و رابطه با جهان امپریالیستی را از طریق اروپا پیش ببرد. مردم از آمریکا نفرت داشتند و این رژیم برای انقلابی‌نشان دادن خود مجبور بود با آمریکا قطع رابطه کند. آمریکا نیز برای مهار اوضاع ایران و پیشبرد سیاست‌های خود در ایران از طریق اروپا پیش می‌رفت. نقش قدرت‌های اروپائی در دوران "جنگ سرد" (تا سال ۱۹۸۵) در محکم نگاهداشتن زنجیرهای وابستگی ایران به غرب، تعیین‌کننده بود. این رابطه نفوذ قدرت‌های اروپائی را در ایران چندین برابر و کیفیتاً بیشتر از آمریکا کرد. اما در اوضاع کنونی جهان که آمریکا نقشه بازسازی خاورمیانه را دارد، چنین توازن قوایی برای آمریکا قابل تحمل نیست. بخصوص آنکه قدرت‌های اروپائی که در دوران جنگ سرد جزو متحدین آمریکا بودند، تبدیل به رقبای آمریکا شده‌اند. قدرت‌های اروپائی در این کشمکش‌های هسته‌ای ذینفع می‌باشند و یکرشته اهداف روشن دارند. اروپائی‌ها می‌خواهند اعمال نفوذ بیشتری بر جمهوری اسلامی کنند؛ در مقابل آمریکا نشان دهند که مثل یک قدرت بزرگ توان دخالت در امور بین‌المللی را دارند؛ می‌خواهند به رژیم ایران کمک کنند که از رودروئی مستقیم با آمریکا پرهیز کند؛ می‌خواهند به آمریکا یاد آوری کنند که در خوان یغمای خاورمیانه یک شریک درونی هستند و نه یک قدرت بیرونی؛ می‌خواهند در صورت پیشرفت برنامه "تغییر رژیم" در ایران یک پای ماجرا باشند تا منافع درازمدت خود را در ایران حفظ کنند؛ و بالاخره اینکه می‌خواهند انحصار غرب را در زمینه تکنولوژی و سلاح‌های هسته‌ای پابرجا نگاه دارند.

قراردادی که با جمهوری اسلامی ایران امضا و توسط آژانس انرژی سازمان ملل تصویب شده است، یک آتش‌بس موقت است: آتش‌بس موقت میان قدرت‌های غربی و ایران و همچنین میان آمریکا و اروپا. آمریکا حاضر نیست به جمهوری اسلامی تضمین دهد که آن را سرنگون نخواهد کرد. آمریکا می‌گوید حتی اگر ایران در زمینه برنامه هسته‌ای اش کاملاً تسلیم شود بازهم راضی نخواهد شد و اصرار دارد که جمهوری اسلامی ایران بطور علنی در مقابل آمریکا تعظیم کند و به لحاظ سیاسی آشکارا تسلیم آمریکا شود. بعلاوه آمریکا مصر است که ایران دست از حمایت از سازمان‌های شیعه عراق و حزب الله لبنان و حماس فلسطین بردارد. اما جمهوری اسلامی با استفاده از نفوذ خود بر این گروه‌ها، خدمات مخفی به آمریکا و اسرائیل و اروپا ارائه می‌دهد و از این راه "نان" می

خورد و مثمر ثمر بودن خود را نشان داده و خود را در نزد قدرتهای بزرگ بیمه می کند. اما آمریکا دیگر خدمات خصوصی و مخفی نمی خواهد بلکه تسلیم آشکار می خواهد.

سه کشور اروپائی آلمان، فرانسه و انگلیس مرحله دوم مذاکرات را در ۱۳ دسامبر ۲۰۰۴ با ایران گشودند. در این مذاکرات یکسری انگیزه ها و پادشاهای سیاسی و اقتصادی به جمهوری اسلامی پیشنهاد خواهند داد و در عوض از جمهوری اسلامی انتظار دارند که قرارداد منع تولید اورانیوم غنی شده را از حالت موقت به حالت دائم تبدیل کند. در این صورت اروپا قول داده است که پیوند های اقتصادی اتحادیه اروپا با ایران را گسترده تر کند و مخالفین رژیم را در اروپا تحت فشار قرار دهد و کمتر رژیم اسلامی را در زمینه نقض حقوق بشر زیر فشار قرار دهد. معامله خوبی برای امپریالیستهاست!

اگر جمهوری اسلامی سلاح هسته ای ندارد، چرا سرلشگرهای سپاه پاسداران دست از قمپز در کردن بر نمی دارند؟ اینها حرکات از سر استیصال یک رژیم ارتجاعی است که مورد تنفر مردمش است و برای حفظ خود ذره ای نمی تواند روی حمایت و پشتیبانی مردم حساب کند. تنها راهی که برایش می ماند این است که با مانور دادن و بازی میان قدرتهای مختلف موجودیت خود را در نزد مافیاهای بزرگ جهان تضمین کند. بازیگران درگیر (آمریکا، اروپا و جمهوری اسلامی) می خواهند آتش دعوای هسته ای را گرم نگاه دارند و در عین حال مانع از آن شوند که تبدیل به آتش سوزی شود. این کشمکش ادامه خواهد یافت.

منافع ملی؟!

عده ای می گویند، حق ملی ایران است که سلاح هسته ای داشته باشد! سوال اینجاست که آیا جمهوری اسلامی نماینده و تضمین کننده منافع ملی مردم ایران است؟ خیر. جمهوری اسلامی حتی در قراردادهای تجاری و روابط اقتصادی ساده با قدرتهای درجه چندم قادر نیست منافع خلقهای ایران را برآورده کند. این امر نه بخاطر آن است که از نظر نظامی ضعیف است. بلکه علتش آن است که منافع جمهوری اسلامی بامنافع ملی ملل ایران در تضاد است؛ منافع جمهوری اسلامی در آن است که بهر طریق (منجمله به مزایه گذاشتن حقوق ملی ایران) رژیم تبهکار خود را حفظ کند. منافع جمهوری اسلامی منافع ۵۰ خانواده حاکم است که منافع جیبشان در این است که منافع ملی سیاسی و اقتصادی ایران را به دلخواه و به نرخ روز و هوا و هوسهایشان به مزایه بگذارند. خواب و خیال بس است. اینها یک باند تبهکارند که با باندهای تبهکار آمریکائی و اسرائیلی و ترک و عربستان فرقی ندارند. هر گونه قدرت یافتن این باند تبهکار به ضرر منافع ملی ایران و مردم ایران است. زمانی که این رژیم سرنگون شود و دولتی حقیقتاً مستقل و

متعلق به خلقهای ایران تحت رهبری طبقه کارگر مستقر شود، تازه آنگاه تولید سلاح هسته ای بر پایه رشد فن آوری و صنعت ملی و مستقل امکان پذیر می شود. و تازه آنگاه ممکن است (ممکن است) داشتن سلاح هسته ای به کار دفاع از این استقلال و آزادی بیاید. اما حتی در آن زمان، عامل اصلی در دفاع از منافع ملی و استقلال، خود مردم و نیروی ابتکار و خلاقیت و فداکاری آنان خواهد بود: بدون آزادی مردم، بدون شکفته شدن خلاقیت های آنان، بدون اینکه کشورشان را از ته دل متعلق بخود بدانند، صدها سلاح هسته ای هم نمی تواند استقلال یک کشور را تضمین کند.

عده ای از روشنفکران ملی مذهبی و فعالین دانشجوئی به رگ غیرت ملی شان برخورده که آمریکا و اروپا رژیم جمهوری اسلامی را مجبور به امضا قرارداد حقارت بار کرده است. این یک تفکر ناسیونالیستی تنگ نظرانه و غیرت مندی توخالی است. زیرا موجودیت جمهوری اسلامی و در قدرت بودن یک چنین رژیم تبهکاری بمدت ۲۶ سال خود حقارت آمیزترین جنبه زندگی ملی در ایران است.

جمهوری اسلامی حتی کارت هویتهای الکترونیکی را که فقط برای کنترل مردم خوبست از قدرتهای اروپائی می خرد. جمهوری اسلامی اصولاً فاقد فن آوری پایه ای لازم برای تولید سلاح های هسته ایست. در ایران حتی سوزن از خارج وارد می شود. حتی یک اتوموبیل را از اول تا آخرش نمی توان در ایران تولید کرد چه برسد به سلاح های هسته ای. انحصار تکنولوژی هسته ای در دست کشورهای غربی و روسیه است. رژیم جمهوری اسلامی بدون اینکه یکی از اینها افسارش را بکشد نمی تواند غلطی در این زمینه کند. این چه نوع استقلالی است؟

وحشت از سلاح های هسته ای آخوندها؟!

عده ای دیگر آن روی سکه اینان هستند و می گویند: قرار گرفتن انگشت آخوندها روی دگمه سلاح های هسته ای خیلی وحشتناک است و برای همین باید از فشارهای آمریکا بر جمهوری اسلامی حمایت کرد! این هم یک شکل دیگر از تفکر ناسیونالیستی تنگ نظرانه است. زیرا مسئله تهدید هسته ای جهان را به جمهوری اسلامی تقلیل می دهد. مگر قرار داشتن انگشت جورج بوش یا آریل شارون اسرائیل، روی دگمه سلاح های هسته ای کمتر وحشتناک است؟ اگر فرض بر مقابله با تهدید هسته ای جهان باشد، جمهوری اسلامی در آخر لیست قرار می گیرد زیرا آمریکا بیشترین و خطرناکترین و متنوع ترین سلاح های هسته ای را در اختیار دارد، تنها قدرتی است که تا کنون از سلاح هسته ای استفاده کرده (علیه ژاپن در هیروشیما و ناکازاکی در دوره جنگ جهانی دوم) و دولت صهیونیستی اسرائیل تنها کشوری در خاورمیانه است که دارای سلاح هسته ای است و

قرارداد "عدم گسترش سلاح های هسته ای" را امضاء نکرده و از زمان بوجود آمدنش بارها به کشورهای مختلف حمله کرده و یک کشور اشغالگر بیرحم و خونریز است که علیرغم قطعنامه های سازمان ملل به اشغال مناطق فلسطینی ادامه می دهد و علناً و بطور انکار ناپذیر طبق قوانین سازمان ملل متحد یک کشور "مجرم" است. قدرتهای بزرگ در مورد خلع سلاح هسته ای حرف می زنند اما آمریکا و انگلستان تمام قراردادهای خود را مبنی بر محدود کردن تجهیزات هسته ای زیر پا گذاشته و در حال تولید نسل جدیدی از سلاح های هسته ای اند که در جنگ با کشورهای کوچکتر مناسب تر است. زیرا سلاح های هسته ای قبلی آمریکا برای جنگ با ابرقدرتی مانند شوروی طراحی شده بودند. بنابراین اگر بخواهیم صحبت از آن بکنیم که سلاح هسته ای کدام کشورها زودتر مورد استفاده قرار خواهد گرفت و باید از آن وحشت کرد باید بگوئیم که قرعه بنام آمریکا می افتد زیرا آمریکا هم جنگش را آغاز کرده و هم با هدف پیروز شدن در جنگی که در خاورمیانه آغاز کرده در حال تولید سلاح های هسته ای کوچک میدانی است. با وجود کشورهای امپریالیستی خلع سلاح هسته ای جهان ناممکن است. این مسئله ایست که فقط با انجام انقلاب سوسیالیستی در سطح جهان حل می شود. این قدرتهای امپریالیستی هستند که فن آوری و ثروت تولید دهشتناکترین سلاح های ضد بشری را در اختیار دارند و آنها هستند که رژیم های مرتجع و تبهکار کشورهای مختلف را مسلح به سلاح های کشتار علیه مردم این کشورها می کنند و هر وقت منافعشان ایجاب کرد آنها را به سلاح هسته ای نیز مجهز می کنند.

هم سوئی مردم ایران و آمریکا؟!

همه می دانند که "گفتمان هسته ای" که آمریکا در مقابل جمهوری اسلامی اتخاذ کرده است در واقع به زبان مافیائی اعلام قصد آمریکا نسبت به سرنگون کردن رژیم جمهوری اسلامی است. همه می دانند که ایران یکی از اعضای سه گانه لیست "محور اشرار" جورج بوش است. این به معنای آن است که در چارچوب استراتژی جهانی جدید آمریکا، ایران یکی از کشورهای اصلی خاورمیانه است که باید دچار "تغییر رژیم" شود. بنابراین حقایق مربوط به سلاح های هسته ای ایران چندان مهم نیست. تمام مسئله آن است که آمریکا از کشورهای اروپائی و سازمان ملل می خواهد که رژیم اسلامی ایران را بعنوان یک رژیم "مجرم" اعلام کنند.

آیا مردم ایران با "مجرم" اعلام کردن رژیم جمهوری اسلامی ایران مخالفند؟ مردم ایران رژیم جمهوری اسلامی را یک مجرم فریبکار که باید به سزای اعمالش برسد می دانند. امپریالیسم آمریکا نیز رژیم جمهوری اسلامی را یک مجرم فریبکار می داند که باید بسزای اعمالش برسد. بظاهر وجه اشتراکی در میان است.

اعلام همدردی با بازماندگان قربانیان سونامی در آسیا

روزر اول ژانویه ۲۰۰۵ کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (ریم) بیانیه زیر را به مناسبت فاجعه سونامی صادر کرد. (کمیته ریم، مرکز جنبینی احزاب و سازمانهای مارکسیست لنینیست مائوئیست جهان است.)

سال ۲۰۰۵ زیر سایه ابر دهشتناکی آغاز شده است. امواج سونامی مناطق ساحلی چند کشور واقع در آسیای جنوب شرقی و آسیای جنوبی را در هم شکسته و هزاران کشته و میلیونها بی خانمان برجای نهاده است. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (ریم) همدردی عمیق خود را با کسانی که بار این رنج را با خود حمل می کنند، اعلام می کند.



در مناطق سونامی زده مردم باید بطور اضطراری و بر پایه تعاون داوطلبانه، کمک رسانی مردمی را سازمان دهند. ما از نیروهای مائوئیست این مناطق و نقاط دیگر جهان می خواهیم که به هر طریق که می توانند به این تلاشهای مردمی یاری رسانند. ■

در مرحله کنونی از تکامل و شناخت علمی بشر، زلزله ها و سونامی ها هتهدیدات وحشتناکی برای انسانها می باشند. اما همان مقدار ابزار و دانشی که برای اعلام خطر در دسترس انسان است، بشدت ناموزون و بیرحمانه ای

ناعادلانه در جهان تقسیم شده است. در کشورهای مختلف و بطور کلی در جهان، قدرت مردم در به حداقل رساندن خرابی ها و لطامات فجاجع طبیعی، و در نشان دادن عکس العمل سریع و کارآمد به این حوادث، به درجات بسیار زیاد وابسته به شکل سازمان اجتماعی بشر است. مرگ و رنج مردم مناطق فاجعه زده، دل مردم

اما این فقط ظاهر ماجراست. جرم جمهوری اسلامی چیست؟ علیه چه کسانی مرتکب جرم شده است؟ چه کسانی باید این رژیم و سرانش را به سزای اعمالش برسانند؟ جواب دادن به اینها وجه اشتراک ظاهری را تبدیل به یک وجه افتراق واقعی و عمیق می کند. اعلام جرم های مردم ایران با اعلام جرمهای جورج بوش زمین تا آسمان متفاوت است. جمهوری اسلامی مجرم است زیرا مردم ایران را لگد مال کرد. جمهوری اسلامی مجرم است زیرا انقلاب ضد ارتجاعی - ضد امپریالیستی مردم ایران را سرکوب کرد؛ حکومت مذهبی برقرار کرد؛ یک نسل از انقلابیون آزادیخواه ایران را به اسارت در سیاهچالهایش کشید و بعد اکثرشان را کشتار کرد؛ (همان کشتاری که امپریالیستها رضایت‌مندان در مورد آن سکوت کردند) مبارزات کارگران و دهقانان را سرکوب کرد؛ سپاه پاسداران و ارتش جمهوری اسلامی به کردستان لشگر کشی کرد و مردم آنجا را به خون کشید؛ نیروهای نظامی به سرکوب و کشتار خونین خلق ترکمن و خلق عرب دست زدند و بیش‌رمانه ترین تبعیضها را علیه اقلیتهای مذهبی کشور روا داشتند. جمهوری اسلامی پایه ای ترین حقوق زنان را از آنان سلب کرد و بر اسارت آنان بطور کیفی افزود و ۲۵ سال بطور سیستماتیک سرکوب دولتی علیه زنان را پیش برد؛ جنبش دانشجویی را سرکوب کرد و دانشگاه را از مهد دانش و مبارزه آزادیخواهانه به دژ تاریک اندیشی و نماز جمعه تبدیل کرد؛ اقتصاد ایران را به ویرانی کشید و آن را هر چه بیشتر اسیر و تابع کارکردهای خشونت بار نظام سرمایه داری جهانی کرد؛ بجای کار و آینده، هروئین در میان جوانان تقسیم کرد. در ادعانامه مردم ایران علیه جمهوری اسلامی جانی برای تولید سلاح های هسته ای نیست. ادعانامه مردم ایران علیه جمهوری اسلامی بر واقعیات استوار است و نه بر بهانه ها. ادعانامه مردم ایران علیه جمهوری اسلامی بر منافع پایه ای مردم ایران استوار است و نه منافع امپریالیسم آمریکا. جمهوری اسلامی علیه مردم ایران مرتکب جنایات بیشمار شده است و نه علیه قدرتهای آمریکائی و اروپائی. جمهوری اسلامی "مجرم" است نه بخاطر آنکه قوانین سازمان ملل متحد را زیر پا گذاشته و به حقوق کشورهای دیگر بخصوص کشورهای غرب تجاوز کرده است. زیرا نه تنها به حقوق این کشورهای غربی تجاوز نکرده است بلکه دست در دست آنان به حقوق سیاسی و اقتصادی مردم ایران تجاوز کرده است. جمهوری اسلامی به سزای اعمالش خواهد رسید اما بدست مردم ایران. مردم ایران در ادعانامه امپریالیسم آمریکا علیه جمهوری اسلامی حکایت رنجهای خود را نمی بینند. بلکه قدری یک مافیای بین المللی علیه یک مافیای محلی را می بینند. مردم ایران حتا خواهان قطع این کشمکش نیستند زیرا در موقعیت هر دوی آنها بی ثباتی بوجود می آورد. ما باید از هر فرصتی برای سرنگون کردن هر چه سریعتر جمهوری اسلامی و انجام انقلابی که این بار واقعا پیروزمند باشد، استفاده کنیم. ■

آیا کشتار وسیع سونامی غیر قابل اجتناب بود؟ چرا سیستم خبر رسانی نبود؟

سرویس خبری جهانی برای فتح ۳ ژانویه ۲۰۰۵

در اعماق خلیج بنگال تخته سنگ غول آسا و عظیم الجثه ای که بخشی از قشر کره زمین را تشکیل می دهد، قرار دارد. در فرآیند فعل و انفعالات طبیعی کره زمین، در طول سالیان دراز، این تخته سنگ تدریجا در حال لغزیدن به زیر تخته سنگ عظیم دیگری که کشور اندونزی و قاره اور-آسیا بر آن قرار دارد، می باشد. معمولا فرآیندهایی که طی آن کره زمین دچار تغییرات و جابجائی می شود از دید ما پنهان است. چرا که این حرکات بسیار بطئی هستند. مثلا این تخته سنگ سالانه حدود ۱۰ سانتی متر به زیر دیگری می لغزد. این تخته سنگ که ۱۲۰۰ کیلومتر طول دارد، هنگام لغزیدن به زیر دیگری، به دلایلی در نقطه ای گیر کرد. بهمین سبب فشار و نیروی بسیار عظیمی، انباشت شد. در ۲۶ دسامبر این تخته سنگ به یکباره از مکان گیر کرده (سد شده) خویش در غرب ساحل اندونزی بنام سوماترا رها شد و بزرگترین انرژی که تا بحال بشریت مشاهده کرده، تولید کرد. این انفجار آن چنان عظیم بود که حتا کره زمین را مقداری از مدار خود خارج کرد. در سراسر خط گسل، کف اقیانوس بناگهان به طرف کنار و به ارتفاع چندین متر به بالا پرتاب شد. این حرکت، امواج غول آسای سونامی را تولید کرد. امواج وحشی به موازات نزدیک شدن به ساحل، بلندتر و بلندتر شدند.

از دست رفتن تعداد زیادی انسان در لحظات اولیه، این سانحه دلخراش را به یکی از غم انگیزترین سوانح در تاریخ معاصر بدل کرد. هنوز آمار دقیقی از تعداد تلفات در دست نیست. شاید وقوع زلزله و بخصوص امواج عظیم سونامی غیر قابل پیش بینی و غیر قابل پیش گیری بود. اما تاثیرات ویرانگر آن بوسیله قدرت ویرانگر سرمایه داری و سازمان اجتماعی سرمایه داری، چند برابر شد.

این واقعه سوالات اساسی زیادی را در اذهان طرح کرده است. چه شرایطی باعث شد که تعداد بیشماری از مردم جان خود را از دست بدهند و میلیونها نفر دیگر در شرایط ناپایدار قرار گیرند؟ مردم به طرق خویش و گوناگون در تعمق و تفکرند که این واقعه چرا رخ داد؟ معنای عملی و روحی وقوع این حوادث کدامند؟ در چنین مواقعی، اربابان جهان و دولتها، ایدئولوژی و حتا مشروعیت (استحقاق حکومت کردن) خود را زیر حمله می بینند. آنان خود را ارباب تکنولوژی می دانند، اما

وقتی پای توضیح این واقعه (به خصوص به مردم عادی) به میان می آید، علل واقعی را در ابهام نگاه می دارند و مانع ظهور یک درک همه جانبه روشن می شوند. چرا که اگر توده های مردم درک علمی روشنی در مورد علل طبیعی و اجتماعی بروز این واقعه پیدا کنند، آنگاه این حاکمین را مسئول دانسته و نخواهند بخشید.

در هفته ها و ماه های آینده، جوانب مختلف این فاجعه روشن تر خواهد شد و کسانی که در فکر توده ها بوده و به سرنوشت آنان علاقمندند باید آنرا از زوایای مختلف مورد چالش و بررسی قرار دهند. نه تنها باید این مسئله را از زاویه بلاتی که بسر مردم آمده بررسی کرد بلکه باید از زاویه علوم فیزیکی نیز کنکاش کرد. در این مقاله، ما می خواهیم روی مبرمترین و فوری ترین جنبه ها



تکیه کنیم: چرا تعداد بیشماری از مردم بدون هیچ هشدار و خطاری در امواج دریا غرق شدند؟

سرمقاله روزنامه نیویورک تایمز مورخ ۲۹ دسامبر ۲۰۰۴ نوشت: «اگر همان شبکه اخطار بین المللی که آمریکا برای حفاظت از حوزه آبهای اقیانوس آرام برقرار کرده در اقیانوس هند نیز موجود بود، شمار مرگ و میر مناطق سونامی زده می توانست به نصف برسد.» آژانس مربوط به سازمان ملل اعلام کرد که اقدام به ایجاد این سیستم اخطار در اقیانوس هند خواهد کرد. اما چرا پس از نیم قرن و کشته شدن تعداد زیادی از مردم؟ مسئله این نیست که اینها جاهل بودند و نمی دانستند. منافع اقتصادی و سیاسی در این

اغماض و چشم پوشی دخیل بود. البته جواب "آسانی" برای این سوال موجود است. مقاماتی که سرنوشت ما را در دست دارند و برخی دانشمندان سالهاست که این جواب را تکرار می کنند. آنها می گویند احتمال وقوع سونامی در اقیانوس هند بسیار کم است. ولی امروزه برای همه مشخص شده که چقدر این جواب "آسان" مهلک و یکجانبه است. این درست است که ۹۰ درصد سونامی ها در اقیانوس آرام رخ می دهد. و دلیلش این است که در عمق اقیانوس آرام فعل و انفعالات زیرزمینی بسیار حادی در جریان است بطوریکه زمین شناسان این منطقه را "حلقه آتش" می نامند. اما برخی از متخصصین و دانشمندان می گویند بدترین انفجار در تاریخ زمین شناسی در ۷۱ هزار سال قبل در سوماترا، یعنی در ۱۵۰ کیلومتری مرکز زلزله ۲۶ دسامبر، بوقوع پیوست. ۷۱ هزار سال با توجه به طول عمر تشکیل کره زمین چندان زیاد نیست. پر قدرترین انفجاری که در تاریخ بشر ثبت شده به سال ۱۸۸۳ برمیگردد که تاریخ دوری نیست. در این انفجار جزیره کراکاتا در نزدیکی سوماترا مورد حمله امواج غول آسای سونامی (حتا مرتفع تر از آنچه امروز رخ داد) قرار گرفت. در همین منطقه، به سال های ۱۷۹۷، ۱۸۸۳ و ۱۸۶۱ لرزش و زلزله رخ داد. در سال ۲۰۰۰ زلزله ای با قدرت ۷ ریشتر سنگاپور و با قدرت ۷٫۴ ریشتر جزایر شمال غربی سوماترا را به لرزه در آورد. الان که به عقب نگاه می کنیم، می بینیم که اینها پیش در آمد زلزله اخیر بودند. مطالعه اسناد زمین شناسی استعمارگران هلندی که در این منطقه حاکم بودند و یافتن رد پای زلزله های قدیمی در صخره های دریائی مرجانی این منطقه، دانشمندان را نگران وضع کرده بود و مدتها پیش تنی چند از آنان این نگرانی خود را اعلام کرده بودند.

در سال ۱۹۹۰ گروه هماهنگی سازمان ملل متحد پیشنهاد توسعه سیستم اعلان خطر اقیانوس آرام به اقیانوس هند و سراسر جهان برای مقابله با سونامی را ارائه داد. اما این پیشنهاد به ورطه فراموشی سپرده شد. پیشنهاد دیگری در سال ۱۹۹۷ از طرف نشست بین المللی متخصصین در پرو پشت گوش انداخته شد و نتیجه ای نداشت. در جلسه ای که اکتبر سال ۲۰۰۳ در نیوزلند برگزار شد، این پیشنهاد دوباره رد شد. البته نه بر اساس علمی بلکه بخاطر آنکه این از اختیارات جغرافیائی گروه متخصصین خارج بود. در سال ۲۰۰۴ یکی از برجسته ترین محققین زلزله شناسی استرالیائی، آقای فیل کومینز، مقاله ای را به متخصصین زمین شناسی در ژاپن و هاوایی ارائه داد. عنوان مقاله تحریک آمیز بود: "سونامی در اقیانوس هند: چرا باید نگران باشیم؟". این نوشته امروز وسیعا نقل و

تکرار می شود اما یکسال پیش گوش شنوائی نداشت.

یکی از متخصصین ژئوفیزیک در انستیتوی تکنولوژی کالیفرنیا آتقدر نسبت به این موضوع نگران بود که با هزینه شخصی اش ۵ هزار بروشور در مورد خطر وقوع سونامی در اقیانوس هند و چگونگی مقابله با آن در منطقه توزیع کرد. یکماه قبل از وقوع سونامی، او برنامه سفر به اندونزی داشت که بدلیل نبود بودجه لغو شد.

زمین شناس و زلزله شناس ارشد استرالیایی (فیل کومینز) یک هفته بعد از وقوع فاجعه عنوان کرد که: "در جمع دانشمندان خارج از استرالیا و اندونزی، علاقه چندانی نسبت به احتمال وقوع سونامی در اقیانوس هند موجود نبود." سوال اینجاست که چرا؟ یکی از دلایل آن این است که تجربه وقوع سونامی در اقیانوس هند کمتر از اقیانوس آرام است. اما دلیل عمده چیز دیگریست و بطرز مخوفی ساده است. و آن اینکه: برقراری سیستم اعلان خطر و دیده بانی و همچنین انجام تحقیقات در این زمینه مستلزم صرف هزینه می باشد و چنین نقشه ای حمایت کننده مالی نداشت. آمریکا سیستم اعلان خطر و آژیر دهنده اقیانوس آرام را با کمک و همیاری ژاپن و استرالیا بوجود آورده است و بدون کمک آمریکا طرح بسط و گسترش سیستم اعلان خطر به نقاط دیگر منجمله اقیانوس هند ممکن نشد.

یکی از مسائلی که باید بررسی شود این است که این کوتاهی آمریکا در استقرار سیستم اخطار در اقیانوس هند تا چه حد بود؛ آیا بطور غیر مستقیم این طرح را خفه کرد یا اینکه فعالانه مانع تحقق آن شد. موج یاب های شناور متصل به ساتلیت، که در اقیانوس ها مستقرند، اهمیت نظامی بسیار زیاد دارد. بهمین دلیل بعد از جنگ جهانی دوم آمریکا این سیستم اعلان خطر را در اقیانوس آرام نصب کرد زیرا این کار به تثبیت هژمونی دریائی اش خدمت می کرد. امروزه، اکثریت تحقیقات اقیانوسی، به نوعی در ارتباط با نیروی دریائی آمریکا می باشند. تمامی تحقیقات مربوط به زمین و پوسته آن، نه تنها در خدمت اهداف نظامی اند، بلکه در خدمت تجارت استراتژیک کشف و استخراج نفت می باشند. در واقع این تحقیقات، برای تجارت نفت که رقابت بیرحمانه ای بر سر آن جریان دارد، اهمیت مرکزی دارند.

سازمان پیمان منع آزمایشات هسته ای بین المللی که مرکزش در وین قرار دارد، بدلیل آنکه حتی کوچکترین تکانها و انفجارات را در سراسر جهان زیر نظر دارد، به مجرد وقوع زلزله سوماترا از آن آگاه شد. اما این سازمان فاقد برنامه اضطراری است و در لحظه وقوع زلزله، کسی بر سر پستش نبود. حتما بعد از وقوع زلزله این سازمان هنوز تصمیم نگرفته است که اطلاعات وسیعی را که بر سر این زلزله ثبت کرده علنی کند تا دانشمندان از آن استفاده کنند. خیلی از کشورها چنین اطلاعاتی را در زمینه فعالیتهای هسته ای خود و دیگران، اطلاعات بسیار محرمانه تلقی می کنند و نمی گذارند که این اطلاعات بطور اتوماتیک علنی شود.

به این دلیل است که آمریکا تا کنون حاضر به پیوستن به سازمان وین نشده است. آمریکا در همان حال که در این زمینه خودداری کرده و اسرارش را حفظ می کند اما از اسرار سلاح های هسته ای دیگران مطلع است. بهمین منوال هند که چندی پیش آزمایش سلاح هسته ای خود را انجام داد عضو تشکیلات وین نمی باشد. همانطور که خواهیم دید، جنبه نظامی مخفی نگاه داشتن چنین اطلاعاتی یک نقش کلیدی در تبدیل یک فاجعه غیر قابل اجتناب به یک تراژدی ویرانگر، بازی کرد. بعلاوه، مطالعه این یافته ها و اطلاعات ثبت شده دارای اهمیت مرگ و زندگی بوده و بی نهایت ضروری و فوری است. زیرا وقتی در نفاطی از زمین زلزله رخ می دهد، باعث افزایش فشار یا کاهش فشار بر گسل های دیگر کره زمین می شود.

فقدان سیستم دیده بانی و آژیر سونامی در اقیانوس هند را باید به مثابه ارتکاب جنایت علیه مردم تلقی کرد. یک جنایت دیگر زمانی بود که دانشمندان حوزه اقیانوس آرام فاجعه در شرف وقوع را پیش بینی کردند ولی کسانی که در قدرت می باشند هیچ حرکتی برای حفاظت از زندگی انسانها نکردند.

متخصصین در ژاپن، هاوانی و سواحل غربی آمریکا در همان لحظات اولیه از وقوع این زلزله با خبر شدند. آنان در عرض ۱۵ دقیقه شروع به فرستادن پیام های اعلام خطر به خارج و اقصی نقاط جهان کردند. اما بواسطه آنکه لزوما هر زلزله ای موجد سونامی نمی باشد، در ابتدا قادر به پیش بینی امواج غول پیکر آن نبودند و حتی یک موج یاب نیز در اقیانوس هند موجود نبود که با توسل به آن بتوانند پیش بینی موج های غول آسا را بکنند. از طرف دیگر، تفسیر داده های ابزار زلزله سنج، کار پیچیده ای است. بهمین دلیل در ساعات اولیه آنان پیش بینی غلطی در مورد قدرت این زلزله کردند. طبق محاسبه اولیه قدرت این زلزله در مقیاس ۸ ریشتر تخمین زدند. با اینحال می دانستند که خطر این زلزله بسیار جدی است. بعدا فهمیدند که ۹ ریشتر است یعنی صد بار قدرتمندتر. اما از همان ابتدا معلوم بود که بدلیل وقوع زلزله در عمق اقیانوس، بروز سونامی یک احتمال قوی است. نیم ساعت پس از زلزله (حدود ۲۰ دقیقه تا یکساعت قبل از اینکه اولین موج به خشکی اصابت کرد) آنان اعلام خطر در مورد وقوع سونامی را مخابره کردند. در حالیکه هنوز نمی دانستند آیا واقعا سونامی رخ داده یا بزرگی اش چقدر است. زمانیکه آنها قدرت واقعی زلزله را فهمیدند، تمام وجودشان از وحشت حادثه ای که در شرف وقوع است به لرزه در آمد. با اصابت اولین امواج غول پیکر به شمال غربی سوماترا، دانشمندان دست بکار محاسبات ریاضی شدند و ابعاد مسئله را پیش بینی کردند. اما دیگر بسیار دیر شده بود.

وقتی واقعه شوم سر رسید دانشمندان فهمیدند که اسیر آزمایشگاههایشان هستند و دیوارهای آن اجازه نمی دهد صدای فریادشان به گوش کسی برسد. آنها گزارش اوضاع را به افراد بالاتر و مافوق

خود دادند. اینکه مافوق های آنان چه کردند هنوز معلوم نیست. دانشمندان به ارتش نیز گزارش دادند و به همکاران خود در اقصی نقاط جهان ای میل ها و فکسها و اس ام اس ها را روانه کردند. می توانید حدس بزنید که چگونه با استیصال و یاس اشک می ریختند.

بله این فاجعه طبیعی بطرز اجتناب ناپذیری مهلک بود. اما از کشته ها پشته ساخته شد زیرا بر سر مردمی خراب شد که پیشاپیش در مرز مرگ و زندگی می زیستند. فجایع مشابه در پایتخت کشورهای امپریالیستی نیز می تواند رخ دهد و موجب مرگ و میر وحشتناک شود. اما این فاجعه یک مشخصه داشت و آن اینکه ضربت را در منطقه ای وارد آورد که مردم در محرومیت و فقر قرار دارند و همین مسئله نقش تعیین کننده را در گسترش ابعاد فاجعه داشت. سوماترا اولین مکانی بود که ابتدا طعمه زلزله شد و بعد سونامی کشتار را ادامه داد. گفته می شود دو سوم قربانیان این فاجعه در در نوک شمالی جزیره سوماترا اسکان داشتند. استان آنچه در سوماترا آنچنان ویران شده که نه از هوا و نه از زمین دیگر قابل تشخیص نیست. اکثر مناطق پایتخت این منطقه که باندا آنچه نام دارد با خاک یکسان شده است. بسیاری از شهرها و قصبیات بالکل ناپدید شده اند. افرادی که بررسی های هوائی انجام داده اند می گویند در سراسر آنجا اثری از زندگی دیگر نیست مگر در چند مکان کوچک. بررسی این مسئله که مردم آن مناطق چگونه میزیستند و روز و شب را می گذراندند، در چه محلهائی، در چه نوع خانه هائی بودند و چه بر سرشان آمده، خارج از قدرت این قلم است. اما یک چیز روشن است. سوماترا روی یک خط زلزله ژئولوژیک قرار دارد و خطر وقوع زلزله در این منطقه برای آنان که علاقه ای به فهم آن دارند، واضح بود. آنچه تحت اشغال ۴۰ هزار سرباز ارتش اندونزی است. بله، این منطقه با ارزش تر از آن است که به مردم بومی اش واگذار شود! این ۴۰ هزار نفر در آنجا مستقر بودند که از تاسیسات گاز مایع طبیعی و میدان گاز شرکت اکسون موبیل آمریکائی حراست کنند. بعضی از خبرنگاران می گویند که به دولت اندونزی در مورد خطر وقوع سونامی هشدار داده شده بود. در مورد اینکه تا چه حد می شد جان انسانها را نجات داد بحث است اما هیچ کس منکر نیست که حداقل هزاران نفر را می شد نجات داد.

دو ساعت طول کشید تا موج سونامی به سیری لانکا برسد. به لحاظ شدت خرابی سیری لانکا دومین کشور بود. طبق گزارشات، یک دانشمند آمریکائی در سیری لانکا وقوع حادثه را به سفارت آمریکا اطلاع داده بود. دیپلمات آمریکائی در این محاوره تلفنی چه گفت و سفارت آمریکا به رغم آگاهی از وقوع چنین مصیبتی چه کرد؟

طبق گزارشات چند روزنامه، به دولت تایلند هشدار داده شده بود. اما اخیرا گفته شده که دولت تایلند از بیم آنکه مبادا این هشدار غیر واقعی باشد آن را از مردم تایلند پنهان نمود تا مبادا به صنعت توریسم کشور لطمه ای بخورد. هر چند که بعد از

وقوع این مصیبت ارتش تایلند فراخوانده شد اما دولت تایلند در ۳ ژانویه ۱۰ هزار سرباز را برای ماموریت ضد شورش به استان های جنوبی در مرز کشور مالزی فرستاد.

امواج دریا به جزایر آندمان و نیکوبار از توابع کشور هند نیز حمله کرد. این شهرها در نزدیکی سوماترا و تایلند قرار دارند. این مجمع الجزایر کوچک که تپه های کم ارتفاع آن قله کوه های زیر اعماق آب می باشند از سرزمین اصلی هند بسیار دورند. علاقه دولت هند به این مجمع الجزایر صرفا بخاطر موقعیت سوق الجیشی آنهاست که اهمیت نظامی دارد. به یک کلام این مناطق در خدمت منافع توسعه طلبانه دولت هند می باشند. جزیره نیکوبار منحصرآ یک پادگان نظامی دریائی است و دولت هند سراسر این مجمع الجزایر را منطقه ای نظامی اعلام نموده و مردم خارج از این منطقه کاملا ممنوع ورود می باشند.

حدودا سه یا چهار ساعت طول کشید تا سونامی به ایالت تامیل نادو در جنوب هند رسید. در اینجا نیز هشدار به مردم در مورد امواجی که سوماترا را به کام مرگ کشید و در حرکت و پیشروی بسوی کشتن هزاران نفر دیگر در این ایالت بود، داده نشد. امواج سونامی ده ساعت بعد به غرب آفریقا رسید و این زمان برای اینکه تمام مردم جهان از آن باخبر شوند، کافی بود. با این وصف هیچ قدرتی حتا انگشت بلند نکرد. دست اندر کاران حکومتی کوچکترین حرکتی برای آگاهی مردم انجام ندادند.

تنها جزیره اقیانوس هند که بدون کوچکترین صدمه و غرامتی دست نخورده باقی ماند جزیره **دیه گو گارسیا** است. این جا مستعمره بریتانیا و در اجاره آمریکا می باشد. دیه گو گارسیا یکی از مهمترین پادگانهای نظامی آمریکا است. آمریکا از اینجا برای سلطه بر اقیانوس هند و تسلط بر پهنه آسمان های این منطقه از افغانستان تا عراق، استفاده می کند. همان امواجی که هزاران نفر را در سواحل غرب آفریقا کشت، نتوانست در این جزیره سونامی ایجاد کند زیرا این جزیره در آبهای بسیار عمیق قرار دارد. طبق گزارشات خبری، سران نظامی این جزیره هشدار وقوع سونامی را دریافت کرده بودند. اما با این اطلاعات چه کردند؟ این اطلاعات در شرایطی که جان ده ها هزار نفر در کشورهای مختلف در خطر بود، برای چه مقاصدی استفاده شد؟

نفرت انگیزتر (و متأسفانه ساده فهم ترین) فاکت این فاجعه آن است که سونامی از نظر مالی لطمات زیادی وارد نیارود! خبرگزاری رویتر در روز ۳۱ دسامبر با اقتصاد دانانی مصاحبه کرده و از قول آنان نوشته است که کل هزینه مالی این فاجعه از لحاظ خرابی ساختمان ها بالغ بر ۱۴ میلیارد دلار است. یعنی حدود یک دهم خسارات وارده در زلزله شهر کوب در ژاپن در سال ۱۹۹۲ که ۶۴۰۰ نفر کشته برجای گذاشت و معادل نصف لطمات مالی توفان آندرو که در سال ۱۹۹۲ در آمریکا رخ داد و تنها ۵۰ کشته برجای گذاشت. کمپانی **مونیک ری** که بزرگترین کمپانی بیمه مجدد در جهان است و

کمپانی های بیمه دیگر را در مقابل خطر ضرر هنگفت و غیر منتظره بیمه می کند، یک نفس راحت کشید! این کمپانی اعلام کرد که ضرر مشتریان (یعنی شرکتهای بیمه دیگر) بسیار ناچیز بود. در واقع این اقتصاد دانان می گویند از دست دادن بیش از ۱۵۰ هزار انسان و آواره و بی چیز شدن ۵ میلیون نفر، تاثیر چندانی بر اقتصاد جهان نداشت زیرا آنهائی که مردند، صرفا در جدال برای بخور و نمیر بودند و بخش مهمی از اقتصاد جهان را تشکیل نمی دادند. یک اقتصاد دان بانکی اهل استرالیا مسئله را چنین تشریح می کند: « اکثر خسارت (البته اگر میزان مرگ و میر را کنار بگذاریم) به اهالی اینجا وارد شده است. هر چند برای مردم ضرری بغایت جبران ناپذیر است. اما تاثیر زیادی روی کاهش ظرفیت تولید ندارد. البته به استثنای صنعت توریسم تایلند.»

بله بازارهای سهام جهان لطمات انسانی را ثبت نمی کنند!

منطق سرمایه داری این است که "بهترین را بر روی بهترین ها بنا می کند". به زبان دیگر، توسعه زمانی کارآمد و موثر و سود آور است که در مناطق پیشرفته تر و تکامل یافته تر، و میان کشورهای پیشرفته تر و تکامل یافته تر، انجام شود. نظام سرمایه داری بر پایه نابرابری رونق و شکوفائی می یابد و این نابرابری ها را تشدید می کند؛ این نابرابری ها تعداد تلفات حاصل از بلایای طبیعی را چندین و چند برابر می کند. ممکنست در آینده وعده های توخالی به واقعیت تبدیل شود و در اقیانوس هند سیستم آژیر خطر دریائی نیز برقرار شود اما این سیستم آژیر خطر عامل عمده این گونه تراژدی ها را از بین نمی برد. عامل عمده همانا توسعه نابرابر و ستمگری سیاسی است که الزاما جفت توسعه ناموزون است و آنرا تقویت می کند.

خلاصه کنیم، مشکل پایه ای مشکل مربوط به انسان است و در روابط میان مردم، بخصوص روابط مالکیت، نهفته است. در چارچوب این روابط، سرمایه امپریالیستی تمام کشورهای جهان را تابع خود می کند و آنها را طوری سازمان دهی می کند که در خدمت منافع انگلی معدودی که پایگاهشان در متروپلهای امپریالیستی است، قرار گیرند. در این نظام روابط فردی و جمعی میان انسانها طوری است که حرف اول و آخر را سود می زند و همه چیز طبق محاسبات بیرحمانه پولی، بر طبق سیاست حفظ این نظام جنایتکار، و بر طبق منافع کشوری که اکنون می خواهد بر تمام کره خاکی حکومت کند، یعنی ایالات متحده آمریکا، انجام می شود.

بلایای طبیعی همیشه قابل پیش بینی نیستند. اما زمانیکه عالیترین معیار ارزشی یک جامعه حفظ زندگی انسان و برآورد کردن نیازهای انسان نباشد، آنگاه وقوع تراژدی ها تضمین شده است. یکی از خشم آورترین ابعاد این تراژدی و آنچه مستلزم تحقیق بیشتر است، این که چگونه این نظام حرص و آز و سود و دولتهای مربوطه اش، بخصوص ارتشهای این دولتها که در همه کشورهای

بلادیده حی و حاضرند، بجای خدمت به مردم و تکیه بر مردم (کاری که فقط از عهده یک دولت انقلابی بر می آید) در مقابل مردم ایستادند و حتا علیه آنان زور بکار بردند.

نظام سرمایه داری میان دانشمندان و هدف آزمون های علمی آنها یک دیوار درست کرده است. این نظام باعث اسارت این دانشمندان شد بطوریکه نه راه به بالائی ها داشتند و نه پائینی ها. گوش مقامات بالا در مقابل تقاضاهای آنان کر بود و با پائینی ها هم ارتباط نداشتند که بخواهند علم و نتایج آزمونهای علمی خود را بدستشان برسانند. هیچ رادیوئی نسبت به وقوع فاجعه اعلام خطر نکرد. حتا کمترین آموزش عمومی بر سر این موضوع می توانست جان ده ها هزار نفر را نجات دهد. در سونامی قبل، معلم یکی از جزایر اقیانوس آرام مشاهده کرد که آب دریا به یکباره عقب رفت. با مشاهده این مسئله فوراً دانش آموزان را از مدرسه بیرون برد و به جای امنی رساند. تمام مدرسه از بین رفت اما همه دانش آموزان نجات یافتند زیرا وی در مورد تشخیص خطر آموزش دیده بود. چرا چنین دانشی تبدیل به دانش عموم در سراسر اقیانوس هند، جائی که مردم در معرض خطر دائم هستند نشده بود؟ چرا این مردم هیچ درکی از علائم خطر سونامی نداشتند؟

به یقین این واقعه دردناک به دانشمندان علوم فیزیک و روشنفکران علوم اجتماعی و فعالین سیاسی انگیزه خواهد داد که تحقیقات زیادی در مورد تمام موضوعات مورد بحث، بطور خاص و عمیق، انجام دهند. این واقعه به آنها نیرو خواهد داد که این آگاهی را به میان توده ها ببرند زیرا یکی از درسهای تلخ این فاجعه این است که اگر دانش بشری در دست امپریالیستها و نوکران آنها بماند و به میان مردم برده نشود، اگر علم بر طبق منافع اکثریت بشریت پیش برده نشود و در اختیار خود مردم گذاشته نشود، آنگاه مردم در ابعاد غول آسانی کشتار خواهند شد. حتا در پرتو علم و دانش محدود کنونی می توان گفت که ابعاد این کشتارها آنچنان خواهد بود که خارج از تاب و طاقت افراد بشر باشد. از سوی دیگر، هر چه بیشتر حقایق مربوط به این فاجعه، اینکه چه اتفاقی افتاد و چرا اینطور شد به مردم گفته شود آنگاه اهداف مبارزات انقلابی روشن تر و قوی تر خواهد شد: هدف مبارزه انقلابی ایجاد آن چنان جامعه ای که با قدرت خود زنجیرهائی را که پتانسیل واقعی بشریت را به اسارت در آورده درهم شکند و روابط مردم با یکدیگر و مردم با طبیعت را از بیخ و بن دگرگون کند.

سیر تکامل و پیشرفت جامعه بشری نیز مانند آن تخته سنگ ته اقیانوس هند، گیر کرده است. باید توسط انقلاب آن را آزاد کرد. در تاریخ گذشته و معاصر، رژیمهای زیادی بعد از رخداد فاجعه های طبیعی سقوط کرده اند. امپریالیستها بر حسب منافعشان گاه به طبیعت تجاوز می کنند و گاه آن را نادیده می گیرند. به انسان ها نیز همینطور می نگرند. آنان شایسته حکومت کردن نیستند. ■

سونامی چیست و چرا تولید می شود

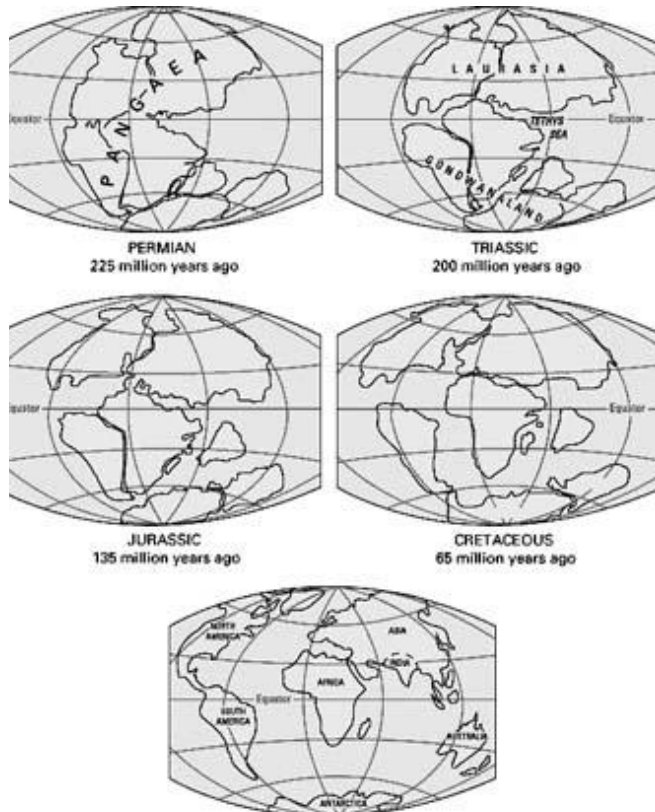
درون پراتیکهای گوناگون بیرون می آیند. بقول مائوتسه دون، پراتیک مهم بشر شامل مبارزه طبقاتی و تولید و آزمونهای علمی است.

با توجه به این مسئله در بحث از رخداد طبیعی سونامی، علاوه بر بررسی علل اجتماعی تبدیل این رخداد طبیعی به یک فاجعه انسانی، باید علل این رخداد طبیعی را نیز بررسی کنیم و برای توده های مردم توضیح دهیم تا در مقابل قدرت مهیب طبیعت دچار بهت و حیرت نشوند. مقاله دیگری در همین شماره بنام "آیا کشتار وسیع سونامی اجتناب ناپذیر بود" (نوشته سرویس خبری جهانی برای فتح) به جنبه اجتماعی مسئله می پردازد و در مقاله حاضر به بررسی محرکها و پروسه های طبیعی زمین که سرمنشأ زمین لرزه و آتشفشان و سونامی است نگاهی می اندازیم. با درک این رخدادهای طبیعی می توان به روشنی دید که انسان روزی خواهد توانست نیروی مخرب سونامی و زلزله را نیز خنثی کند و انرژی تولید شده توسط این حرکات طبیعی کره زمین را در خدمت آسایش و رفاه جامعه بشری درآورد.

سی و اندی سال پیش با کشف تئوری "پلیت تکتانیک" تحول عظیمی در شناخت بشر از فعل و انفعالات کره زمین و دینامیسم ها (قوانین حرکتی) و مکانیسم های (ساختمان و عملکرد) آن بوجود آمد. تقریباً می توان گفت در دانش و آگاهی بشر نسبت به زندگی و فعل و انفعالات کره زمین یک جهش انقلابی بوجود آمد. در دهه های گذشته مرتباً این تئوری منسجم تر و صحیح تر شده و در برخی جهات نیز تکامل یافته است. تازه ترین تحقیقات و یافته های دانشمندان جهان در مورد کره زمین و منظومه شمسی در کنفرانس بزرگ اتحادیه ژئوفیزیست های آمریکا در سانفرانسیسکو (دسامبر ۲۰۰۴) ارائه شد که در آن یازده هزار دانشمند از سراسر جهان شرکت داشتند.

اکنون به یقین می توان گفت که زمین در طول صدها میلیون سال در نتیجه پروسه های "پلیت تکتانیک" به شکل و شمایل کنونی در آمده است. پروسه های پلیت تکتانیک برای بشر هم موهبت آفرینند و هم خرابی. جلگه های حاصلخیز که تمدنهای بزرگ بشری در آنها رشد کرده است، شکل گیری سفره های نفتی، بوجود آمدن کوه های بلند، معادن ذغال سنگ و مس و غیره همه و

مارکس با شادی وصف ناپذیر از تئوری تکامل چارلز داروین استقبال کرد. فردریش انگلس، دیگر بنیانگذار علم مارکسیسم نیز برای توضیح بینش و متد مارکسیستی مجبور شد به مطالعه مسائل علمی زمان خود در حیطه ریاضیات و شیمی و فیزیک بپردازد. در مورد نسل قبلی کمونیستهای ایران نیز، نقش کتاب "چگونه انسان غول شد" در



چند پارچه شدن زمین به چند قاره در طول میلیونها سال به ترتیب از بالا سمت چپ: ۲۲۵ میلیون، ۲۰۰ میلیون، ۱۳۵ میلیون، ۶۵ میلیون سال پیش و عکس آخر مربوط به امروز است.

شکل گیری افکارش کمتر از کتب فلسفی مارکسیستی نبود. مشخصاً آگاهی یافتن از این حقیقت که انسان تکامل گونه ای از میمون ها بود و فراگرفتن تئوری تکامل، نقش مهمی در زدودن خرافه های مذهبی از ذهن روشنفکران و راندن آنان به سمت تفکر کمونیستی داشته است. کمونیستهایی که می خواهند بطور علمی و همه جانبه متد مارکسیستی یعنی ماتریالیسم دیالکتیک را بیاموزند و در بکار بست صحیح آن ماهر شوند، باید به دستاوردهای علمی بشر در زمینه های گوناگون توجه کنند تا بتوانند مبارزه طبقاتی را با اشتباهات کمتری پیش ببرند. ایده های صحیح از

زمین لرزه ای به قدرت ۹ ریشتر در کف اقیانوس هند رخ داد و امواج آب را با سرعت هواپیما (۸۰۰ کیلومتر در ساعت) به سواحل اندونزی و تایلند و سری لانکا و هند و شرق آفریقا راند. زمین لرزه در خط گسل تخته سنگ کف اقیانوس هند و تخته سنگ قاره ای برمه رخ داد. این دو با یکدیگر برخورد کرده بودند و در نتیجه فشارشان بر یکدیگر، انرژی بالقوه عظیمی انباشته شده بود. بالاخره گسل شکافته شد و تخته سنگ اقیانوسی از جا کنده شده و حدود یک متر و هشتاد سانت بزرگ تخت سنگ برمه رفت. این حرکت در طول ۱۲۰۰ کیلومتر رخ داد. انرژی عظیمی رها شد که مقدار آن همسنگ انفجار ۳۲ میلیارد تن تی ان تی است. بفاصله ۱۵ دقیقه اولین موج آب با سرعت هواپیمای جت و بطول ۱۲ متر به جزیره سوماترا در اندونزی برخورد کرد. فقط در این منطقه بیش از صد هزار نفر کشته شدند. امواج آب ساعتی بعد به نقاط دورتر یعنی تایلند و سری لانکا و هند حمله کردند. و سپس با شدت کمتر حتماً تا سومالی و کنیا در آفریقا رسیدند. موج اول مردم را همراه با ساختمان ها و درختان و اتوموبیل ها به قعر دریا کشاند و با موج بعدی به خشکی پرتاب کرد. این پدیده طبیعی "سونامی" (دریا لرزه) خوانده می شود. این واقعه دو حقیقت را به شکل عریان نشان داد: هم تحرک عظیم و تغییرات دائم کره خاکی را و هم زشتی نظام سرمایه داری حاکم بر جهان را. نظامی که دانش و فن آوری محصول فکر و کار بشر را به زنجیر سود کشیده و مردم دنیا را از ثمرات آن محروم کرده است.

زمین لرزه چیست؟ در کف اقیانوس و روی خشکی چه می گذرد؟

برای جواب به این سوال باید کره زمین و زندگی آن را درک کرد. یعنی باید با علم زمین شناسی یا ژئولوژی آشنا شد. توجه به پیشرفت های علمی مهم و یادگیری از آنها جزو وظایف کمونیستهاست. زیرا هر حقیقتی که در این جهان توسط انسان کشف شود به نفع انقلاب پرولتری است. مهم نیست کاشفانش کیانند. زیرا انقلاب پرولتری یعنی تغییر جهان. بدون فهمیدن جهان نمی توان آن را تغییر داد. به همین دلیل بود که

تئوری پلیت تکتانیک (تئوری سنگ ساختی)

تئوری سنگ ساختی که یک تئوری نسبتاً جدید است انقلابی در زمینه شناخت بشر از قوای محرکه کره زمین بوجود آورد. در زبان زمین شناسی، کلمه "پلیت" به تخته سنگ بزرگ صلب اطلاق می شود. کلمه "تکتانیک" از زبان یونانی گرفته شده است و به معنای "ساختن" است. عبارت "پلیت تکتانیک" برای توضیح این واقعیت است که سطح کره زمین از تخته سنگهای بزرگ صلب ساخته شده است. این تئوری ثابت کرده که لایه بیرونی کره زمین مجموعه ای متشکل از یک دوجین (یا بیشتر) تخته سنگهای صلب کوچک و بزرگ است که نسبت به یکدیگر در حال حرکتند؛ و این تخته سنگها روی ماده ای که داغ تر و سیال تر است، شناورند.

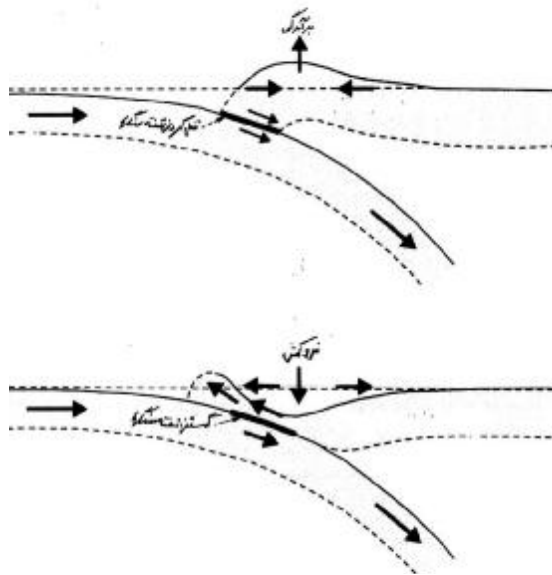
زمینه ساز تئوری "پلیت تکتانیک" یک تئوری دیگر است به نام "کانتیننتال دریف" یا "جدائی قاره ها". طبق این تئوری صدها میلیون سال پیش از این، کره زمین متشکل از یک "بزرگ قاره" بود که بعدها بخش های مختلف آن از یکدیگر جدا شده و هر یک بسوئی روان شدند. مشخصاً استرالیا از مناطق قطب جنوب جدا شده است. امروزه در استرالیا فسیلهای دیناسورهای قطب جنوب پیدا شده که نشان می دهد تا ۶۵ میلیون سال پیش استرالیا به مناطق قطب جنوب وصل بود.

تئوری سنگ ساختی، با استفاده از بسیاری از رشته های مربوط به مطالعه زمین مانند رشته های فسیل شناسی و زلزله شناسی بدست آمده است. این تئوری برای اولین بار به بسیاری از سوالات مربوط به حرکات طبیعی زمین جواب داد. مثلاً دانشمندان برای قرن ها با این سوال روبرو بودند که چرا زمین لرزه ها و انفجارات آتشفشانی در مناطق بسیار خاصی از کره

زمین رخ می دهند و اینکه سلسله جبال عظیمی مانند آلپ و هیمالیا چگونه شکل گرفته اند. تئوری سنگ ساختی نشان داده است که در جایی که تخته سنگهای پوسته زمین به یکدیگر برخورد می کنند یک خط گسل زلزله تولید می شود. یعنی در نتیجه بهم ساییده شدن یا برخورد تخته سنگها امکان زمین لرزه بوجود می آید و برخی اوقات حاصل این برخورد بوجود آمدن رشته کوه های بزرگ است.

چرا زمین این چنین بیقرار است؟ چه چیزی باعث می شود که زمین به تکان در آید، دهان باز کند و فرو رود یا اینکه آتشفشانها با قدرت مهیب سر باز کنند؟ چرا کوهها این چنین سر به آسمان ساییده اند و بلند شده اند؟ مردم دنیا با جوابهایی که ادیان مختلف بشر به این سوالها داده اند آشنا نیستند. اما درصد کوچکی از مردم با جوابهای علمی حقیقی آشنا نیستند. تا قرن ۱۸ اغلب اروپائیان فکر می کردند یک سیلاب عظیم الهی که در انجیل تشریح شده نقش اصلی را در شکل گیری

داشت؛ تاثیر بسزایی بر روی جهان بینی بشر داشت. تئوری های کپرنیک و گالیله در مورد کره زمین نیز شناخت و دید بشر نسبت به کره خاکی و جهان هستی را عوض کردند. داروین با کشف تئوری تکامل نگاه انسان به خودش را زیر و رو کرد آنچنان که هنوز پس از صد و اندی سال که از کشف آن میگذرد لرزه های عظیمی که این تئوری در جامعه بشری بخصوص در نیروهای حاکم بوجود آورد احساس می شود. تغییر و دگرپسای زمین تا زمانی که کره زمین زنده است و از دلش حرارت تولید می شود ادامه خواهد داشت. بشر کنونی نمی تواند مانند بشر عصر جاهلیت که در مقابل قدرت نمائی طبیعت دست به دامن خدا می شد، آرزوی تمام شدن زمین لرزه ها و آتشفشانها را کند. چون این یعنی تمام شدن زندگی زمین و سرد شدن آن.



در تصویر بالا دو تخته سنگ برخورد کرده و در نقطه ای قفل کرده اند. این قبل از وقوع زلزله است. در تصویر پائین در محلی که قفل کرده بودند، گسست کرده اند و زلزله رخ داده است.

زمانی که زمین لرزه ها و آتشفشانها متوقف شوند، سیکل ژئولوژیک شکل گیری کوهها، فرسایش آنها، رسوبات کف آنها، شکل گیری خاک جدید نیز تمام خواهد شد. و همراه آن شاید زندگی موجودات زنده نیز تمام شود. هنوز کسی در این مورد چیزی نمی داند. انسان امروز باید هر چه بیشتر به خصوصیات و رفتار زمینی که رویش زندگی می کند آگاه شود و از آن شناخت بیشتری کسب کند تا بتواند زمانهایی را که کره زمین قدرت مهیبش را به میدان می آورد پیش بینی کند و حتی در آینده ای نه چندان دور بتواند این قدرت مهیب را مهار کرده و به نفع رفاه و آسایش خود بکار برد. مطمئناً با از بین رفتن نظام سرمایه داری، بشر خواهد توانست گامهای جهش وار در این جهت بردارد.

همه نتایج حرکتها و پروسه های پلیت تکتانیک می باشند. زلزله ها و آتشفشانها و سونامی ها نیز همچنین. زمین لرزه های ناهنگام انرژی عظیمی تولید می کنند که فقط خرابی بار می آورند. آتشفشانهایی که غیر فعال نشده اند نیز همینطور. آری هم موهبت و هم خرابی. اما در دنیائی که به فقیر و غنی تقسیم شده، موهبتهایش را عمدتاً شرکت های سرمایه داری می برند و خرابیهایش را فقرا. شرکت های چند ملیتی نفتی موهبتش را می برند و مردم سوماترا خرابیهایش را.

کره زمین طول عمری به اندازه ۴٫۵ میلیارد سال دارد. طی این مدت چهره زمین چندین بار تغییر کرده است. آردی اسکای بیک بیولوژیست مائوئیست در سلسله مقالات عمیق و هیجان آوری که در نشریه "کارگر انقلابی" در مورد تئوری تکامل نوشته، پیدایش زمین و تغییر شکل آن را به زیبایی شرح می دهد: «کره ما، مثل هر چیز دیگر تاریخ خود را دارد: تاریخ آن، تاریخ تغییر و دگرگونی است: انواع تغییرات ناگهانی و تکان دهنده که در طول میلیاردها سال رخ داده اند. تغییراتی که هرگز متوقف نشدند و هنوز ادامه دارند. کره زمین ۴٫۵ میلیارد سال پیش در نتیجه یک انفجار کهکشانی متولد شد و مانند یک گلوله آتش مملو از سنگ و گاز در فضا پرتاب شد و بالاخره در مدار یکی از ستارگان بشمار قرار گرفت: در مدار ستاره ای که خورشید "ما" است. زمین در میلیارد سال اول عمرش دستخوش تغییرات فیزیکی بسیار شد و شروع به سرد شدن کرد. اما هنوز زندگی در آن بوجود نیامده بود. یک میلیارد سال را سرعت از نظر بگذرانیم: در این مدت ترکیب فیزیکی زمین خیلی عوض شد. درجه حرارت سطح آن بطور قابل ملاحظه ای پائین آمد؛ خشکی و آب شکل گرفتند. اما حرارت هنوز خیلی بالا بود و آنها و فضا پر از اسیدها و گازهای سمی. اگر بتوانیم ۳٫۵ میلیارد سال

عقب برویم و نگاهی به زمین بیندازیم، نمی توانیم آن را بشناسیم! نه حیوانی روی زمین راه می رفت، نه حشره و پرنده ای در آسمان پر می زد، نه ماهی در آب دریاها بود. نه گیاهی و درختی و نه گلی. هیچیک از مشخصات آشنا مانند قاره ها، سلسله جبال، دشتهای و اقیانوس های امروز وجود نداشت. آب آشامیدنی موجود نبود. مطلقاً چیزی برای خوردن پیدا نمی شد و حتی هوای آن را نمی توانستیم استنشاق کنیم زیرا اکسیژن هنوز بوجود نیامده بود...» (آردی اسکای بیک - "معرفی علم تکامل" کارگر انقلابی شماره ۱۱۵۷ ژوئن ۲۰۰۲)

تغییرات فیزیکی زمین ادامه یافت. از ۲۵۰ میلیون سال پیش به این طرف، خشکی زمین از یک قطعه به پنج قطعه تقسیم شد که امروز به آنها ۵ قاره می گوئیم. این تغییر توسط پروسه تکتانیک انجام گرفت. اکنون به یقین می دانیم که سطح کره زمین مرتباً در حال جابجائی است. آگاهی به این حقایق، تاثیرات مهمی بر روی بسیاری از علوم

شهرهایی که روی آن و در حواشی آن قرار دارند در معرض تهدیدات زلزله اند.

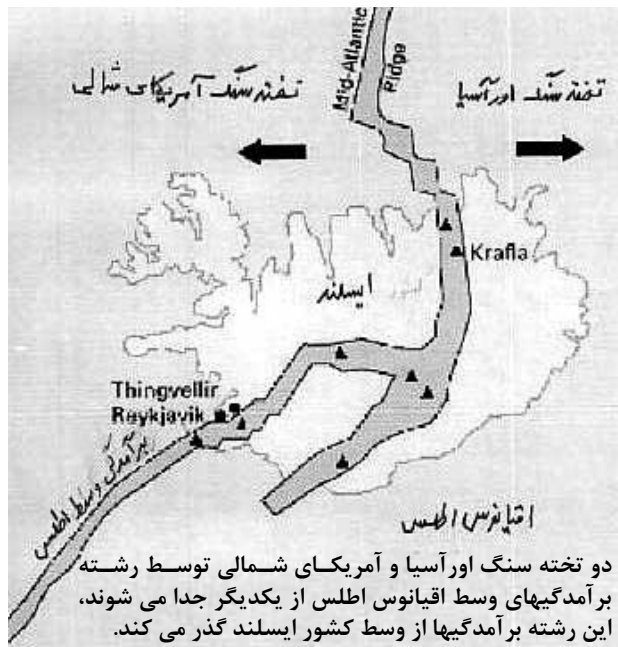
در حرکت دور شونده تخته سنگها از هم فاصله می گیرند؛ سنگ مذاب از زیر به روی آید و قشر جدیدی را می سازد که حالت برآمدگی دارد. رشته تپه های وسط اقیانوس اطلس ناشی از این نوع حرکت است. این حرکت باعث انبساط کف اقیانوس می شود. اقیانوس اطلس سالانه ۲ سانت و نیم یعنی ۲۵ کیلومتر در یک میلیون سال بزرگ می شود. انبساط کف اقیانوس اطلس در ۱۰۰ تا ۲۰۰ میلیون سال گذشته باعث شده که این اقیانوس از آب باریکه ای میان قاره های اروپا و آمریکا و آفریقا تبدیل به یک اقیانوس عظیم شود. اما با وجود گسترش کف اقیانوس اندازه زمین در ۶۰۰ میلیون سال گذشته عوض نشده است. زیرا در نقاط دیگر، تخته سنگها در نتیجه حرکت درهم رونده کوچک می شوند. وقتی تخته سنگها بطرف هم حرکت می کنند و در هم فرو می روند، پس از مدتی سر بهم سائیدن یکی از آنها بزیر دیگری میلغزد و وارد حوزه سنگ مذاب زیر پوسته زمین می شود. به این ترتیب تخته سنگهای کهنه، نوسازی می شوند! اما همزمان، انرژی بزرگی که در نتیجه فشار آوردن بر هم ذخیره شده است، رها می شود و ما تاثیرات آن را بشکل زمین لرزه تجربه می کنیم. این درهم فرو رفتن تخته سنگها به سه شکل صورت می گیرد:

میان دو تخته سنگ قاره ای؛ میان دو تخته سنگ اقیانوسی؛ میان یک تخته سنگ اقیانوسی و یک تخته سنگ قاره ای. در کف اقیانوس های جهان می توان شاهد دره هایی به عمق ۸ تا ۱۰ کیلومتر و بطول چندین کیلومتر بود. اینجا عمیق ترین نقطه اقیانوس است که درست در محل لغزیدن یک تخته سنگ بزیر دیگری بوجود آمده است. در طول تاریخ در نتیجه چنین حرکاتی برخی از شهرهای ساحلی کاملاً بزیر اقیانوس ها رفته اند و سرمنشاه افسانه های مذهبی در مورد قدرت خداوند متعال و حرکات تنبیهی خدا شده اند. قدیمی ها می گفتند آب دهان باز کرد و شهر را درسته فرو داد! کوه های عظیم آند در پرو در نتیجه چنین حرکتی میان تخته سنگ اقیانوسی نازکا و تخته سنگ قاره ای آمریکای جنوبی بوجود آمده اند. در ساحل آمریکای جنوبی یک دره زیر آبی به نام دره پرو - شیلی موجود است. وحدت اضداد در همه جای طبیعت موجود است و به اشکال مختلف خود را نشان می دهد. بوجود آمدن این دره زیر آبی و سر به فلک کشیدن کوههای آند که به ستون فقرات قاره آمریکای جنوبی معروف است، مربوط به یک پروسه اند. به همان ترتیب وقتی که دو تخته سنگ اقیانوسی درهم فرو رفته و یکی بزیر دیگری می رود، دره های عمیقی در کف اقیانوس بوجود می آید. هنگامی که دو تخته سنگ قاره ای درهم فرو می روند و هیچیک راه را بر دیگری باز نمی کنند، زلزله رخ نمی دهد بلکه کوهها شکل می گیرد: انرژی انباشت شده در این بهم سائی به

و هر طرف که خواست برود و لنگر بیندازد! اینهم حرف درستی بود. پس از مرگ واگنر آزمایشات و مطالعات ادامه یافت. انسان وسائلی را ابداع کرد که توانست به مطالعه کف اقیانوسها بپردازد. مطالعات کف اقیانوس ها چیزهای عجیبی را نشان داد. مثلاً اینکه کف اقیانوس در برخی نقاط بطرز حیرت انگیزی جوان است و بنظر می آید که کف اقیانوس در حال گسترش است! این مطالعات پرتو جدیدی بر تئوری واگنر انداخت. در واقع تئوری "جدا شدن قارها" طلایه دار تئوری سنگ ساختی است. هر چه در مورد اهمیت تئوری سنگ ساختی بگوئیم کم گفته ایم. اهمیت این تئوری برای علوم مربوط به زمین مانند اهمیت کشف ساختار اتم برای رشته فیزیک و شیمی است؛ مانند اهمیت تئوری تکامل برای زیست شناسی است.

تئوری سنگ ساختی و زلزله

همانطور که گفتیم، طبق تئوری سنگ ساختی، لایه بیرونی کره زمین مجموعه ای متشکل از یک دوجین (یا بیشتر) تخته سنگهای صلب کوچک و بزرگ است که نسبت به یکدیگر در حال حرکتند؛ و این تخته سنگها روی ماده ای که داغ تر و سیال تر است، شناورند. این تخته سنگها مرتباً نسبت به یکدیگر در حال حرکتند. این حرکات از ۳ نوع



هستند: حرکت دور شونده؛ حرکت درهم رونده؛ حرکت مماس افقی. در نتیجه حرکت دور شونده کف اقیانوس ها انبساط می یابند، قاره ها از یکدیگر فاصله می گیرند و آتشفشانها رخ می دهند. اما زلزله ها به دلیل حرکات درهم رونده تخته سنگها یا حرکت مماس افقی آنها نسبت به یکدیگر رخ می دهند. سلسله جبال نیز در نتیجه همین حرکت درهم رونده شکل می گیرند. به خط تماس این تخته سنگها **خط گسل** می گویند. این خط گسل ها گاه به هزاران کیلومتر می رسند و تمام

چهره کره زمین بازی کرده است. رشته زمین شناسی تماماً متکی بر این باور بود که تغییرات فیزیکی کره زمین، ناگهان و در نتیجه یکرشته کاتاستروف (فاجعه) از آن نوع که در توفان نوح در انجیل شرحش رفته (۴۰ شب و ۴۰ روز تمام زمین را فراگرفت) بوجود آمده است. چنین طرز تفکری را "کاتاستروفیسم" می خواندند. اما در اواسط قرن ۱۹ تئوری کاتاستروف جای خود را به تئوری دیگری داد که متکی بر یک اصل بسیار مهم بود و آن اینکه: "گذشته جای پای خود را در حال می نهد پس حال، کلید کشف گذشته است." همان قوای محرکه و نیروهای جغرافیائی که امروز در کارند سرمنشاه تغییرات فیزیکی کره زمین هستند. با بهبود وسائل دریانوردی و کشف قاره های جدید، انسان توانست نقشه کره خاکی را دقیق تر بکشد. فسیل شناسی نیز یکی دیگر از رشته هائی بود که دروازه ها را بروی علم زمین شناسی باز کرد. در اوائل قرن ۲۰ تئوری "جدا شدن قاره ها" شواهد و دلایل جدیدی یافت و آلفرد واگنر اهل آلمان با قوت و اطمینان آن را طرح کرد. یکی از اولین شواهدی که نظر او را جلب کرد جفت شدن شکل و قواره آمریکای جنوبی و قاره آفریقا بود. گوئی آمریکای جنوبی را از آفریقا بریده اند و به آن سوی کره زمین رانده اند! واگنر متوجه شد که برخی ساختارهای جغرافیائی و فسیل گیاهان و

حیوانات در سواحل آمریکای جنوبی و آفریقا مشابه یکدیگرند در حالیکه اقیانوس اطلس (آتلانتیک) این دو قاره را از یکدیگر جدا می کند و دارای آب و هوائی کاملاً متفاوتند. پس علت چیست؟ این یکی از بهترین شواهد بود که نشان می داد این دو قاره قبلاً یکی بودند. با مثلاً در منطقه قطب که سرزمین یخ زده ایست فسیلهای گیاهان مناطق حاره یافت شد! در قطبهای شمال و جنوب فسیل خزه هائی یافت شد که مخصوص آب و هوائی کاملاً متفاوتند. به این ترتیب تئوری "جدا شدن قاره ها" راه را برای شکل گیری یک نگاه جدید به کره زمین باز کرد. اما طفلک واگنر رو در روی مغزهای متحجری ایستاده بود که در کله بسیاری از دانشمندان زمانش وجود داشت. اغلب دانشمندان سفت و سخت باور داشتند که قاره ها و اقیانوس ها مختصات همیشگی کره زمین هستند و از روز اول بوجود آمدن زمین به همین حالت موجود بوده

اند. که البته چنین نبود، اما کسی حرف واگنر را نمی پذیرفت. یکی از نقاط ضعف واگنر این بود که نمی توانست به این سوال جواب دهد که چه نیروئی می تواند آنقدر قوی باشد که این قاره ها را از هم دور سازد و هر یک را به یک سو روانه کند! واگنر می گفت این قاره ها در آب شناور شده و هر یک بطرفی رفته اند. اما یک فیزیک دان زمین شناس اهل انگلیس به نام هارولد جفریز نظریه او را رد کرده و گفت که به لحاظ فیزیکی امکان ندارد که یک وزن انبوه از سنگ صلب در آب شناور شود

و روستاهای ناپدید شده، محصول نظام سرمایه داری است.

دانش و ثروت محصول فکر و کار بشر در بخش کوچکی از جهان متمرکز شده است. اگر همین فاجعه در اقیانوس آرام در سواحل آمریکا رخ می داد تعداد تلفات در نتیجه سونامی و تعداد تلفات در نتیجه نرسیدن کمک هرگز به این حد نمی رسید. تا ده روز بعد از رخداد سونامی هنوز پای کسی به برخی جزیره ها و روستاها نرسیده است. گفته می شود هنوز صدها هزار نفر از مردم سونامی زده در منطقه "آچه" از کشور اندونزی در جزایر و روستاهای خود محصور مانده اند و هیچ سازمان امدادگری نتوانسته کمکهای خود را به آنها برساند زیرا آنان مردم مناطقی هستند که حتا جاده ندارد چه برسد به فرودگاه. زمانی که روستاهای ماهیگیران قایق های خود را از دست می دهند همه چیز را از دست می دهند: وسیله امرار معاش و وسیله تماس با دنیای خارج از روستای خود. مردم این مناطق حتا حساب بانکی ندارند چه برسد به بیمه ساختمان یا ابزار کار. آنچه اثرات مخرب زلزله ها و سونامی ها را تشدید می کند ساختار نابرابری در جهان است که ثروت در یکسو و فقر در سوی دیگر انباشت شده است.

سرمایه داری موجب پیشرفت علم و دانش و فن آوری شده است. اما در همان حال بزرگترین مانع و سدی است که نمی گذارد نوع بشر از این پیشرفتهای سود ببرد. در سرمایه داری، پیشرفت علم وابسته به سودآوری آن است. کشته شدن بیش از ۱۵۰ هزار تن در سونامی آسیا بسیار وحشتناک است. اما هر ماه بیش از ۱۶۵ هزار نفر از مالاریا می میرند که اغلبشان کودکان آفریقائی اند. هر ماه ۲۴۰ هزار نفر از بیماری ایدز می میرند که اغلبشان در آفریقا زندگی می کنند. ماهانه ۱۴۰ هزار نفر از اسهال می میرند. مالاریا و اسهال و گرسنگی بیماری های شناخته شده اند و برای آنها درمان وجود دارد! یک استاد اقتصاد دانشگاه کلمبیا در آمریکا می گوید: "با خرج ۲ تا ۳ میلیارد دلار روی مالاریا می توان سالانه یک میلیون نفر را از مرگ نجات داد." این مبلغ یعنی چیزی کمتر از هزینه روزانه لشکرکشی های آمریکا در اقصی نقاط جهان.

سونامی صدها هزار قربانی گرفت. در واقع به انسان نهب زد که دیری است که زمان یک انقلاب اجتماعی کمونیستی در سراسر کره خاکی فرا رسیده است. مائوتسه دون می گوید: «انسان ابزار را می سازد... وقتی ابزار طلب انقلاب می کند آن را از طریق انسان فریاد می کند.»

توضیحات:

منبع تمام مطالب علمی و عکسهای این مقاله، جزوات مرکز مطالعات زمین شناسی ایالات متحده می باشد: USGS

استفاده خواهد شد. بشر به نقطه ای از علم و دانش و فن آوری و ثروت رسیده است که همه مردم جهان بتوانند از رفاه برخوردار شوند و تا به این حد و در این ابعاد گسترده قربانی حرکات خشونت بار طبیعت نشوند. طبق یک آمار شنیدنی، ۹۰ درصد دانشمندانی که جامعه بشری در تمام طول تاریخ خود تولید کرده است، امروز در قید حیاتند! بله در چنین شرایطی اکثر مردم دنیا در مقابل حوادث



تخته سنگهای هند، عربستان و آفریقا در یک حرکت شمالی به تخته سنگ اور آسیا فشار می آورند

طبیعی و حرکات طبیعی کره زمین بی دفاع اند و عاجزانه قربانی آن می شوند. این تناقض را مارکسیسم به صورت "تضاد میان نیروهای تولیدی و روابط تولیدی" فرموله می کند. نیروهای تولیدی به مهارت و دانش انسان و ابزار ساخت انسان اتلاق می شود و "روابط تولیدی" به نظام سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک حاکم. مسئله آن است که نیروهای تولیدی بشر آنقدر پیشرفت کرده که پوسته نظام اجتماعی سرمایه داری برای آن بشدت تنگ است. میان آنها تضاد بوجود آمده است. و فقط انقلاب می تواند این مسئله را با سرنگون کردن نظام سرمایه داری حل کند. در واقع صدها هزار تن کشته های سونامی و شهرهای ویران شده

شکل گیری کوههای عظیم پا می دهد. دلیل آنکه در این مورد یک تخته سنگ بزیر دیگری نمی لغزد به جنس تخته سنگها مربوط است. سنگهای قاره ای نسبتا سبک هستند و وقتی بهم می خورند در مقابل کشش رو به پائین مقاومت می کنند و در عوض در نقاطی برجسته شده و رو به بالا می روند. شکل گیری رشته کوه هیمالیا نتیجه یکی از این حرکات تخته سنگهاست. ۵۰ میلیون سال پیش تخته سنگ هند به تخته سنگ "اوراسیا" برخورد کرد و درهم فرورفتن بطئی که میلیونها سال طول کشید موجب سر به فلک کشیدن هیمالیا و پدید آمدن فلات تبت شد و اقیانوسی که میان اینها قرار داشت خشک شد.

زلزله هائی که در ایران رخ می دهد و شکل گیری رشته کوه های ایران و حوزه های نفتی خلیج مربوط به حرکتهای تخته سنگ های هند، عربستان و آفریقا نسبت به تخته سنگ اوراسیاست. تخته سنگ عربستان نسبت به قاره آفریقا حرکت دور شونده و نسبت به تخته سنگ اوراسیا حرکت درهم رونده دارد. عربستان، میلیون ها سال پیش از ساحل شرقی آفریقا جدا شد و دریای سرخ بوجود آمد.

سونامی و زلزله

امواج سونامی، در نتیجه رخداد زلزله در کف اقیانوس و یا انفجار آتشفشان در آنجا بوجود می آید. انرژی عظیمی که از اینها رها می شود به جریان آب اقیانوس منتقل می شود. آب با سرعت عظیم شروع به حرکت می کند. طول موج آب (فاصله میان یک تاج موج با تاج موج بعدی) گاه به ۹۶۵ کیلومتر می رسد. اما ارتفاع موج در نقاط عمیق اقیانوس قابل رویت نیست. وقتی که آب با سرعت به مناطق کم عمق در ساحل می رسد ارتفاع می گیرد بطوریکه گاه به ۶۰ متر نیز می رسد. سرعت آب می تواند به ۸۰۰ کیلومتر در ساعت برسد.

انقلاب تمام نشده است

انقلابی که تئوری سنگ ساختی در علم زمین شناسی آغاز کرده هنوز تمام نشده است. شناختی که تا کنون بدست آمده بطور کیفی انسان را از تاریکی و نادانی در مورد حرکات زمین در آورده است. اما هنوز سوالات عدیده دیگری برجاست که علم باید به آنها پاسخ دهد و مطمئنا خواهد داد. اما این تمام مسئله نیست. مسئله آن است که علم و دانش بالاتر باید به خلق خدمت کند و مردم جهان را از رنج حرکات ناگهانی و خشونت بار طبیعت نجات دهد. این مسئله ای است که فقط با عوض شدن نظام اجتماعی حاکم در هر کشور و در کل جهان ممکن خواهد شد. تا زمانی که این نظام طبقاتی پا برجاست، علم در جهت خدمت به اغنیا

مذهب، علم و توره ها

شده است.

امروز بدون اتکاء به یافته های علم زمین شناسی، در رویارویی با زلزله ها و آتشفشان ها، حتا قدم از قدم هم نمی توان برداشت. بدون اتکاء به تئوری تکامل که توسط داروین و بر پایه مشاهدات تجربی تدوین شد، در زمینه مقابله با انواع ویروسها و باکتری ها خطرناک هیچ کاری نمی توان کرد. زیرا بدون علم بیولوژی تکاملی، انسان نمی تواند ساختار ژنتیکی ویروس ها را بشناسد و راه های مصونیت انسان در مقابل حمله آنها را پیدا کند.

کتاب مذهبی پیدایش زمین و موجودات آن را کار خدا می دانند. نوشته اند که خدا در عرض چند لحظه یا چند روز آنچه را که امروز به چشم می بینیم "خلق" کرد. اما علم ثابت کرده است که زمین بیش از ۴ میلیارد سال عمر دارد. چهره زمین طی پروسه های طبیعی بسیار متحرک و فعال اما بطئی شکل گرفته است. جغرافیا و نقشه و مختصات فیزیکی آن یعنی قاره ها و اقیانوس ها و رشته کوه ها و دره ها همه و همه طی صدها میلیون سال و در نتیجه این فعل و انفعالات طبیعی بطئی بوجود آمده اند. همه اینها نتیجه و حاصل پروسه های ژئولوژیک هستند. این پروسه های ژئولوژیک کماکان ادامه دارند. یعنی قاره ها حرکت می کنند. اقیانوس ها انبساط می یابند. کوه ها "بزرگ" می شوند. و همه اینها آنقدر بطئی اند که به چشم نمی آیند اما قابل اندازه گیری اند. هیچ شکی برای انسان نمانده که کره زمین یک کل بسیار فعال و زنده است. مختصات و مشخصاتش مرتبا در حال تغییر و دگردیسی است. این پروسه های طبیعی کاملا اثبات پذیرند. آنچه ابطال شده است افسانه های مذهبی غیر علمی در باره زمین است. بوجود آمدن انسان جزو آخرین لحظات عمر چهار و نیم میلیاردی زمین است. با وجود این انسان با استفاده از علم توانسته است هم عمر زمین را اندازه گیری کند و هم پروسه های ژئولوژیکی را که قبل از پدید آمدن انسان بر روی زمین جریان داشته است بفهمد. اکنون ما می دانیم که زمین در طول عمر چند میلیارد ساله اش، طی پروسه های طبیعی بسیار بطئی، چندین بار خود را بازسازی کرده و چهره عوض کرده است. اکنون ما می دانیم که چگونه قاره های مختلف از هم جدا شدند و چگونه برخی بهم چسبیدند و جغرافیای کنونی را بوجود آوردند. اکنون ما می دانیم که سلسله جبال البرز و هیمالیا و آلپ و آند و بقیه چگونه از دل زمین سر به فلک کشیدند. چگونه برخی کوه های عظیم فرسوده شدند و باز سر از دل زمین بیرون آوردند. اکنون ما می دانیم که چگونه و طی چه مدت و طی چه حرکاتی آب های کوچک به اقیانوس های عظیم تبدیل شدند و برخی اقیانوس ها در نتیجه بهم کشیده شدن قاره های کهن از بین رفتند. اکنون می دانیم چگونه دره های عمیق در کف اقیانوس ها شکل گرفته اند؛ چگونه زمین ترک بر می دارد و از دل آن بخار داغ و ماگما (مواد مذاب) به روی سطح می آید و در همان حال که همه چیز را از بین می برد خاک حاصلخیزی برای پدید آمدن جنگلهای سرسبز و انبوه ایجاد می کند.

ابراهیمی به آن باور دارند. داستان از این قرار است که گویا خداوند منان ۴۰ روز و ۴۰ شب سیل بر سراسر کره زمین جاری کرد؛ نوح زنگی کرد و به کمک خدا توانست خانواده اش و یک جفت از هر موجود زنده روی زمین را سوار بر کشتی خود کند و به این ترتیب باعث ادامه حیات بشر و جانوران دیگر شود. بر مبنای این افسانه مذهبی تمام موجودات زنده ی کره زمین همانهایی هستند که نوح سوار کشتی خود کرد! احتمالا کشتی نوح از بزرگترین کشتی های جنگی آمریکا نیز بزرگتر بود که توانست چنین باری را حمل کند. مردانی که "کتاب آسمانی" را نوشتند و این افسانه را بافتند، قصد لاف زدن نداشتند. بلکه دنیایشان کوچک بود و مانند قورباغه ای از ته چاه به جهان می نگرستند. آنان در قطعه کوچکی از این کره پهناور، در گوشه ای از خاورمیانه می زیستند و دنیایشان و تعداد گیاهان و حیواناتی که می شناختند بسیار بسیار کوچک و محدود بود. آنان وسعت کره زمین، گونه گونی میلیونها و میلیونها موجود زنده آن را حتا به خیال نمی توانستند بکشند. حتا خیال و افسانه هایشان دامنه محدودی داشت در حالیکه خیال قاعدتا باید گسترده تر از واقعیات باشد. سراسر کتاب های مذهبی منجمله قرآن پر از چنین افسانه های کودکانه است که با رشد و گسترش شعور و چشم انداز نوع بشر، بی پایه بودن آنها به اثبات رسیده است. با وجود این، پیروان و مبلغان متعصب مذهب اصرار دارند واقعیات ژئولوژیک (زمین شناختی) را نادیده بگیرند. اما پافشاری شان بر افسانه های مذهبی از مرز حماقت فراتر رفته و رنگ و بوی کلاهبرداری بخود گرفته است. مثلا همین آخوندها و کشیشان و خاخام ها هرگز خانه خود را روی خط گسلهای زلزله یا در مجاورت کوه های آتشفشانی بنا نمی کنند و حتما به خود و کودکانشان انواع و اقسام واکسن های بیماری های واگیردار را می زنند. همین آیت الله های عظمای ایران را نگاه کنید که چگونه هنگام ابتلا به بیماری بالکل دعاخوانی را رها کرده و به زیارت حرم مطهر مدرن ترین کلینیک های غرب می شتابند.

پیشرفت علوم زیست شناختی بی پایگی تمام اظهار نظرات کتب مذهبی را ثابت کرده است. ویژگی انسان این است که در مقابل ناشناخته ها تلاش می کند آن ها را بفهمد و تحلیل کند. افسانه سازی های انسان قدیم برای این بود. این بسیار طبیعی است. اما مسئله اینجاست که وقتی انسان مرحله کودکی را پشت سر نهاد، غلط بودن آن تبیین ها و تحلیل ها را فهمید ولی طبقات حاکمه کماکان آنها را تکرار می کنند و در مغز مردم فرو می کنند. زیرا مثل بقیه تحریفات و دروغ ها، این نیز به وسیله ای برای حفظ حاکمیتشان تبدیل

دو دهه قبل، روح الله خمینی سردسته تاریک اندیشان حاکم بر ایران فاجعه زلزله سال ۱۳۶۰ در کرمان را اینگونه توضیح داد: «ما باید بدانیم که این حوادث ناگوار، ابتلا و امتحانی است از طرف خداوند متعال برای مصیبت دیدگان در محل حوادث و برای مصیبت زدگان در سراسر کشور. ... به منطبق قرآن کریم هر چه (مصیبت دیدگان و بازماندگان) دارند و داریم از خداوند منان است و همگی امانت دارانی هستیم که دیر یا زود امانات الهی را به صاحبش بر می گردانیم». سال گذشته در جریان زلزله مصیب بار بم، خامنه ای و بقیه سران جمهوری اسلامی همین حرفهای پوسیده را بر زبان آوردند. قریب به یکسال پس از زلزله بم، ده ها هزار نفر از مردم آسیا و آفریقا (در کشورهای اندونزی، سری لانکا، هند، سومالی و...) قربانی امواج سونامی شدند. بنیادگرایان مسیحی آمریکا که امروز عنان کاخ سفید را در دست دارند، در بیانیه های خود حرفهای مشمئز کننده عصر جاهلیت را تکرار کردند که، "خدا مردم آن منطقه را بخاطر گناهانشان تنبیه کرد".

تبیین انسان عصر جاهلیت: "هر چه خدا می دهد بخودش باز میگردد!"

در روزگاران قدیم، زمانی که هنوز چیزی بعنوان شناخت علمی وجود نداشت و انسان اسرار زمین را کشف نکرده بود، مردم حرکات خشونت بار طبیعت را خشم زمین یا دریا می خواندند. می گفتند زمین لرزید و اقیانوس شانه بالا انداخت! خدای آب ها عصبانی است.

اما این ها افکار انسان اولیه است که نادان و اسیر نیروهای طبیعت بود. انسان در مقطعی از تاریخ، مهار سرنوشت خود را از چنگال این "خدای منان" بیرون آورد. انسان با ابزار علم جواب این "خدای منان" بی رحم و بیمار را داد. زمانی که علم سکولار شکوفا شد معمای خشم زمین و آبها حل شد. (علم سکولار علمی است که در تبیین شکل گیری زمین و کیهانشان و حیات، هیچ جایی برای عامل ناموجودی بنام قدرت ماوراء الطبیعه یا خدا قائل نیست).

بی پایه بودن تفاسیر مذهبی

انسانهای عهد قدیم در برابر حرکات قهری طبیعت ناتوان بودند. عجز آنان از نادانی شان سرچشمه می گرفت. این نادانی در آثار مدون مذهبی خوبی منعکس است. کتب مذهبی مانند تورات، انجیل و قرآن درک نازل و غلط نویسندگان این کتب را نشان می دهد. مشهورترین افسانه مذهبی در باره خشم دریاها، توفان نوح است که پیروان ادیان

مردم ایجاد می کنند. در ایران اسلامی، آموزش تئوری تکامل داروین در دانشگاه ها گناه و کفر محسوب می شود و استادان باید با ترس و لرز آن را به دانشجویان خود بیاموزند. طبقات حاکمه مستبد و مرتجع دنیا مجبورند مذهب را ترویج کنند و درک علمی از مسائل جهان و جامعه را سرکوب کنند زیرا وقتی انسان ها درک علمی از مسائل پیدا می کنند ذهنشان کنجکاو و پرسشگر می شود. رژیم های مستبد و مرتجع، دشمن ذهن کنجکاو و پرسشگرند. آنها تبعیت و بندگی می خواهند. برای همین وقتی زلزله می آید مردم را به نماز خواندن و گریه کردن به درگاه خدای ناموجود تشویق می کنند. زیرا این آئین خم و راست شدن و ذلیل نمایی، برای حکومتیان یک ملت تابع و سربریز می سازد. بالعکس، آگاهی علمی به مردم، روحیه امیدوار و چالش گر می دهد. برخی می گویند مذهب برای انسان های درد کشیده و مصیبت دیده آرامش روحی می آورد. اما این نیز واقعیت ندارد. به تجربه ثابت شده که وقتی جوامع بشری در نتیجه مصیبت های اجتماعی (مانند قتل عام های سیاسی و جنگ ها) یا حوادث طبیعی (مانند زلزله ها و خرابی ها) آشفته و درهم شکسته می شوند، و مردم برای مرهم گذاشتن بر دردهای خود بیش از پیش به مذهب روی می آورند تبدیل به ملتی خموده و تسلیم می شوند. درست مانند تسلیم شدن یک معتاد در مقابل مرهم تریاک و هروئین که موقتی است و انسان را روی تسمه نقاله مرگ می اندازد. بالعکس، علم و آگاهی علمی مردم را به منشاء این دردها و بلاها آشنا می کند. شناخت از سرچشمه دردها به انسان جرات و امید حرکت برای به بند کشیدن و مهار آنها می دهد. علم و آگاهی علمی، ذهن انسانها را تیز و فعال می کند. بالعکس، دین آنان را خنگ و خرفت می کند. به همین جهت طبقات حاکمه از تمام امکانات خود استفاده می کنند تا هر چه بیشتر مذهب و هر چه کمتر علم در میان مردم رسوخ یابد. آگاهی علمی بهترین داروی مداوای افسردگی توده هایی است که مقهور خشم طبیعت شده اند؛ درست همانطور که آگاهی انقلابی بهترین داروی مداوای افسردگی مردمی است که از نیروهای مرتجع قدرتمند شکست خورده اند.

همان اندازه که طبقات حاکمه ارتجاعی و استثمارگر از انتشار و فراگیر شدن دیدگاه ها و تئوریه ها و آزمون های علمی و ضد خرافی بیمناکند و برای جلوگیری از آن تلاش می کنند، کمونیستهای انقلابی پیروان پیگیر دانش می باشند، و از آن استقبال می کنند. پیشرفت علم و آگاهی علمی برای ایدئولوژی کمونیستی مانند اکسیژن است و خود کمونیسم نیز علم است؛ علم

آنگاه چه خواهند پنداشت؟ پس آن بردباری و پذیرفتن بدبختی ها چه سودی خواهد داشت؟ دیگر کتاب مقدس که مصلوب شدنشان را رحیمانه توضیح داده، آرامش بخش نخواهد بود. این دلیلی خواهد شد بر اینکه کتاب مقدس پر از اشتباه است. نه! من قیافه وحشت زده آنان را می بینم، می بینم که آهسته فاشق های خود را روی میز می گذارند، احساس میکنند که فریب خورده اند.» (۱)

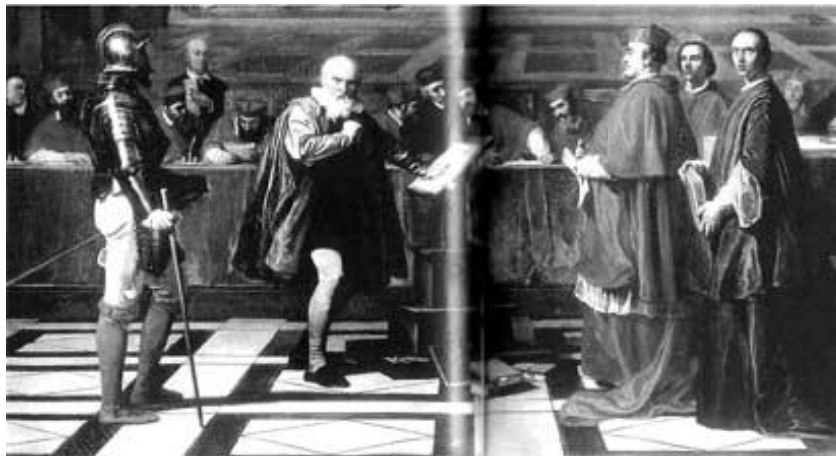
آنچه برشت در این صحنه محوری نمایش گذاشته قصه سرایی نیست. بلکه بیان این واقعیت کلیدی است که آشکار کردن حقایق علمی برای بالا بردن آگاهی توده های مردم بسیار مهم است. البته بخودی خود باعث کنار گذاشتن و دست کشیدن از باورهای عقب مانده نمی شود. حتی بسیاری از دانشمندان و پژوهشگران علم نیز خدا باورند. اما یکی از دستاوردهای عظیم علم مقابله با باورهای غلط مذهبی بوده است. در این مورد یکی از فیزیکدانان و گیتی شناسان (کوزمولوژیست) به نام استیو واینبرگ می گوید: «یکی از دستاوردهای عظیم علم آن است که مذهبی شدن را برای افراد باهوش سخت کرده است. اگرچه غیر ممکن نکرده اما حداقل لامذهب شدن را برایشان ممکن کرده است. از این دستاورد نباید دست بکشیم.» (۲) حتی آگاهی اولیه نسبت به تئوری های پایه که شالوده تفکر علمی بشر را تشکیل می دهند (مانند تئوری تکامل داروین، تئوری حرکت زمین، تئوری پیدایش زمین، ساختار اتم) مردم را بطور جدی به فکر فرو می برد و باورهای کهنه و جا افتاده و اعتقاد به دین و خدا را زیر سوال می برد. این تئوری های اثبات شده باید به بخشی از

اکنون بشر می تواند بسیاری از این پروسه ها را اندازه گیری کند. اکنون بشر می داند که همان فرایندها امروز هم در کارند و مرتباً کره خاکی را که زیستگاه ماست بازسازی می کنند. هنوز سوالات بسیاری است که بشر نتوانسته جواب آنها را از دل زمین بیرون بکشد، اما شک نیست که بیرون خواهد کشید.

آگاهی به علم و پیشرفت علم، پایه های مذهب را سست می کند

«انسان باید دائماً تجربه خود را جمع بندی کند و به کشف، اختراع و آفریدن و پیشرفت ادامه دهد» (ماتئوسه دون - به نقل از خبرنامه پکن شماره ۱۳ سال ۱۹۷۰ ص ۱۷)

پیشرفتهای علمی همواره برای دستگاه ها و قدرتهای مذهبی ناگوار بوده است؛ زیرا هر گامی که علم بجلو بر می دارد فشاری بر گلوئ مذهب می آید. این حقیقت در صحنه ای از نمایشنامه گالیله اثر نمایشنامه نویس انقلابی برتولت برشت خوب نشان داده شده است. صحنه مکالمه ای است میان گالیله و راهبی که دستیار اوست. کلیسا حمله به گالیله را آغاز کرده و ایمان راهب نسبت به استاد خدشه دار شده. راهب از گالیله تمنا می کند که کار با تلسکوپ را تقبیح کند و از فرضیه ابداعی کپرنیک مبنی بر گردش زمین بدور خورشید (یعنی درست عکس پندار کلیسا) دست بردارد. ضمن بحث، راهب از اثرات آشوب آفرین این فرضیه بر دهقانان و از جمله بر والدین خویش می گوید: «در پس فقر آنان نوعی نظم وجود دارد، نظمی دائمی. دائماً زمین را جارو کردن، دائماً در باغهای زیتون کار کردن، دائماً مالیات را پرداختن ... آنان برای حمل سبدهای پر در طول جاده سنگلاخی، برای زائیدن، و حتی برای خوردن به نیرو نیازمندند و این نیرو را از جلوه درختانی که هر سال سبز میشوند، از چهره سرزنش کننده خاک که هرگز راضی و خشنود نیست، و از کلیسای کوچک و آیه های انجیل که روزهای



گالیله منجم و فیزیک دان بزرگ در مقابل دادگاه تفتیش عقاید حاکمان مذهبی. در سال ۱۶۳۳ کلیسا گالیله را بدلیل اینکه بطور علمی ثابت کرد زمین بدور خورشید می چرخد محاکمه کرد و او را تهدید کرد که اگر حرف خود را پس نگرفته و ندامت نکند، به زیر شکنجه خواهد رفت.

آگاهی روزمره توده های مردم تبدیل شوند. اما از آنجا که این تئوری های علمی، باورهای سنتی مذهبی را متزلزل می کنند (زیرا بخش بزرگی از کتب مذهبی را تبیین های غلط از پیدایش زمین و انسان و حرکات طبیعی زمین تشکیل می دهد) طبقات حاکمه سدهای محکمی در مقابل تبدیل این تئوری ها به آگاهی و دانش مشترک عموم

یکشنبه بدان گوش فرامیدهند، کسب می کنند. به آنان گفته اند که خداوند مورد اعتمادشان دانسته، محور نمایش تاریخی جهان قرارشان داده و با وظایف کوچک و بزرگی که بر آنان تکلیف کرده به امتحانشان می گذارد. اگر من به آنان بگویم که روی تکه سنگی قرار دارند که بی وقفه در فضای خالی و به گرد ستاره ای درجه دوم می چرخد،

می رود می توان به پژوهش در تاریخ باورهای انسان بطور کل و بطور مشخص تاریخ باورهای دینی انسان پرداخت. در واقع آموزش این رشته علمی باید یکی از دروس مهم در آموزش ابتدائی و متوسطه و دانشگاهی هر جامعه مدرن باشد.

کارکرد درک علمی و متدهای علمی منحصر به حیطه های علوم سنتی مانند فیزیک و شیمی و غیره نیست. آردی اسکای بریک، بیولوژیست مائوئیست، می نویسد: « با استفاده از متد علمی می توان به سوالات مربوط به تاریخ جامعه بشری جواب درست داد. مثلا به این سوال که در چه مقطع از تاریخ، انسان ها فکر وجود خدا و افسانه آفرینش را خلق کردند؛ کتب مذهبی توسط انسان های کدام عصر و تحت کدام شرایط اجتماعی و در چه مقطعی از رشد آگاهی انسان از خود و محیطش نگاشته شدند؟ ادیان باستان که در مصر و رم و یونان پا گرفتند چگونه و چرا جای خود را به ادیان کنونی دادند؟ آئین ها و باورهای مذهبی و بکارستن آنها در سطح فردی یا در سطح جامعه، چه نقش اجتماعی را بازی کرده اند و به چه مقاصد و برنامه های سیاسی و اقتصادی خدمت کرده اند؟ چرا قدرتهای حاکم برخی ادیان را تشویق و رواج داده اند و برخی دیگر را سرکوب و نابود کرده اند؟ هر چند خدا و خدایان وجود مادی ندارند اما آئین ها و باورهای مذهبی، تاثیرات مادی قابل مشاهده ای در زندگی بشر دارند. برای همین، این مقوله های مذهبی را نیز باید در معرض موشکافی پژوهش های علمی سیستماتیک قرار داد و از متدهای علمی برای اینکار سود جست. باید بشدت با این نظریه که باور مذهبی انسان خارج از حیطه دسترسی علم قرار داد مقابله کرد. علم در مورد مذهب نظر دارد... با همان متدهای علمی تحقیق و پژوهش که انسان اصول و مکانیسم های تکامل حیات بر روی کره زمین را بررسی می کند می تواند دگرذرسی باورهای مذهبی بشر را بررسی کند. درک مذهبی از حیات و هستی مانع مهمی در مقابل فهم واقعیات است و دگرگون ساختن آن خدمتی است به نوع بشر. » (به نقل از سلسله مقالات آردی اسکای بریک در نشریه کارگر انقلابی ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا)

توضیحات

۱- «گالیله» نوشته برشت، نقل شده از کتاب «مدخلی بر علم انقلاب». نوشته لنی ولف - ترجمه فارسی تمام این کتاب در تارنمای سرداران در بخش کتابخانه موجود است.

۲- نقل شده در سری مقالات آردی اسکای بریک در مورد تئوری تکامل در نشریه کارگر انقلابی

۳- رژیم تئوکراتیک رژیم می است که یک مذهب را بعنوان مذهب دولتی انتخاب می کند و توسط مقامات مذهبی که به نام مذهب حکومت می کنند اداره می شود. این رژیم، سیاست های ملی را بر پایه قوانین و آموزه های مذهبی و نه قوانین سکولار و تغییر یابنده بر حسب تغییر شرایط اجتماعی تعیین می کند.

این مسائل مرتبا کامل تر می شود اما اینان دست از استدلال عاجزانه خود بر نمی دارند و مسخره تر اینکه تلاش می کنند با تفاسیر دلخواه، شعبده بازی و تغییر و پس و پیش کردن معنای کلمات و جملات کتب دینی نشان دهند که خدا و



انسان (راست) و شامپانزه (چپ) به لحاظ ساختار بدنی و رفتار شباهت های حیرت انگیزی از خود نشان میدهند. علت این امر آن است که این دو موجود نسبتا بتازگی از هم جدا شده اند! یعنی حدود ۵ میلیون سال پیش که نسبت به طول تاریخ تکامل، زمان اخیر محسوب می شود.

پیغمبرانش هم قبلا این چیزها را با رمز و راز به بشر گفته بودند!

پیشرفت علم و پدید آمدن علم اجتماع

برخی بر این باورند که عرصه علم و عرصه دین دو حیطه مختلف اند و با استفاده از علم نمی توان ماهیت و تاریخ ادیان را تجزیه و تحلیل کرد. این خود یک نظریه غیر علمی است. با استفاده از همان روش های علمی که در پژوهش سوالات مربوط به رشته های علمی مانند بیولوژی تکاملی، گیتی شناسی، باستان شناسی، زبان شناسی بکار

انقلاب اجتماعی. ایدئولوژی یا دستگاه فکری کمونیسم، علمی است. یعنی مرتبا در پراتیک بشر محک خورده، آنچه را که نادرستی اش اثبات شده کنار گذاشته، به مسائل نوین که مرتبا در حال ظهورند جواب داده و از این راه تکامل پیدا کرده و مرتبا در حال تکامل یافتن است. رشد و گسترش علوم در تکوین درک مارکسیستی از جامعه بشری و قوای محرکه آن، بخصوص در تکامل متد ماتریالیست دیالکتیکی، تاثیرات بسزائی داشته است. هنگامی که کتاب «منشاء انواع» نوشته چارلز داروین منتشر شد، کارل مارکس با هیجان و شغف فراوان از آن استقبال کرد. و بدون شک اهمیت تئوری تکامل کمتر از اهمیت تدوین ماهیت و کارکرد سرمایه داری توسط مارکس در کتاب کاپیتال نبود.

مذهبیون در مقابل پیشرفتهای علمی چه می گویند

کشورهای اروپای غربی زادگاه علم مدرن بودند و امروز نیز مهمترین پژوهشها و پیشرفتهای علمی در اروپا و آمریکا انجام می شود. اما اروپا نیز تا زمانی که قدرت مذهبی یعنی کلیسا بر آن حاکم بود، در تاریخ اندیشی و جهل بسر می برد. مذهبیون تا زمانی که در قدرتند علم را سرکوب می کنند. رژیم های تئوکراتیک مانند جمهوری اسلامی همین رفتار را در قبال آموزش علوم پایه ای و علوم اجتماعی و پژوهشهای علمی و تاریخی دارند. (۳) اما مذهبیون فقط به تکرار دگمهای خود و نفی پیشرفتهای علمی نمی پردازند. برخی سعی می کنند در مقابل پیشرفتهای انکار ناپذیر علم، سنگر دیگری بیابند. مثلا امروزه استدلال متعارف مذهبیون در مقابل پیشرفتهای علمی غیر قابل انکار این است: «اما علم که هنوز همه چیز را نفهمیده و همین مسئله نشان می دهد که خدائی وجود دارد.» هر آنجا که علم هنوز نتوانسته معماهای هستی را کشف کند اینان سینه جلو می دهند و مدعی می شوند که «هستی آنقدر پیچیده است که فقط یک قدرت مافوق بشر می تواند آن را بوجود آورد.» وقتی علم قوانین هر پدیده به ظاهر عجیب و بی قانون را کشف می کند اینان می گویند: «مگر نمی بینید چه نظمی در خلقت نهفته است. این نظم را فقط یک معمار تیزبین می تواند بوجود آورد.» علم مرتبا مرزهای ناشناخته ها را در می نوردد و «پیچیدگی های» جهان را ساده می کند و مرتبا مجموعه عظیمی از اسناد و شواهد را در مورد کارکرد فرآیندهای طبیعی جهان و تاریخ حیات جهان و بشر بدست می دهد اما اینان همواره به ناشناخته ها می چسبند و از آنها برای باورهای مذهبی خود نیرو می گیرند. مسیر توقف ناپذیر علم بخودی خود ثابت می کند که دانش ناکامل انسان در مورد همه

اگر صبر کنید، گوشت تن تان را هم خواهند خورد

پیرامون تغییر اصل ۴۴ قانون اساسی

سرانجام «مجمع تشخیص مصلحت نظام» در مهرماه گذشته طی مصوبه ای اصل ۴۴ قانون اساسی را تغییر داد. بنا به این تغییر مسئله خصوصی سازی در همه عرصه ها از بانکداری گرفته تا بازرگانی خارجی، از صنایع و شرکتهای دولتی گرفته تا منابع نفت و گاز و بیمه و راه آهن و بهداشت و آموزش و پرورش مجاز اعلام شد. طبق این مصوبه کلیه سرمایه داران خارجی می توانند تا صد درصد مالکیت شرکتها را در اختیار داشته باشند. یعنی قانونا می توان بر کلیه اموال، کارخانجات و شرکتهای دولتی چوب حراج زد و به ثمن بخش بین اعوان و انصار حکومتی و آقازاده ها و یا سرمایه داران خارجی تقسیم کرد. هنوز جوهر این مصوبه خشک نشده، مالکیت ۸ میلیون سهم دولتی به نام بخش خصوصی تغییر کرده است. همه این اعمال از جانب مجمع تشخیص مصلحت نظام (بخوانید مجمع سرمایه داران و مالکان بزرگ مفتخور) تحت عنوان تحرک بخشیدن به اقتصاد ویران کشور و ایجاد شغل برای مردم و برابری عدالت اعلام شده است. اما این ادعاها دروغی بیش نیست!

نزدیک به ۱۵ سال است که برنامه اقتصادی خصوصی سازی در کشور پیاده شده است. تصویب مصوبه فوق تنها برسمیت شناختن و قانونی کردن روندی است که پس از پایان جنگ ارتجاعی ایران و عراق آغاز شد. روندی که طبق فرامین بانک جهانی و صندوق بین المللی پول به نام تعدیل اقتصادی اجرا شد. نتایج این روند را مردم در زندگی روزمره و با گوشت و پوست خود حس کردند. این است نتایج این روند:

■ بر اساس گزارش بانک جهانی ۲۱ درصد مردم ایران (حدود ۱۴ میلیون نفر) با درآمدی کمتر از دو دلار در روز زیر خط فقر زندگی می کنند. ۲۵ میلیون نفر جزو قشرهای آسیب پذیر جامعه اند. طبق آمارهای سال ۲۰۰۲، نزدیک به ۱۷ درصد از اهالی روستاها و نزدیک به ۱۵ درصد از اهالی شهرها زیر خط فقر مطلق (یعنی کمتر از یک دلار درآمد روزانه) زندگی می کنند. ۵ میلیون کودک ایرانی از سوء تغذیه رنج می برند، ده درصد جمعیت کل کشور توانائی مالی برای سیر کردن شکم خود را ندارند و پنجاه درصد در این زمینه دچار مشکل هستند.

■ طبق آمار رسمی ۲۴ درصد از جمعیت فعال کشور (حدود ۴۴ میلیون نفر) بیکارند. هزاران هزار کارگر یا اخراج شده یا اینکه ماهها از دریافت دستمزد خود محروم شده اند. نرخ تورم بطور متوسط ۲۰ درصد (گاهها ۵۰ درصد) است. در فاصله بیست سال ارزش ریال ۱۲ هزار درصد

کاهش یافته است. ارزش واردات کشور با رشد صد درصدی به ۳۱ میلیارد دلار در سال رسیده است.

■ نابرابری طبقاتی و توزیع ناعادلانه ثروت ابعاد غول آسا به خود گرفته است. ده درصد از ثروتمندترین افراد جامعه سی تا چهل درصد از درآمد کل کشور را به خود اختصاص می دهند و ۲۰ برابر قشرهای متوسط درآمد دارند و مصرف شان ۲۰ برابر قشرهای فقیر است. در حالیکه فقیرترین قشر مردم سهم شان از درآمد کل کشور فقط ۵ درصد می باشد. نود درصد نقدینگی کشور در دست ده درصد از ثروتمندترین افراد جامعه متمرکز شده و نود درصد جامعه ده درصد باقیمانده را در دست دارد.

بی جهت نیست که برای تامین نیازهای این قشر ثروتمند قرار است پنج هزار ماشین بنز آخرین مدل به قیمت صد میلیون تومان تولید شود. که تقریباً معادل هشتاد و هشت سال دستمزد یک کارگر در ایران است. (۱) معنایش این است که حداقل باید در آمد متوسط هشتصد و هشتاد هزار نفر از مردم ایران نصف شود تا پنج هزار آقازاده بتوانند سوار ماشین بنز شوند و در خیابانهای تهران ویراژ دهند. (۲)

مصوبه مجمع تشخیص مصلحت گردن کلفت های نظام در تغییر اصل ۴۴ قانون اساسی نه تنها تأییدی است بر بلائی که طی حاکمیت جمهوری اسلامی ایران بر اقتصاد کشور و زندگی مردم ایران آمده، بلکه نقطه عطفی در تشدید همان روند فوق است.

بر خلاف تبلیغاتی که توسط عده ای از اقتصاد دانان دولتی و مجیز گوی امپریالیست براه افتاده این اقدامات ربطی به کم کردن نقش انگلی و انحصار گرایانه سرمایه های کمپرادور (حتی دولتی) ندارد. مسئله، دست بدست شدن انحصار از وزارتخانه ها و بنیادهای رنگارنگ به اشخاص و خانواده های هیئت حاکمه است. (۳) در واقع منظور از بخش خصوصی همان پنجاه باند مافیائی و انحصاری سیاسی اقتصادی است که در راس هر یک از آنها یک آخوند گردن کلفت قرار دارد. قرار نیست از نقش انحصاری شرکتهای خصوصی شده کاسته شود. کما اینکه شرکتهای بزرگی که تا کنون خصوصی شده اند نه تنها از نقش انحصارگرایانه شان در حیطه اقتصادی کاسته نشد بلکه افزوده هم شد (۴)

تاریخا سرمایه های امپریالیستی در کشورهای تحت سلطه ای چون ایران برای تامین منافع خویش هم از انحصار بخش دولتی سود جسته اند و هم از انحصار بخش خصوصی. این جزئی از کارکرد سرمایه داری بوروکراتیک در ایران است که اساسا بواسطه صدور سرمایه امپریالیستی بوجود آمده و تکامل می یابد. بحث خصوصی سازی اقتصادی در

کشورهای مختلف جهان عمدتا ناظر بر روندی است که در حیطه اقتصاد جهانی بنام گلوبالیزاسیون شکل گرفته است. (۵) یکی از مشخصه های اصلی این روند آن است که سرمایه های مالی امپریالیستی بتوانند با سرعت بیشتر از یک کشور به کشور دیگر، از یک رشته تولیدی به رشته دیگر و از یک حیطه اقتصادی به حیطه دیگر بروند و سودهای کلان بیرون بکشند. آنچه که بنام لیبرالیزه کردن و خصوصی سازی در سطح جهانی براه افتاده است اساسا در خدمت به این امر قرار دارد. به همین جهت برخی تنظیمات که قبلا در حیطه قوانین مالکیت به نفع سرمایه های امپریالیستی صورت گرفته دیگر مقبول آنها نیست و اشکال دیگری از مناسبات مالکیت را برای جریان یابی سرمایه مالی طلب می کنند. زمانی امپریالیستها در چارچوب نیازها و رقابتهای میان خویش قوانین معینی را در ارتباط با قوانین حقوقی مالکیت (میزان سهم مالکیت سرمایه خارجی و مناسبات آن با دولت) به کشورهای تحت سلطه دیکته کرده بودند. اینها دیگر منطبق بر نیازهای کنونی اقتصاد جهانی نیست و باید تغییر کند. اگر زمانی بزرگراه چهار خطه برای بیرون کشیدن سودهای کلان از کشورهای تحت سلطه کافی بود امروزه سرمایه های مالی امپریالیستی نیازمند بزرگراه شش خطه اند تا راحت تر و سریعتر بتوانند رفت و آمد کنند و به استثمار نیروی کار و غارت منابع و ثروتهای این قبیل کشورها بپردازند.

جنبه دیگر از کارکرد خصوصی سازی در کشورهای مختلف تصفیه و بازسازی سرمایه های ناکارآمد در میدان رقابت جهانی است. یعنی تعطیل صنایع و رشته هائی که دیگر برای سرمایه های امپریالیستی مقرون به صرفه نیست و سود آوری کافی ندارد. اساسا اینکار یا از طریق کاهش هزینه های صنایع راكد (با کاهش یا نپرداختن دستمزدها، فشار کار بیشتر و یا بیکار سازی های وسیع) صورت می گیرد یا از طریق مدرنیزه کردن برخی رشته های محدود که غالبا سرمایه - بر (یعنی عمدتا استفاده از تکنولوژی مدرن) تا کار - بر. (یعنی عمدتا استفاده از نیروی کار).

طبق منطق سود اینکه ربط بخشهای اقتصادی تعطیل شده و یا جدیدا احداث شده به نیازهای جامعه و منافع اکثریت مردم چیست اهمیتی ندارد. بیکار سازی های گسترده یکی از فوری ترین نتایج این منطق و روند است. جمهوری اسلامی برای پیشبرد این برنامه حاضر به انجام هر خیانت و جنایتی است. آتش گشودن بروی کارگران عاصی خاتون آباد کرمان در سال گذشته یکی از نمونه های آن است.

اما مهمترین وجه تغییر اصل ۴۴ قانون اساسی برای اقتصاد ایران، برداشتن محدودیتهای حقوقی

اجرای این مصوبه به معنای استثمار بیشتر نیروی کار، غارت گسترده تر منابع تولیدی و وابستگی عمیقتر اقتصاد ایران به اقتصاد جهانی و فریه شدن اقلیتی ناچیز خواهد بود. "سهام" توده های مردم در این میان، افزایش فقر و فلاکت، پائین آمدن سطح معیشت و استانداردهای فرهنگی و بهداشتی جامعه، بالا رفتن ارقام مرگ و میرهای زود رس، اعتیاد و فحشا است.

تا زمانیکه منافع امپریالیسم و طبقات ارتجاعی خصلت و جهت گیری های اقتصاد کشور را تعیین می کند در بر همین پاشنه می چرخد: یعنی امنیت برای سرمایه و عدم امنیت برای اکثریت مردم. این است جوهره اصلی کلیه تصمیمات اقتصادی که تاکنون سران جمهوری اسلامی و نهادهای بین المللی گرفته اند.

منابع و توضیحات

(۱) شورای عالی کار اخیرا حداقل حقوق کارگران را در ماه ۱۰۶ هزار تومان تعیین کرده است. یعنی سالانه کمتر از یک میلیون و سیصد هزار تومان. این در حالی است که بخش وسیعی از کارگران کمتر از این مبلغ دستمزد دریافت می کنند و در آمد سالانه شان کمتر از یک میلیون و در مواردی کمتر از نیم میلیون تومان است. فی المثل به کارگران پیمانکار شرکت نفت ماهانه ۷۵ هزار تومان حقوق پرداخت می شود و یا زنان کارگر در کارگاههای کوچک (بوپژه در شهرستانها) ماهانه ۲۵ هزار تومان می گیرند.

(۲) این محاسبه توسط احمد سیف در مقاله «توشدارو و مرگ سهراب و تجارت آزاد» صورت گرفته است. این مقاله را می توانید در تارنمای «روشنگری» پیدا کنید.

(۳) فی المثل کارخانه الکتریک رشت که بزرگترین کارخانه صنعت الکتریکی کشور بوده و حتی بخش زیادی از ماشین آلاتش مورد استفاده قرار نگرفته و تنها زمینش ۸۰ میلیارد تومان ارزش دارد را به قیمت یک میلیارد و ۷۰۰ میلیون تومان به ۴ تن از همسران جناح کارگزاران فروخته اند. مسئولین جدید کارخانه که مدتهاست حقوق ۷۰۰ تن از کارگران اخراجی را پرداخت نکرده اند قصد دارند آن را بالکل تعطیل کنند و مواد اولیه اش بفروشند و زمینش را به ساختمان سازی اختصاص دهند. سرنوشت مشابهی در انتظار کارخانه چیت ری است که به خاطر واگذاری زمینهایش قرار است کمتر از یک دهم قیمت فروخته شود.

برای اطلاعات بیشتر در این زمینه به تارنمای «رادیو برابری» و مصاحبه با آقای تقفی کارشناس مسائل اقتصادی رجوع شود.

(۴) برای نمونه می توان به عملکرد شرکت صنعتی دریائی ایران (صدرا) رجوع کرد. این شرکت دولتی پس از واگذاری بنا به گفته مدیر عاملش قادر است ۷۵ درصد تمام پروژه های دریائی کشور را به خود اختصاص دهد.

برای اطلاعات بیشتر در این زمینه به مقاله «آشفته بازار خصوصی سازی در ایران» نوشته احمد سیف رجوع شود. (همان منبع)

(۵) برای مطالعه بیشتر به مقالات «مرگ بر سازمان جهانی تجارت جهانی»، «گلوبالیزاسیون از افسانه تا واقعیت» و «جهانی کردن به شیوه امپریالیستی و مبارزه برای تحقق یک آینده متفاوت» در تارنمای سردباران بخش موضوعات ← اوضاع جهانی ← اقتصاد جهانی رجوع شود.

(۶) در این زمینه به مقاله «دور برگردان در مسیر خصوصی سازی» نوشته علی حق مندرج در روزنامه شرق چهارشنبه ۱۱ آذر ۱۳۸۳ رجوع شود.

شبکه های گسترده فساد و ارتشا، مالی که از ریزه خواران خود تشکیل داده اند با طرح های اقتصادی و منافع اقتصادی امروز امپریالیستها در منطقه خوانائی ندارند. اما فشارهایی که امروز از طرف غرب برای شکستن قدرت اقتصادی انحصاری اعوان و انصار رژیم بر جمهوری اسلامی وارد می شود، دلیل سیاسی مهمی هم دارد. هدف مهم این فشارها، ضربه زدن به سلطه سیاسی و نظامی باندهای حاکم است تا راه برای پیشبرد تغییرات سیاسی مطلوب آمریکا و غرب در ایران باز شود. تا آنجا که به آمریکا مربوط می شود این قدرت امپریالیستی کماکان استراتژی تغییر رژیم را دنبال می کند. آمریکا می خواهد با تضعیف باند حاکم راه را بر این تغییرات باز کند، برخی ها را به کناری نهد و برخی باندهای جدید را وارد قدرت سازد تا بتواند طرحهای خود را در زمینه کنترل مستقیم ایران به پیش برد. از این زاویه، تغییر اصل ۴۴ قانون اساسی نتوانسته گرهی از کار جمهوری اسلامی برای بدست آوردن دل آمریکا باز کند.

تغییر اصل ۴۴ قانون اساسی حتی نتوانسته موفقیت چندانی در تحقق هدف فوری و کوتاه مدت رژیم یعنی رفع کسری بودجه قابل توجه دولت بدست آورد. شورای مصلحت نظام با چوب حراج زدن بر شرکتهای دولتی در پی حل این بحران مالی هم بود. طبق برآوردها، برای تامین درآمدهای پیش بینی شده در بودجه ۸۳ نیاز به ۲۲۰۰ میلیارد تومان است. بر همین مبنا سازمان خصوصی سازی فهرست ۲۲۰ شرکت دولتی به ارزش بیش از دو هزار میلیارد تومان را برای واگذاری از طریق بورس و مزایده اعلام کرده است. اما در پایان ۸ ماهه اول سال جاری، از مجموع واگذاری های سازمان خصوصی سازی تنها ۲۵۰ میلیارد تومان نصیب دولت شد، یعنی فقط حدود ۱۲ درصد این طرح تحقق یافت.

به یک کلام، رقابتهای سیاسی، برخورد منافع اقتصادی باندهای انحصارگر حاکم و مهمتر از همه سرنوشت نامعلوم جمهوری اسلامی و نارضایتی امپریالیستها از این پروسه در مجموع پروسه خصوصی سازی را به بن بست کشانده است. با این حساب به نظر می رسد که «خصوصی سازی» قبل از هر چیز وسیله ای شده تا سردمداران جمهوری اسلامی قید و بندهای حقوقی مالکیت دولتی را از سر راه خود بردارند و در موقع مقتضی بتوانند مانند سلف خویش محمد رضا شاه پهلوی _ در هنگامه شورشها و یا تحولات سیاسی غیر قابل پیش بینی _ ثروتهای باد آورده و افسانه ای خود را که حاصل رنج و کار کارگران و دهقانان و دیگر مردم زحمتکش ایران است از کشور خارج کنند.

خلاصه کنیم، تصمیم اخیر شورای مصلحت نظام بیش از هر چیز یک تصمیم سیاسی است. نتایج تغییر اصل ۴۴ قانون اساسی هم اساسا به تحولات سیاسی آتی و مشخصا طرحهای امپریالیستی در منطقه خاورمیانه و روابط ایران و آمریکا گره خورده است. تا آنجا که به نتایج کارکرد اقتصادی این تصمیم بر می گردد، ویرانی هر چه بیشتر اقتصاد کل کشور را می توان انتظار کشید.

بر سر خصوصی کردن صنعت نفت است. امپریالیستها نیاز به کنترل مستقیم منابع نفتی ایران دارند تا کار غارت و کسب سودهای انحصاری را مستقیم انجام دهند. البته مدتهاست که الیگارش های خانوادگی - مالی مختلف در شراکت با کمپانی های نفتی بین المللی، بهره برداری از حوزه های نفتی مختلف ایران را میان خود تقسیم کرده اند. (شرکت پترو پارس که به بهزاد نبوی و گردانندگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی تعلق دارد یک نمونه آن است.) در واقع مصوبه جدید هر مانع حقوقی را که بر سر خصوصی سازی صنعت نفت وجود داشت را از میان برمی دارد و دست غارتگران بین المللی و آفازاده های داخلی را کاملا باز می گذارد.

در عین حال، مجمع تشخیص مصلحت مفتخوران و غارتگران با این مصوبه می خواهد کلیه موانع سیاسی بر سر قبول تقاضای ایران در پیوستن به سازمان تجارت جهانی را کنار بزند. البته امسال نیز آمریکا چون سالهای قبل با عضویت ایران در این سازمان مخالفت کرد و سران رژیم اسلامی با خوشخدمتی ها و کاسه لیبی های خود باز هم نتوانستند دل ارباب را بدست آورند. چرا که ارباب، سودایی دیگر دارد. سرنوشت عضویت ایران در سازمان تجارت جهانی وابسته به سیاستهای کلی آمریکا در قبال جمهوری اسلامی است.

امپریالیستها آمریکائی و اروپائی اقدامات تاکنونی دولت ایران را برای خصوصی سازی کافی نمی دانند. مهر ماه امسال سمینار ناموفقی تحت عنوان «نقش خصوصی سازی در تحقق اهداف توسعه هزاره» با حضور نمایندگان سازمان ملل متحد در تهران برگزار شد. متعاقب آن، کارشناسان مالی بین المللی اقدامات دولت ایران را کاریکاتوری از خصوصی سازی اعلام کردند. حتی موسسه مشاوره بین المللی GTZ به همکاری خود برای اصلاح الگوی خصوصی سازی ایران پایان داد و نمایندگانش که از اعضای سابق وزارت اقتصاد و سازمان خصوصی سازی دولت آلمان بودند، اعلام کردند که ادامه فعالیت برای ساماندهی روند خصوصی سازی در ایران بی فایده است و این پروسه به انحراف می رود. (۶) بطور کلی طراحان اقتصادی غرب، روند خصوصی سازی در جمهوری اسلامی را صرفا دست بدست شدن واحدهای اقتصادی بین انحصارات حکومتی می بینند، بدون اینکه از قدرت انحصاری اقتصادی و سیاسی نهادهائی چون سپاه پاسداران یا بنیاد مستضعفان و آستان قدس و امثالهم کاسته شود. طبق ارزیابی آنها همان باندهای سیاسی و نظامی که تاکنون کنترل الیگارش های مالی را در دست داشتند و به شکل رانت و پورسانت سود می بردند حالا رسما مالک موسسات اقتصادی سودآور شده اند.

امپریالیستها بوپژه امپریالیستهای آمریکائی در پس این فشارها اهداف معینی را دنبال می کنند. آنها از نظر اقتصادی در پی کاهش نقش موسسات انحصارات و الیگارش های مالی اند که طی سالها در جمهوری اسلامی شکل گرفته است. این انحصارات با تمامیت طلبی ها و بریز و بپاش ها و

تلخیصی از اطلاعات حزب کمونیست ایران (م ل م) در باره طرح رفراندوم

کاریکاتوری به نام فراخوان ملی برای رفراندوم

کاریکاتوری از برنامه اصلاحات دوم خرداد تحت عنوان پرطمطراق و بغایت توخالی و مبهم "رفراندوم برای قانون اساسی نوین" بیرون آمده است. در میان امضاهای اولیه نام پاسداران سابق و بازوهای دانشجویی رژیم جمهوری اسلامی و ملی مذهبی ها بچشم می خورد. بفاصله کوتاهی پس از علنی شدن این طرح، سرنشینان کشتی نوح تکمیل شده و حکومتی های زمان شاه و فدائیان اکثریت و عده ای از «نخبگان» در تبعید (در واقع "در انتظار") نیز خود را به آن سنجاق کردند.

این طرح به سه دلیل ارتجاعی و گندیده است. **یکم**، هدفش ایجاد تجمعی از نیروهای ارتجاعی و مردمی است. **تنها کارکرد** چنین ائتلافی، متحد و منسجم کردن نیروهای ارتجاعی از یک طرف، و فاسد و ناکارآمد و بی اعتبار کردن نیروهای مردمی است. **دوم**، هدفش دور نگاهداشتن توده های مردم از میدان مبارزه سیاسی و ممانعت از ایفای نقش شان به مثابه بازیگران اصلی در تعیین سرنوشت سیاسی جامعه است. بهمین جهت نقشی که برای مردم وعده می دهد این است که پای طرح گندیده اینها را امضا کنند. **سوم**، به لحاظ سیاسی به طرز موزیانه ای مبهم است اما با اتکا به تجربه طرح دوم خرداد خیلی روشن می توان دید که هدفش کنار زدن فوری ترین خواست سیاسی مردم ایران یعنی سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی است. این خواست عمومی و کلی مردم ایران است زیرا این رژیم پایمال کننده اولیه ترین حقوق سیاسی مردم ایران، عمده ترین عامل رواج و اشاعه فقر و ستم اقتصادی، نابودی جوانان، عمده ترین عامل اشاعه نابرابری میان زن و مرد و اسارت زنان، اصلی ترین عامل دامن زدن به نابرابری میان ملل مختلف ایران و سرکوب خلقهای تحت ستم ایران، اصلی ترین عامل وابسته کردن ایران به قدرتهای امپریالیستی، سرچشمه رواج خرافه و به عقب راندن علم و دانش، و هزاران درد و مرض دیگر است.

عده ای از نویسندگان این بیانیه (علی افشاری، رضا دلبری، زرافشان، عطری، محمد ملکی و عبدالله مومنی) نامه ای نوشته و طرح خود را توضیح داده اند. آنان نوشته اند: «**مزیت ویژه** راهکار رفراندوم ظرفیت گسترده و فراگیر آن برای پوشش تمامی بازیگران و نقش آفرینان عرصه سیاست ایران اعم از **جناح های مختلف حاکمیت** و اپوزیسیون می باشد تا دیدگاه و متاع خود را در عرصه عمومی مطرح کنند و انتخاب نهایی را به داوری افکار عمومی بسپارند.»

هایشان را "در عرصه عمومی" مطرح نکرده اند؟ آیا مردم ایران این متاع ها و دیدگاه ها را رد نکرده اند؟ شما که به دیدگاه مردم واقعی نمی گذارید چرا دم از "رای آزاد" مردم می زنید؟ آیا برای فریبکاری شما حدی موجود است؟

منظور مدون کنندگان این طرح از "تجدید نظر در ساختار قدرت" چیست؟ با وجود آنکه یکی از پاهای این طرح ملی مذهبی ها هستند اما این طرح در واقع می خواهد میان بخشی از جناح های رژیم جمهوری اسلامی و دو دسته بندی دیگر ائتلاف ایجاد کند. این دو دسته بندی دیگر کدامند؟ اول، گروه های وابسته به رژیم شاهی که ۲۵ سال پیش سرنگون شدند. دوم، طیفی از مخالفین رژیم جمهوری اسلامی در تبعید که خود را متعهد به ممانعت از یک انقلاب دیگر کرده اند و امیدوارند که در وحدت با جناح هائی از جمهوری اسلامی و گروه های سلطنت طلب، تبدیل به گردانندگان و متولیان حکومت ارتجاعی آینده شوند. اینها شامل منشور ۸۱ و رهبران فدائیان اکثریت و غیره می باشند. مدون کنندگان طرح و مداحان و حامیان آن دلایل گوناگونی را برای طرح خود می شمارند. اما در میان دلایل گوناگون یکی است که اینان را بیشتر از همیشه بسوی هم می راند و آنهم فاکتور "نظم نوین خاورمیانه" تحت سرکردگی مستقیم آمریکا است. ترکیب این ائتلاف طوری است که قرار است پسند قدرتهای امپریالیستی اروپا و آمریکا باشد و در واقع برای کسب مشروعیت خود نظر به آنها دارد. اینها مقاصد و آرزوهای مدون کنندگان و مداحان و حامیان این طرح است. اما میان آرزوها و واقعیت ها فاصله زیاد است و یکی از این واقعیت ها وجود گرایش انقلابی قوی در میان بخشی از جوانان و حضور بخش مهمی از نیروها و عناصر کمونیست و ضد امپریالیست - ضد ارتجاع است. می توان و باید این طرح را در هم شکست. بدون ملاحظه کاری و اما و اگر. زیرا این طرح بغایت ارتجاعی و ضد مردمی است. طرح هائی که بخشی از هیئت حاکمه جمهوری اسلامی را یدک می کشند و دنبال قیمومیت قدرتهای جهانی اند، کارکردشان آن است که مردم را از تغییر مایوس کرده و انرژی و امیدهایشان را به باتلاق های هرز بریزند. مگر این را در تجربه هشت سال اصلاحات حکومتی ندیدیم؟ وظیفه نیروهای ترقیخواه و مردمی (بخصوص جنبش دانشجویی غیر حکومتی) است که با جرات و صراحت مردم را از امید بستن به این طرحهای زهرآگین برحذر کنند.

می داند که ارواح حکومت ها را شکل نمی دهند. آدمها اینکار را می کنند. گفته اند قانون اساسی نوین باید تدوین شود. اما چه کسانی اینکار را خواهند کرد و چه خواهند نوشت! ظاهرا فاعل و محتوا مجهول است. اما اینطور نیست. فاعل معلوم است و همان ائتلافی است که با این طرح در حال شکل گیری است. محتوای این طرح هم مجهول نیست. محتوای این طرح کنار زدن پایه ای ترین خواست های زحمتکشان و زنان و جوانان و روشنفکران و ملل تحت ستم کرد و ترک و ترکمن و عرب است. این طرح حتا بطور ضمنی به خواسته های این اقشار که بارها در جنبش های اجتماعی شان بیان شده اشاره نمی کند. **در این طرح تکلیف جنایات ۲۵ ساله جمهوری اسلامی معلوم نیست**؛ نقش مردم و جنبش سیاسی ضد رژیم و جنبش های اجتماعی آنان در این طرح جائی ندارند؛ همه باید کنار بنشینند و به مرتجعین و تسلیم طلبانی که خود را قیم مردم کرده اند اجازه دهند که کار را به انتها برسانند و در نهایت از طریق "رای آزاد" از میان متاع های گندیده گروه های این ائتلاف یکی را انتخاب کنند! مردم باید به این ها بگویند: این طرح گندیده مفت چنگ تان عالیجنابان!

بدون شک احزاب و گروه ها و افرادی که دل در گرو سعادت مردم دارند در مقابل این طرح موضع مخالفت صریح و جسورانه خواهند گرفت. بنیادهای اقتصادی و سیاسی و فرهنگی جامعه ما ارتجاعی و پوسیده است و هر ثانیه از مردم قربانی می گیرد. این طرح ها و این گونه ائتلافات خواهان حفظ بنیادهای موجود هستند. نهایت پس ماندگی و خیانتکاریشان از همینجاست. این جبهه ها نه تنها "ملی" و "فراگیر" نیستند بلکه مشی و منافع اقلیت ناچیزی را بازتاب می دهد. آن افرادی که به هوای رسیدن به دموکراسی پای این طرح ضد مردمی را امضا کرده اند باید بدانند که کلیت جمهوری اسلامی در تضاد عمیق با پایه ای ترین منافع اکثریت مردم قرار دارد. سرنوشت جامعه ما باید توسط توده های مردم تعیین شود. برای ساختن آینده اول باید ساختارهای سیاسی خفقان آور موجود بدست مردم و تحت رهبری نیروهای ضد ارتجاع ضد امپریالیست سرنگون شوند. این فرآیند با مبارزات آشکار و پنهان اقشار و طبقات مختلف مردم شروع شده است و باید بی وقفه و با کوشش و تلاش شبانه روزی بر آن دمید.

پیروز باد مبارزات و اعتراضات توده ای مردم علیه رژیم جمهوری اسلامی!
نیروهای ضد ارتجاع - ضد امپریالیست متحد شوید!
سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی!

حزب کمونیست ایران (م ل م)

گفته می شود رفراندوم چی ها خواهان "شکل گیری حکومتی دمکراتیک" شده اند. اما هر عاقلی

از اینها باید پرسید آیا "جناح های مختلف حاکمیت" در ۲۵ سال گذشته متاع ها و دیدگاه

فراخوان نشریه حقیقت در مورد کمکهای پزشکی به جنگ خلق در نپال

رفقا و آزادیخواهان در ایران و در هر کجای جهان که هستید:

جنگ خلق در نپال با اتکاء به مردم این کشور توانسته است قدرت دولت پادشاهی را در ۸۰ درصد از محرومترین مناطق نپال سرنگون کند و قدرت سیاسی نوین کارگران و دهقانان را بر پا کند. تمام قدرتهای امپریالیستی جهان و دول ارتجاعی منطقه در کمین نشسته اند تا این قدرت نوین مردمی را خفه کنند و مانع از پیروزی آن در سراسر نپال شود. زیرا می دانند که چنین قدرت سیاسی که ماهیتا با قدرتهای سیاسی موجود جهان متفاوت است و متعلق به خود مردم آن کشور است الهام بخش روندهای انقلابی مشابه در کشورهای همسایه و نقاط دیگر جهان خواهد شد. این جنگ خلق و قدرت نوین محبوب قلوب اکثریت قاطع مردم نپال است و بر شانه های آنان حمل می شود. این جنگ خلق و قدرت نوین، بطور فزاینده در قلوب مردم ستمدیده آسیای جنوب شرقی و مردم هر کجای جهان که از آن خبر دارند، نیز جای باز کرده است. رفقا و یاران ما در نپال و خلقهای نپال که برای در دست گرفتن سرنوشت خویش قد برافراشته اند به کمکهای انترناسیونالیستی در زمینه پزشکی (دکتر و پرستار داوطلب، ابزار پزشکی و دارو) نیاز فوری دارند. کمونیستها، انقلابیون و آزادیخواهان ایران باید بهر وسیله ای که می توانند به بقا و استحکام این قدرت نوین خلق یاری برسانند.

گزارشی در مورد بیمارستانهای سیار

نمونه در مناطق پایگاهی نپال

این بیمارستان نمونه سیار که در منطقه ویژه فرماندهی شرقی واقع شده، نه فقط به مداوای بیمارهای معمولی می پردازد بلکه جراحی های معمولی را نیز انجام می دهند. ۴ کارکن پزشکی در این بیمارستان تمام وقت مشغول به کار هستند زیرا حزب کمونیست نپال (مائوئیست) در کنار سایر نهادهای حکومتی بر مراقبتهای پزشکی خلق نیز تاکید گذاشته است. رفیق «همیش» به ما می گوید که امور عادی اداری اردوهای پزشکی در روستاهای مختلف، تمرین آموزش دیدگان پزشکی و اداره کلاسهای پزشکی کادرهای حزب و مردم محلی و معالجه فعالین حزبی و دیگران را پوشش می دهد.

جنگ خلق توانسته است بیمارستانهای نمونه سیار را نیز سازمان دهد.

ما با رفیق «همیش» مسئول بیمارستان نمونه تحت فرماندهی شرقی مصاحبه کوتاهی کردیم که در زیر می آید.

سؤال: چرا این بیمارستان را بیمارستان نمونه می نامید؟

جواب: من از ابتدا مسئول پزشکی این بیمارستان بوده ام. بیشتر پزشکان نپال در شهرها و بیمارستانهای گران قیمت تمرکز یافته اند. حزب ما یک نقشه برای تاسیس بیمارستانهای نمونه طراحی کرد. ما در میدان جنگ هستیم بنابراین بیمارستان ما سیار است. حزب تلاش دارد در آینده بیمارستانهای ثابتی را سازمان دهد و برای اینکار برنامه ریزی کرده است. به همین خاطر این بیمارستان را بیمارستان نمونه می خوانیم. ما به مداوای رزمندگان زخمی و مردم با ابزار و

پایگاهی بیان مشخص این پیشرفت است. اکنون دیگر رزمندگان و سازماندهندگان و خانواده های جانبازان و اهالی روستاها برای معالجه بیماری های خود و جراحی عملهای کوچک و متوسط نیازمند بیمارستانهای شهری نیستند.

رفیق سانیل مسئول پزشکی گردان هفده ام در مورد جزئیات این عمل جراحی می گوید: «غده ۲۵۰ گرمی در بخش راست قفسه سینه به مدت هفت سال قرار داشت و تقریباً به شش سمت راست وصل بود. من و همکارانم توانستیم با یک عمل جراحی غده را از بدن بیمار خارج کنیم. ما این عمل را مجانی انجام دادیم.»

او در ادامه می گوید به خاطر فقدان اتاق عمل ما از منازل مردم برای این منظور استفاده می کنیم و مردم را با ابزار و امکانات محدود پزشکی معالجه می کنیم. او از تجاربتش می گوید که چگونه در عملیتهای نظامی حمله به پاسگاههای پلیس و پادگانها شرکت داشته و تا کنون توانسته تعداد زیادی از زخمی ها را در جریان جنگ مورد مداوا و معالجه قرار دهد.

جنگ خلق در زمینه پزشکی نیز از صفر آغاز کرد. بخش پزشکی در تکامل خود به تاسیس بیمارستانهای سیار نمونه منجر شد. یکی از این بیمارستانهای نمونه در ژانویه ۲۰۰۴ در منطقه شرق دایر شد. رفیق «همیش» مسئول پزشکی این بیمارستان نمونه می گوید که آنها به معالجه رایگان کادرهای حزب، رزمندگان و سازماندهندگان توده ای، خانواده های جانبازان، سمپاتیهای حزبی و کلا اهالی روستاها می پردازند. او همچنین اطلاع می دهد که آنها در دوره ده ماهه بیش از ده هزار نفر را معالجه کرده اند.

عمل جراحی در حین جنگ

تندرستی خلق در جنگ خلق نپال

نویسنده: دیپاک ساپکوتا (خبرنگار هفته نامه «جاناداش» مجله طرفدار مائوئیستها در نپال)

به نقل از نشریه «کارگر انقلابی» شماره ۱۲۶۱، ۱۲ دسامبر ۲۰۰۴، ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا

در هفته دوم نوامبر، تیم پزشکی ارتش هفده ام ارتش رهائیبخش خلق در نپال تحت مسئولیت رفیق «سانیل» با یک عمل جراحی غده های یک فرد عادی به نام «پریم کارکی» را در منطقه «اودایاپور» در شرق نپال در آوردند. این فرد توسط تیم پزشکی سه نفره در خانه خودش با ابزار محدود مورد عمل جراحی موفقیت آمیز قرار گرفت و پس از چند ساعت قادر به راه رفتن شد.

«کارکی» مدت هفت سال این غده را با خود حمل می کرد و استطاعت مالی برای این عمل را که تنها در بیمارستانهای شهر امکان پذیر بود، نداشت. «کارکی» از اینکه تیم پزشکی ارتش رهائیبخش خلق مجانی این عمل را انجام داد تشکر کرد.

رفیق «سانیل» مسئول پزشکی تیم می گوید او قبلاً نیز تجربه عمل جراحی مشابه را داشت و توانست با موفقیت این عمل را انجام دهد.

از زمان براه افتادن جنگ خلق در نپال مراقبتهای پزشکی و سلامتی مردم همچون موارد دیگر پیشرفت کرده است. انجام جراحی در صحنه جنگ و راه اندازی بیمارستانهای سیار نمونه در مناطق

داروی محدود می پردازیم و از خانه های مردم برای مداوا و عمل جراحی استفاده می کنیم.

سؤال: چه زمانی بیمارستان تاسیس شد و تا کنون چه تعداد بیمار را مورد معالجه قرار داده اید؟

جواب: این بیمارستان در ژانویه ۲۰۰۴ تاسیس شد. در این بیمارستان چهار کارکن پزشکی تمام وقت وجود دارد. که تا کنون بیش از ده هزار نفر را تحت معالجه قرار داده اند. که شامل فعالین حزب و ارتش رهاییبخش خلق و اهالی روستاها می شود.

سؤال: هنگام جنگ شما بیشتر به چه مواردی می پردازید؟ و با بیمارانی که نمی توانید مداوا کنید چه می کنید؟

جواب: اغلب مواردی که در طی جنگ با آن روبرو هستیم در آوردن گلوله و خارج کردن تکه های بمب و نارنجک از بدن مجروحین است. کار بر روی بریده گی ها، جلوگیری از خونریزی، تزریقات برای اهداف مختلف، کاهش درد بیماران زخمی، پانسمان زخمها نیز از دیگر کارهای ماست. ما حتی در معالجه مردم به جراحی ها کوچک و متوسط نیز می پردازیم. در صورتیکه نتوانیم برخی مشکلات خاص را حل کنیم راهی دیگر به جز معرفی آنان به بیمارستانهای بزرگ در شهرها نداریم.

سؤال: مقالاتی در روزنامه ها درباره اردوهای پزشکی شما وجود دارند. آیا شما فقط به توده های حزبی و ارتشی خدمات پزشکی ارائه می دهید یا اینکه این خدمات شامل مردم عادی نیز می شود؟

جواب: زمانی که اردوهای پزشکی را دایر می کنیم بدیهی است که مردم عادی را نیز معالجه می کنیم. چرا که پایه های جنگ خلق مردم هستند. ما مردم عادی را مورد معاینه قرار می دهیم و باندازه توانائی مان خدمات پزشکی ارائه می دهیم. به خاطر این محدودیتها ما برای هر چیزی نمی توانیم طرح داشته باشیم. اما بدون معطلی تا آنجائی که توانائی ما اجازه می دهد به معالجه مردم می پردازیم.

در عملیات کوچک و پراکنده حداقل وجود یک فعال پزشکی کافی است ولی در عملیات بزرگ و متمرکز ما فعالین پزشکی با مقدار زیادی دارو و وسایل پزشکی جمع آوری می کنیم. تدارک ویژه ای برای این عملیاتها می بینیم و تعداد زیادی پستهای پزشکی طی این عملیات دایر می کنیم.

بیشتر این فعالین پزشکی اعضای ارتش رهاییبخش خلق هستند. البته آنها دارای مسئولیتهای دیگری هم هستند. فی المثل مسئول پزشکی لشکر شرقی ارتش رهاییبخش خلق رفیق «نابین» همچنین پست معاون کمیساریای گروهان و عضو کمیته نظامی زیر منطقه ای نیز می باشد. او می گوید که آنها نه تنها رفقای زخمی را معالجه می کنند بلکه در عملیات نظامی در صورت نیاز می جنگند.

فعالین پزشکی با خود دارو و وسایل پزشکی حمل می کنند، اگر هر کسی به معالجه نیاز داشته باشد آنها آماده معالجه اند. مدیریت ویژه تسهیلات پزشکی را برای عملیات نظامی تدارک می بینند. رفیق «نابین» می گوید در هر دسته ارتش آزادبخش خلق دو فعال پزشکی وجود دارد؛ سه نفر در هر گروهان و در هر سطحی از اداره مرکزی یک تیم پزشکی وجود دارد. حزب کمونیست نپال (مائوئیست) اعلان کرده است که قدرت ارتش رهاییبخش اکنون شامل ۹ تیپ و ۲۹ گردان است. بنا براین می توانیم حساب کنیم که بیش از ۱۰۰۰ فعال پزشکی در جنگ خلق وجود دارند. شامل آنهایی که در تشکلات ارتش رهاییبخش خلق، آنهایی که در ادارات مرکزی مختلف ارتش رهاییبخش خلق، در بیمارستانهای مختلف نمونه و کمیته های سازمانده هستند. رفیق «نابین» می گوید تا کنون بیش از یک دوجین از فعالین پزشکی توسط ارتش سلطنتی و پلیس نپال به قتل رسیده اند.

با شرکت وسیع زنان در ارتش رهاییبخش خلق و سازمانهای دیگر تعداد زیادی از زنان در عرصه پزشکی نیز فعال شده اند. این فعالین پزشکی زن در بخشهای مختلف ارتش رهاییبخش خلق و ارگانهای دولت محلی مسئولیت دارند. رفیق «نیشانا» مسئول پزشکی تیپ ششم ارتش رهاییبخش خلق یکی از این رهبران زن است. او می گوید در مداوای رفقای زخمی احساس خوشی دارد و فکر می کند که یک فعال پزشکی باید یک برنامه ریز خوب، یک آموزگار و آموزنده با هوش، یک رهبر رویا پرداز و یک متخصص جنگی باشد.

بیشتر فعالین پزشکی دارای مدرک پزشکی نیستند. بیشتر آنها در دوره جنگ خلق تجربه کسب کرده اند. دوره های کوتاهی را به عنوان کمک بهداشت داشته اند و دارای تجربه محدودی هستند. خط مشی رشد و گسترش «دکترهای پاره‌نه» (۱) که تحت رهبری مائوتسه دون در چین بوجود آمده بود، اکنون در نپال در حال اجرا و تکمیل است. همراه این فاکتورهای مثبت، فعالین پزشکی در جنگ خلق نپال همچنین با مشکلات بسیار روبرویند. کمبود ابزار پزشکی، دارو، اتاقهای جراحی و چیزهای دیگر از جمله مشکلات آنهاست. اما علیرغم این سختی ها آنان با ابتکار عمل در کاربرد داروهای ابتدائی که در روستاها یافت میشود و با حس مسئولیت و کوشش در خدمت به کادرهای حزب و مردم مدام در حال پیشروی هستند.

سیاست بود. این پزشکان به خاطر آنکه علاوه بر رسیدگی به وظایف پزشکی خود مقداری از وقت خود را در کمونهای خلق و کارخانجات بانجام کارهای تولیدی اختصاص می دادند به «دکترهای پاره‌نه» مشهور شدند، زیرا مانند دهقانان عادی، در کشتزارهای برنج با پای برهنه مشغول کار دیده می شدند.

چین کشوری عقب مانده بود و نه تنها از امکانات پزشکی محدودی برخوردار بود بلکه این امکانات عمدتاً در شهرها متمرکز بود و قابل دسترس اکثریت جامعه چین که از دهقانان تشکیل می شدند، قرار نداشت.

سیاستی که مائو جلو گذاشت حاوی رهنمودهای اساسی زیر بود:

تغییر انقلابی ساختار پزشکی و به خدمت توده ها در آوردن آن.

دامن زدن به جنبش بهداشت توده ای و کمک به پیشگیری بیماریها، جنبشی که همه مردم را در بر گیرد. (مانند از بین بردن آفات، حشرات ناقل بیماری ها و مردابها و غیره، از بین بردن بیماری های رایج و گسترده و بالا بردن فرهنگ و معیارهای بهداشتی جامعه)

ایجاد ساختار غیر متمرکز پزشکی متشکل از هزاران پزشک پاره‌نه در هزاران مرکز پزشکی بهداشتی و بیمارستانهای کوچک در روستاها و مناطق کوهستانی دور افتاده.

اهمیت دادن به اشکال و متدهای مختلف درمانی (با تقویت طب غربی، و استفاده از طب سوزنی و درمان سنتی گیاهی)

این سیاست بدور هسته ای از کارکنان پزشکی که طبق استانداردهای غربی تحصیلات پزشکی داشتند، شکل گرفت و شعاع وسیعتری را دربرگرفت. در سالهای انقلاب فرهنگی هزاران هزار «دکتر پاره‌نه» از میان کارگران، دهقانان، سربازان، زنان خانه دار تربیت شدند که همه جا پراکنده بودند و قادر بودند به همه جا بروند و قابل دسترس هر قشری از توده ها باشند.

«دکترهای پاره‌نه» شامل افرادی بودند که از علاقه و استعداد کافی برخوردار بودند. آنها طی دوره دو ساله آموزش می دیدند. امتحان ورودی برای این دوره وجود نداشت. طی دوره آموزشی آنها با تشریح بدن، فیزیولوژی و آسیب شناسی و شناخت طب سنتی و گیاهان طبی، امراض رایج و جراحی آشنا می شدند. البته مقابله با بیماری ها رایج و شایع هر منطقه در اولویت آموزش آنان قرار داشت. این پزشکان بعد از طی دوره دو ساله به مناطق خود که نیازمند خدمات پزشکی بود باز می گشتند. «دکترهای پاره‌نه» بهنگام معالجه افراد، در صورت لزوم از مشاورت دکترهای متخصص که به مراکز درمانی دور افتاده هر از چندگاهی سر می زدند، باری و کمک می گرفتند.

اگرچه «دکترهای پاره‌نه» برای معالجه امراض نادر و پیچیده تربیت نمی شدند ولی کوشش آنان در بالا بردن سطح بهداشت عمومی نقش عمده ای داشته است. تشکیل «دکترهای پاره‌نه» در متن مبارزات عظیم توده ای به منظور تعمیم اقدامات پیشگیرانه بوده و از طریق وسائل ارتباط جمعی، هنر و ادبیات در سطح گسترده تبلیغ و حمایت می شد. اصل راهنمای پایه ای آن خدمت به خلق و از میان برداشتن شکاف و نابرابری میان شهر و روستا در شرایط مشخص جامعه چین بود.

توضیح

۱- حزب کمونیست چین تحت رهبری مائو تسه دون پس از پیروزی سراسری انقلاب برای حل معضلات نظام پزشکی چین سیاستی همه جانبه ای را به پیش برد. نظام مبتنی بر سود را تغییر داد و آن را در خدمت توده ها در آورد. تشکیل «دکترهای پاره‌نه» حاصل این

چند خبر مهم

آمریکایی اند و صبحانه و نهار و شامش را هم با آنان می خورد، دانشجویان را متهم کرد که بخاطر تحریکات "خارجی" دست به مبارزه زده اند! دانشجویان دانشگاه کابل از هر فرصتی برای اعلام اعتراض خود علیه شرایط حاکم بر دانشگاه و علیه رژیم دست نشانده حامد کرزای و حضور نیروهای اشغالگر امپریالیسم آمریکا و دیگر امپریالیستها استفاده کرده اند. یکسال پیش اعتراض آنان به شرایط فلاکت بار خوابگاه ها به خاک و خون کشیده شد. در جریان آن تظاهرات، نیروهای امنیتی مستقر در دانشگاه بروی آنان آتش گشوده و چند تن از دانشجویان را به قتل رساندند.

زنان افغانستان علیه قلدري نیروهای اشغالگر آمریکائی

طبق گزارش سرویس خبری جهانی برای فتح در روز ۲۷ نوامبر یک تظاهرات توده ای در "ننگرهار" واقع جنوب شرقی افغانستان، علیه سربازان آمریکائی براه افتاد. سربازان آمریکائی تحت عنوان "جستجوی تروریستها" در خانه های مردم را شکسته و به خانه گردی پرداختند. در این خانه گردی های فاشیستی، سه مرد و یک زن را دستگیر کردند. بفاصله کوتاهی یک تظاهرات ده هزار نفره که مردم با عصبانیت علیه آمریکا و رژیم دست نشانده کرزای شعار می دادند براه افتاد. تظاهر کنندگان اتوبان اصلی میان جلال آباد و ترخام (جاده ای که کابل را به پیشاور پاکستان وصل می کند) را بستند. در درگیری های میان مردم و نیروهای امنیتی محلی، یک دختر جوان کشته شد.

ویژگی این مبارزه توده ای در آن بود که تعداد چشمگیری از زنان در آن حضور داشتند. از صبح روز ۲۷ نوامبر تا ظهر روز بعد، زنان روی اتوبان جلال آباد- ترخام بست نشستند. آنان اتوبان را کاملا بلوکه کرده و اعلام کردند که تا زمان آزادی دستگیر شدگان به این کار ادامه خواهند داد. اعتراضات توده ای به دیگر نقاط آن منطقه سرایت کرد. بالاخره اشغالگران آمریکائی و رژیم دست نشانده شان از ترس اینکه ممکنست اعتراضات توده ای بیش از این گسترش یابد، دستگیر شدگان را آزاد کردند. مقامات به مردم قول دادند که از این پس سربازان آمریکائی همراه با نیروهای حکومت افغانستان دست به خانه گردی خواهند زد. اما مردم این را قبول نکرده و اعلام کردند که خانه گردی های فاشیستی اینان باید فورا و بالکل قطع شود.

خانه گردی ها و اذیت و آزار ارتش فاشیستی آمریکا در افغانستان ادامه خواهد یافت و مردم را بیش از پیش مصمم خواهد کرد که علیه این نیروی اشغالگر و رژیم دست نشانده اش بپا خیزند و به حساب تک تک جنایات آنان رسیدگی کنند. مطمئنا زنان افغانستان نقش مهمی در این ماجرا خواهند داشت. ■

را ذباله حساب می کند) و "نماینده منافع اکثریت مردم" (که امکان ندارد! حزبی که نماینده دو تای اول باشد مطمئنا نمی تواند نماینده منافع اکثریت مردم باشد بنابراین دروغی بیش نیست).

مقامات دولت چین این اعلامیه را خطرناک تشخیص دادند زیرا نقاب "سوسیالیستی" آنان را بر می دارد و ماهیت طبقاتی واقعیات را به مردم نشان می دهد. شک نیست که این اعلامیه احساسات میلیون ها نفر را در جامعه چین بیان می کند؛ میلیونها تنی که در زمان مائوتسه دون وضعیتشان فرسنگها بهتر از حال حاضر و حتا بهتر از آینده ای که اکنون در چین به مردم وعده اش را می دهند، بود. و این میلیون ها می خواهند بفهمند که چه شد که سوسیالیسم از دست رفت و چگونه می توانند آنرا برگردانند.

نشریه حقیقت بزودی ترجمه این اعلامیه را در اختیار خوانندگان خود قرار خواهد داد.

دانشگاه کابل سنگر مبارزه

طبق گزارش سرویس خبری جهانی برای فتح در ماه نوامبر گذشته (آبان) دانشجویان دانشگاه کابل، دست به تظاهراتی علیه نیروهای امنیتی رژیم حامد کرزای زدند. جرقه این اعتراضات را قتل دانشجویی به نام حبیب الله حیدری بدست چاقو کشان مارشال فهیم زد. مارشال فهیم وزیر دفاع اسبق حامد کرزای بوده و از جنگ سالاران با نفوذ افغانستان است. وی از رهبران "ائتلاف شمال" است که با اشغال افغانستان توسط آمریکا، به قدرت رسید. باند چاقو کشان مارشال فهیم برای دانشجویان قلدري می کردند و حیدری یکی از دانشجویانی بود که حاضر به گردن گذاشتن به قلدري و تهدیدات اینان نبود. آدمهای فهیم مقابل چشم نیروهای امنیتی مستقر در دانشگاه حیدری را به قتل رساندند. بنا به گفته دانشجویان، نیروهای امنیتی در این قتل دست داشتند. روز بعد، تظاهراتی با شعار "مرگ بر نیروهای امنیتی" و "قاتلین حیدری باید محاکمه شوند" براه افتاد. صف تظاهرات از محیط دانشگاه بیرون شده و بسوی وزارت کشور حرکت کرد. مقامات به دانشجویان وعده های فریبکارانه دادند که به مسئله رسیدگی خواهند کرد که البته نکرده اند. دانشجویان به اعتراضات خود ادامه دادند. نیروهای امنیتی سعی کردند تظاهرات دانشجویان را سرکوب کنند. اما دانشجویان منفعل نمانده و حمله آنان را با حمله پاسخ دادند و نیروهای انتظامی را با سنگ و چوب فراری دادند. نیروهای انتظامی بروی دانشجویان آتش گشودند و بسیاری را زخمی و دستگیر کردند. مضحک آنجاست که حامد کرزای که محافظانش

دولت چین انقلابیون طرفدار مائو را دستگیر و زندانی می کند

سرویس خبری جهانی برای فتح. ۱۷ ژانویه

طبق آخرین اخبار رسیده از چین، هر روز در نقطه ای از کشور اعتصابات کارگری و خیزشهای دهقانی خشونت آمیز علیه دولت مستبد حاکم بر چین در جریان است. در چند هفته گذشته هراس دولت از اینکه مخالفتهای مردم یکباره تبدیل به شعله های سرکش آتش شود، فزونی یافته است بطوریکه بر تدابیر امنیتی اش در میدان تین آن من (صلح آسمانی) افزوده و هر روز صبح قبل از گشودن میدان، هزار نفر نیروی انتظامی در آنجا مستقر می شوند. اخیرا تارنمای مجله "مانتلی ریویو" گزارش داد که ۴ نفر چینی به جرم پخش اعلامیه های حمایت از مائوتسه دون دستگیر شده اند و در حمایت از این ۴ نفر موج حمایتهای مردمی براه افتاده است. دستگیر شدگان در اعلامیه های خود گفته اند که چین دیگر یک کشور سوسیالیستی نیست بلکه یک کشور سرمایه داریست. آنان در اعلامیه خود رهبران حزب کمونیست چین را "دشمنان سوسیالیسم و مردم" خوانده اند.

ژن ژنگیاو و ژان روکوان، روز ۲۴ دسامبر در یک دادگاه فرمایشی به اتهام برهم زدن نظم اجتماعی و خدشه دار کردن امنیت ملی محاکمه و محکوم به سه سال زندان شدند. در ابتدا می خواستند آنان را به جرم "خرابکاری" محاکمه کنند اما این اتهام را کنار گذاشتند. دو نفر دیگر بزودی محاکمه خواهند شد. در روز تشکیل دادگاه عده زیادی از مردم به آنجا آمدند تا پشتیبانی خود را از این دو نفر نشان دهند. اما به آنان اجازه ورود به جلسه دادگاه داده نشد. بسیاری از این مردم از شهرهای دیگر و نقاط دور دست خود را به آنجا رسانده بودند. اخبار این دستگیری و محتوای اعلامیه از طریق اینترنت در همه جا پخش شده بود.

اعلامیه ای که علیه دولت چین پخش شده، به چیزی بنام "سه نمایندگی" اشاره می کند. این "سه نمایندگی" وضع کنونی چین را بیان می کند. رهبران حزب کمونیست چین مدعی اند که آنها "نماینده نیروهای تولیدی پیشرفته اند" (به عبارت دیگر نماینده آن هستند که اقتصاد به قیمت لگد مال کردن مردم توسعه باید و نه در جهت منافع مردم)؛ نماینده "فرهنگ پیشرفته" هستند (به عبارت دیگر نماینده فرهنگ پرستش پول و پرستش بنده وار فرهنگ غرب که مردم عادی چین

اسرائیل در کردستان

گویید، نیروهای اسرائیلی در حال حاضر در کردستان می باشند و در حال تعلیم کماندوهای عراقی هستند که تحت امر خود به کار خواهند گرفت. اسرائیل این نیروها را برای زیر نظر گرفتن کشورهای همجوار تعلیم می دهد. در توصیف اهداف اسرائیل در منطقه، هرش میگوید، "ترک ها می گویند عملیات اطلاعاتی گسترده اسرائیلی ها در شمال عراق، ترکیبی است از فعالیت های ضد سوریه و ایران، و ایجاد پشتیبانی برای کردهای سوری و ایرانی که مخالف حکومت های خود هستند."

سیمور هرش با اشاره به گفتگوهایش با یکی از مامورین اطلاعاتی سابق اسرائیل توضیح میدهد که:

بنقل از برنامه حزب کمونیست ایران (م-ل-م)

چند تضاد اجتماعی کلیدی (ملل تحت ستم)

.....راه هائی که مبارزه علیه ستم ملی را از مبارزه علیه امپریالیسم جدا کرده و برای رهایی از ستم ملت غالب به امپریالیستها چشم امید می بندد نیز قادر به حل مساله ملی نیست. ملل ستم دیده در یک چارچوب بزرگتر جهانی، خود بخشی از ملل تحت سلطه امپریالیسم محسوب می شوند و از ستم مضاعف در رنجند. امپریالیستها حامی دولت‌های مرکزی ستمگر بوده و حتی در دوره هائی که تحت عنوان حق تعیین سرنوشت ملل به حک و اصلاح ساختار دولت‌های تحت سلطه خود دست می زنند، برقراری شکل دیگری از انقیاد ملی را مد نظر دارند. از این رو، مبارزه در راه رهایی ملی تابعی از مبارزه عمومی علیه امپریالیسم است. تنها از طریق انقلاب دمکراتیک نوین تحت رهبری طبقه کارگر و گذار به سوسیالیسم، مساله ملی در ایران می تواند حل شود.

"از اواخر سال گذشته اسرائیل واحدهای کماندوئی کرد را با همان شیوه و کارائی واحدهای کماندوئی کاملاً سری اسرائیل (به نام "میسستاروایم") تعلیم می دهد. این مامور اسبق گفت، هدف اولیه اسرائیل از تعلیم کماندوهای کرد راهگشائی در زمینه هائی که کماندوهای آمریکائی نتوانسته اند کاری کنند (مانند نفوذ کردن، جمع آوری اطلاعات، و سپس

سیمور هرش، خبرنگار معروف آمریکائی، اخبار تکانهنده ای را در روزنامه نیویورکر (۲۸ ژوئن ۲۰۰۴) گزارش کرد: "ماشین عملیاتی اطلاعاتی و نظامی اسرائیل اکنون بی سر و صدا در کردستان مشغول به کار است و آموزش واحدهای کماندوئی کرد و مهمتر از همه، عملیات پوشیده ای را درون مناطق کردستان ایران و سوریه به پیش میبرد... ماشین عملیاتی اسرائیل شامل اعضای موساد، سرویس اطلاعاتی خارجی و سری میباشد که در کردستان تحت پوشش تاجر کار میکنند و در بعضی موارد، پاسپورت اسرائیلی با خود ندارند."

سوال اینجاست که وقتی ارتش آمریکا تمام عراق را به اشغال درآورده و در کردستان عراق مستقر است و طبقات حاکمه کردستان عراق از نزدیک با آن کار می کنند، چه نیازی به حضور ماشین عملیاتی اسرائیل دارند؟ اسرائیل در واقع شاخه نظامی - امنیتی آمریکا در خاورمیانه است، و در این زمینه تخصص دارد.

اسرائیل شهره به آن است که سرویس های امنیتی مخوف رژیمهای مستبد خاورمیانه (از ایران شاهنشاهی گرفته تا عربستان سعودی و مصر و بقیه کشورها) را تعلیم داده است. اسرائیل با دزدیدن سرزمین فلسطینی ها، با قتل عام و بیرون راندن آنان از کشورشان به بدترین نشانه ستم ملی و مستعمراتی در خاورمیانه تبدیل شده است. بهمین دلایل مردم خاورمیانه تنفر ویژه ای از اسرائیل دارند. از سوی دیگر، جنبش ملی خلق کرد، در نتیجه سالها مبارزه علیه رژیم های مستبد ایران (رژیم شاه و رژیم جمهوری اسلامی) و رژیم ارتجاعی بعث در عراق و دولت ترکیه و سوریه، تبدیل به سمبل مبارزه و مقاومت علیه ستمگران شده است. بهمین دلیل دوستی و همکاری بسیار نزدیک طبقات حاکم کردستان عراق با اسرائیل دزد و خونریز بسیار تکان دهنده و حیرت انگیز است. بسیار دردناک و مانند نمک ریختن روی زخمهای خلقهای خاورمیانه است. همکاری نزدیک میان اسرائیل و رهبران دو حزب بزرگ کردستان به رهبری جلال طالبانی و مسعود بارزانی بسختی قابل هضم است. این دیگر اوج انحطاط آنان است که شکنجه گران و کماندوهای اسرائیلی را به یکی از مهمترین مراکز انقلابی خاورمیانه راه داده اند و نقطه امنی برای عملیتهای ارتجاعی اش فراهم کرده اند.

مقامات آمریکائی و مقامات کشورهای خاورمیانه در مصاحبه با سیمور هرش به وی گفته اند که اسرائیل به این نتیجه رسیده که که ثبات عراق بهم خورده است؛ بنابراین تصمیم گرفت مناسبات خویش را با کردهای عراقی توسعه دهد و حضورش را در کردستان تقویت و تحکیم کند. هرش می

قتل رهبران قیام های شیعه و سنی در عراق). این افسر اسرائیلی برای سیمور هرش افشاء کرد که: "برخی از واحدهای عملیاتی اسرائیل در همراهی با کماندوهای کرد برای نصب دستگاه های ردگیر و دیگر آلات حساس از مرز ایران گذشته اند." هرش همچنین می نویسد که مقامات آلمانی گزارش داده اند که فعالیتهای اسرائیل در کردستان و درون مجامع کردی در ایران و سوریه برای "مقاصد اطلاعاتی و عملیاتی" گسترش یافته است.

مقامات کردستان عراق این گزارشات را رد می کنند اما استدلال هایشان قانع کننده نیست. مثلاً محمد عثمان در مصاحبه ای با روزنامه دیلی استار چاپ لبنان، اتهام هرش را انکار می کند. جلال طالبانی در مصاحبه با "رادیو عراق آزاد" که ایستگاهی تحت اداره تبلیغات حکومت آمریکاست، این اتهامات را دروغ و ساختگی خوانده است.

اولاً، تکذیب مقامات کرد دور از انتظار نیست زیرا اینها و اسرائیلی ها بدلائل سیاسی و نظامی مجبورند این عملیات را مخفی نگاه دارند. آنها خوب میدانند که این مسئله، مسئله ای حساس است و حتا مردم کردستان نسبتاً به آن حساسیت زیادی دارند.

ثانیاً، این رهبران کرد نمیتوانند ادعا کنند که چنین اتحادی بر خلاف اصول انقلابی آنهاست. زیرا آنها نشان داده اند که چنین اصولی ندارند. آنها علناً و تماماً در تمام زمینه ها با امپریالیسم آمریکا و کشورگشائی های آن متحدند. لذا دلیلی ندارد اتحاد با اسرائیل را که پادگان نظامی آمریکا در خاورمیانه است، خارج از حد و مرزهای خود بحساب آورند. در واقع ملا مصطفی بارزانی، رهبر کردها در اواخر دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ وارد معامله با شاه ایران و آمریکا شد و به اسرائیل نیز سفر کرد. اتفاقاً همین محمد عثمان او را در این سفر همراهی کرد.

مثال های تازه دیگری هم وجود دارد. پس از اینکه جنگ اول آمریکا علیه عراق تمام شد (سال ۱۹۹۱) جلال طالبانی (رهبری اتحادیه میهنی کردستان) و مسعود بارزانی در کردستان عراق حکومت کردی خود را برقرار کرد. بلافاصله جلال طالبانی وارد روابط بسیار نزدیک با رژیم جمهوری اسلامی ایران شد. وی به سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی اجازه داد که آزادانه در مناطق تحت کنترلش به عملیات ترور و جاسوسی علیه نیروهای انقلابی اپوزیسیون جمهوری اسلامی بپردازند. بسیاری از افراد حزب دموکرات کردستان ایران و کومله ترور شدند. طالبانی هم اکنون نیز روابط حسنه ای با جمهوری اسلامی ایران دارد. این آدمها جنایات آنطرف مرز مربوط به مردم ایران و حتی جنایات علیه کردهای ایران را نادیده میگیرند.

اینکارها بر خلاف قول‌هایی که رهبران کرد داده اند عقبردهائی جدی برای مردم کردستان ببار آورده است. مبارزه شجاعانه تازه آغاز شده بوسیله رزمندگان کرد در ۱۹۷۵ علیه خیانت ملا مصطفی (هنگامیکه جلال طالبانی بعنوان رهبری جدید ظهور پیدا کرد) تولد مجددی از امید و احترام را برای جنبش کرد به ارمغان آورد. اکنون

دولت کانادا به مرزهای آزادی اندیشه و بیان می تازد!

در تاریخ ۲۷ اکتبر ۲۰۰۴ پلیس فرودگاه تورنتو (کانادا) یک پناهنده سیاسی ایرانی را به دلیل حمل سی و چند جلد کتاب "پرنده نوپرواز"، مشکوک قلمداد کرده و بازداشت کرد. ایرانیان مبارز خارج از کشور کارزار دفاعی مشترکی علیه این اقدام سرکوبگرانه دولت کانادا برآه انداختند. یکی از کمیته هائی که برای پیش برد این کارزار تشکیل شده بود، در اطلاعیه ای تحت عنوان «دولت کانادا به مرزهای آزادی اندیشه و بیان می تازد!» نوشت:

«محمود نمینی در روز چهارشنبه ۲۷ اکتبر ۲۰۰۴ در فرودگاه پی پرسون تورنتو در کانادا به جرم حمل کتاب "پرنده نوپرواز" دستگیر شد. این کتاب بخشی از تاریخ مبارزات مردم ایران علیه جمهوری اسلامی را ثبت کرده و مانند صدها کتاب فارسی دیگر بدلیل سانسور و سرکوب در جمهوری اسلامی ایران، در اروپا نشر یافته است... (اما) دولت کانادا حمل آن را جرم تلقی می کند. آیا دولت کانادا بعنوان بازوی سانسور و سرکوب رژیم جمهوری اسلامی ایران عمل نمی کند؟ محمود سالها بخاطر عقاید سیاسی اش در سياهچالهای رژیم جمهوری اسلامی ایران بسر برده است و اکنون بهمان دلیل یعنی داشتن عقاید معین، در زندان کانادا بسر می برد. دولت کانادا این مسائل را چگونه توضیح می دهد؟... شک نیست که روابط نزدیک دولت کانادا و جمهوری اسلامی که باعث تعلل دولت کانادا در اعتراض به قتل زهرا کاظمی توسط شکنجه گران جمهوری اسلامی ایران شد در این جا نیز دخیل می باشد. باید خاطرنشان کرد که کانادا یکی از پایگاه های مالی و اقامتگاه خارج کشوری خانواده ی رفسنجانی و دیگر هزار فامیل غارتگر و دزد هیئت حاکمه ایران است. دستگیری محمود را باید بعنوان حرکتی از جانب دولت کانادا در راستای محدود کردن آزادی بیان و تشکل اپوزیسیون ایرانی دانست. ما اپوزیسیون جمهوری اسلامی در کانادا را فرا می خوانیم که متحدانه به این حرکت دولت کانادا اعتراض کرده و مانع از رشد و گسترش آن شوند.

بقیه در صفحه ۲۳

پدرانی مشترک داشتند. امید است که کردها و یهودی ها این فرهنگ مشترک را کشف کنند و به باری آن رفاقت میان خود را تقویت کنند آنگونه که اخیراً در شمال عراق از آن بهره مندند.» روزنامه کردیش ایزرور در سرمقاله ۲۷ ژوئیه نوشت، «مردم اسرائیل و کرد وجه اشتراک های بزرگی دارند... اینها دلایل خوبی برای اسرائیل است تا خود را با کردستان متحد کند...»

چه کسی میگوید کرد ها مسائل بسیار مشترکی با اسرائیل دارند؟ آیا هرگز کردها اعراب فقیر را از خانه و کاشانه شان رانده اند؟ خیر. خودشان قربانی جنایات رژیم های عراق، ترکیه و ایران بوده اند. آیا کردها فلسطینی ها را قتل عام کرده اند؟ خیر. در واقع برخورد اسرائیل به فلسطینی ها، برخورد دولت های ستمگر به کردها را به یاد می آورد. آیا کردها هزاران روستا را در فلسطین نابود کرده و آنها را بی خانمان کرده اند؟ خیر. اسرائیل اینکار را کرده است. سیاست دولت اسرائیل در اسکان دادن یهودیان در فلسطین درست مشابه سیاست صدام حسین در عرب نشین کردن موصل و کرکوک است. پس سوال اینجاست که در واقعیت کردها با چه کسانی وجه اشتراک بسیار دارند؟ با مردم فلسطین و دیگر خلقهای خاورمیانه.

طی اکثر سالهای قرن گذشته، مردم کردستان علیه رژیم های ارتجاعی منطقه که همه وابسته به امپریالیسم بوده اند و هستند، جنگیده اند. خواست آنها برای حق تعیین سرنوشت - که بمعنای حق آنها برای تشکیل دولتی مستقل در صورتی که خواهان آن باشند است - حمایت مردم انقلابی و مترقی در منطقه و سراسر جهان را جلب کرده است. احترام و تأثیری که خلق کرد مستحق آن هستند بدلیل این مبارزه است.

ایجاد اسرائیل نمونه خوبی است از اینکه امپریالیستها چگونه میتوانند مسئله ملی را در جهت منافع خود بکار گیرند. پاسخ ارتجاعی به مسئله ملی یهود عبارت بود از قرار دادن منافع یهودی ها در مقابل دیگر مردم ستمدیده، بویژه فلسطینی ها. این حتی نشانگر منافع یهودی ها نیست، زیرا این سیاست آنان را به سربازان طبقات حاکمه بزرگ سرمایه دار تبدیل می کند. ایجاد یک دولت مستقل کرد بدلیل آنکه در تضاد با منافع کنونی امپریالیستهاست، هنوز یک تابو است. اگر تحت شرایط غیرقابل پیش بینی آینده قرار باشد امپریالیستها تجربه اسرائیل را در مورد ایجاد یک دولت دست نشانده کردی تکرار کنند - که امری غیر محتمل است - این سیاست نیز به منافع طبقات سرمایه داران بزرگ و امپریالیستها خدمت خواهد کرد و نه به منافع طبقه کارگر و دهقانان و خلق کرد و مطمئناً علیه منافع پرولتاریا و خلقهای خاورمیانه و جهان خواهد بود. اکثر کردها بهمان اندازه تحت استثمار هستند که اکثریت مردم منطقه. عمیق ترین منافع توده های کرد از طریق انقلابی که کل نظام ستمگرانه سیاسی و اجتماعی حاکم در خاور میانه را سرتگون کند و مسئله ملی کرد را در چارچوب اهداف انترناسیونالیستی و انقلابی حل کند، بر آورده میشود. ■

بنظر میرسد رهبران امروزی کرد در همان مسیر ملا مصطفی گام گذاشته اند. در واقع رهبران فتودال و سرمایه دار بزرگ و در برخی موارد چهره های سابقاً مترقی تر ناسیونالیست بدنبال همان سیاست بیهوده ی "دشمن دشمن من، دوست من است" افتاده اند. اینها وارد مسیر بسیار ارتجاعی سازش با منفورترین قدرت های جهانی شده اند و دست به حراج منافع مردم کرد زده اند. از همه بدتر اینکه برخی از روشنفکران کرد مقیم اروپا و آمریکا از حضور فعال اسرائیل در کردستان استقبال کرده اند. به ظن برخی از آنان کردها و صهیونیستها دارای نقاط اشتراک زیادی هستند. مثلاً می گویند هر دو مدت مدیدی از داشتن دولت محروم بودند، یا اعراب و ایرانیان دشمن مشترک هر دویندا آنها می گویند اتحاد با اسرائیل علیه به اصطلاح "دشمنان مشترک" مفید است! مثلاً دکتر صباح الف. صالح، پروفیسور زبان انگلیسی در یک دانشگاه آمریکائی در تارنمای مربوط به کردستان ایزرور نوشت، "با وجود قلت جمعیت، یهودی ها قدرت سیاسی عظیمی را در ایالات متحده در دست دارند. لذا برای کردها مفید بنظر میرسد چنان لابی ای (مجرای رابطه با قدرت اجرائی) داشته باشند که به نیابت از جانب آنها فشار لازم را اعمال کند."

مفید برای چه کسی؟ مفید برای امپریالیسم آمریکا و اسرائیل ونه مردم کرد. برای آمریکا و اسرائیل مفید است زیرا اینان نیاز مبرمی دارند که انزواي خود را در خاورمیانه بشکنند؛ زیرا منافع استراتژیک در خاورمیانه دارند و کردستان در این منطقه است. البته این اتحاد ممکنست برای بخشی از استثمارگران فتودال و سرمایه دار کردستان مفید باشد، ولی یقیناً برای مردم کردستان مفید نیست. عده ای از این روشنفکران با تزه های من درآوردیشان، به رهبران کرد انتقاد می کنند که در این زمینه بیش از اندازه در حالت دفاعی هستند و میگویند برای کردها مشکل اصلی ناسیونالیسم عرب است و نه صهیونیسم اسرائیل. این ناسیونالیسم تنگ نظر اصول مبارزه عادلانه ی راستین مردم کردستان را بدور انداخته و از اهداف واقعی اسرائیل و ماهیت آن چشم پوشی می کند. آنان مرز میان دوستان و دشمنان مردم کردستان و کلاً مردم خاورمیانه را مخدوش مینمایند.

یکی دیگر از همین قماش روشنفکران به نام کمال ح. آرتین از انجمن مطالعات کردی در کالیفرنیا می گوید این سیاست، "سیاستی مترقی و اتحادی طبیعی" است. وی از اسرائیل در مقابل "اعراب" دفاع میکند و می گوید: «ایجاد اسرائیل خاری بود در چشم فاشیست هائی که دوست داشتند آنها را از بین ببرند. ایجاد کردستان بعنوان یک کشور هنوز یک تابو (اندیشه ای قبیح و ممنوعه) است. نه تنها فاشیست ها بلکه برخی از روشنفکران مترقی به آن چون اسرائیل بالقوه دومی نگاه میکنند... با توجه به گذر از تجربه ای مشابه، اتحاد بین کردها و یهودی ها امری کاملاً طبیعی است.»

برخی از این روشنفکران فراتر رفته و میگویند، «تحقیق در باره منشاء کردها و یهودی ها نشان می دهد که احتمالاً اینها در چندین هزار سال قبل،

دولت کانادا به مرزهای آزادی و

محمود قربانی فضای نژادپرستانه ای که جورج بوش در آمریکای شمالی برآه انداخته نیز شده است. همه می دانند جورج بوش مهاجرینی را که اصلیت خاورمیانه ای دارند بصورت مظنون و دشمن طبقه بندی کرده است. دولت کانادا نیز هر چه بیشتر خود را با دکترین نژادپرستانه بوش منطبق می کند و محمود یکی از قربانیان این هماهنگی است.

دستگیری محمود طبق قوانین کنونی کانادا کاملاً غیر قانونی است زیرا در کانادا نشر و توزیع هیچ نوع کتابی غیر قانونی نبوده و نیازمند اجازه نیست. اما در آمریکا دولت جورج بوش غیر قانونی کردن نشر کتاب را آغاز کرده است. از آنجا که دولت کانادا در بسیاری موارد بطور اعلام نشده پا جای پای دولت آمریکا می گذارد می توان دستگیری محمود به جرم حمل کتاب را به این فضای عمومی که دولت آمریکا برآه انداخته نیز ربط داد. خزانه داری دولت جورج بوش در سال ۲۰۰۴ هر گونه ویراستاری (ادیت) آثار ایرانی را ممنوع و جرمی همسنگ "کمک به دشمن" اعلام کرده است (به مقاله آدام لیپتاک در نیویورک تایمز ۲۸ فوریه ۲۰۰۴ رجوع کنید).... این حرکت دولت کانادا هشدار دهنده است. قدرتهای بزرگ می خواهند به مردم بگویند "فکر کردن ممنوع"، "نوشتن ممنوع" و "اعتراض ممنوع"! آنها می خواهند مبارزات مردم جهان را تحت نام "تروریسم" منکوب و لگدمال کنند. ما بطور عاجل و اضطراری از مردم ترقیخواه کانادا می خواهیم که در اتحاد با مهاجرین و مردم ترقیخواه دنیا به این حرکات نه! بگویند و جلوی آن را تا برای همه کس دیر نشده بگیرند.....»

«سرویس خبری جهانی برای فتح» نیز با تجزیه و تحلیل این واقعه و با نقل اطلاعات فوق، خبر را به جهان مخابره کرد. نیروهای مترقی و ضد امپریالیست از نقاط مختلف جهان به این حادثه عکس العمل نشان دادند و با ترجمه و پخش اطلاعات این کمیته دفاع و فعالیت های دیگر به این کارزار جنبه بین المللی دادند. به فاصله کوتاهی پس از آغاز کارزار دفاعی، دولت کانادا عقب نشینی کرد. اتهاماتی را که به جرم حمل کتاب به محمود نمینی زده بودند پس گرفته و وی را آزاد کردند. این کمیته دفاع در گزارش خود از پیشرفت کارزار نوشت:

«... پیروز باد روحیه مبارزاتی و جسارت داشتن در مقابل اقدامات سرکوبگرانه دولتهای امپریالیستی! پیروز باد باور داشتن به اراده مبارزاتی مردم و اتحاد و همبستگی نیروهای آزادیخواه! اتحاد مبارزه پیروزی! ... پس از صدور اولین اطلاعیه از طرف «کمیته دفاع»... کانون زندانیان سیاسی در تبعید واکنش سریعی ... از خود نشان داد..... در بیانیه کانون آمده است که:

« دستگیری این زندانی سیاسی سابق توسط

پلیس و دستگاه اطلاعاتی و امنیتی کانادا این ذهنیت را تقویت می کند که کانادا به رغم اینکه تحت فشار افکار عمومی قطعنامه ای در محکومیت نقض حقوق بشر توسط جمهوری اسلامی به کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل ارجاع داد، اما تا آنجا که به منافع اش مربوط می شود خود را ملزم به رعایت حقوق بشر نمی بیند و به خاطر بازسازی رابطه اش با جمهوری اسلامی که در پی قتل زهرا کاظمی ضربه دیده بود، این بار در کنار جمهوری اسلامی قرار می گیرد و اقدام به دستگیری و پامال کردن حقوق انسانی یکی از قربانیان رژیم حاکم بر ایران می کند. کانون زندانیان سیاسی ایران (در تبعید) بعد از اطلاع از دستگیری محمود، طی ارسال نامه ای به مقامات دولتی در کانادا، دستگیری وی را به شدت محکوم کرده و خواهان آزادی فوری وی شد. ... این اقدام کانادا که ظاهراً تحت عنوان مقابله با "تروریسم" صورت می گیرد، هشدار جدی است که می خواهند هر نوع افکار ترقی خواهانه، عدالت خواهانه، برابری طلبانه و ضد سرمایه داری را تحت نام "تروریسم" منکوب کنند». سایت سازمان زنان هشت مارس اطلاعیه اولیه کمیته را که برای اطلاع رسانی به مردم نقش مهمی ایفا کرد درج کرده و صفحه ای برای جمع آوری امضا های اعتراضی باز کرد.... امضا کنندگان از کشورهای مختلف منجمله ایران، و بلاگ نویسان و کانون های فرهنگی، فعالین جنبش زنان و جنبش کارگری و دوستان کشورهای دیگر می باشند. یکی از مسئولین هشت مارس در اطلاعیه ای نوشت: «دفاع من از محمود دفاع از ایده ها و عقاید خودم هم هست عقاید من صرفاً یکسری ایده و شعار خشک و خالی نیستند که یک بار در مجامع و نوشته ها اعلام کنم و با خیال آسوده سر روی بالش بگذارم. عقاید و نظرات ما دائماً توسط حوادث روز به مصاف طلبیده می شوند. مرتباً توسط حوادث روز مورد آزمون قرار می گیریم که چقدر واقعا مدافعان گفته هایمان در عمل هستیم. ... نکته آخر و مهمتری که می خواهم تاکید کنم این است که بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ ما شاهد یورش حاکمان کشورهای غرب به حقوق دموکراتیک مردم در این کشورها هستیم.... حاکمان دول غربی رسماً برای پیشبرد کشورگشائی های خود می خواهند فاشیسم را در این کشورها حاکم کنند....»

... کانون دانشجویان ایرانی در هلند با صدور بیانیه ای اعلام کرد: « کانون دانشجویان ایرانی در هلند این اقدام پلیس کانادا را نقض آشکار حقوق اساسی دانسته و آن را محکوم میکند». سازمان سراسری پناهندگان ایرانی در کانادا نیز ضمن نامه ای اعتراضی نوشت: « طبق قوانین موجود کانادا، حمل و چاپ هیچ کتابی نیاز به مجوز ندارد. ما بازداشت آقای نمینی را به جرم حمل کتاب محکوم کرده و حرکت های از این قبیل از جانب مقامات کانادا را انعکاسی از سیاست های جرج بوش در رابطه با برخورد به افراد ی که پیشینه خاورمیانه ای دارند میدانیم.»

.... در راستای این اقدامات اتاق پالتاکی اتحاد

سوسیالیستی در روزهای چهارشنبه ۲۴ نوامبر و یکشنبه ۲۸ نوامبر ضمن به اطلاع رساندن دستگیری محمود همگان را جهت اعتراض و اقدام به آزادی فوری وی فرا خواند. برای اکثر حاضرین روشن بود که مبارزه علیه این بی عدالتی در واقع ایستادگی در مقابل یورش گستاخانه به آزادی بیان و اندیشه است که در جهان با رهبری بوش شروع شده است. دوستان حاضر در جلسه هر یک با روش خود لزوم تقویت روحیه مبارزاتی و جسارت داشتن در مقابل حمله و توطئه چینی دولتهای امپریالیستی و سرکوبهای آنان را به همه یادآوری کردند؛ و هر یک به گونه ای و از زاویه ای یادآوری کردند که اگر در مقابل حمله دست بدست هم بدهیم و جسارت داشته باشیم دلیل ندارد از قدرت اینها بترسیم و خود را به فضای فاشیستی که در حال پیشروی است تطبیق دهیم و به آن عادت کنیم.»

در روز اول دسامبر یک اکیسیون اعتراضی در مقابل اداره مهاجرت شهر تورنتو برگزار شد که طبق گزارش:

« در این تظاهرات حدود سی نفر شرکت داشتند. بسیاری از شرکت کنندگان کتاب پرنده نو پرواز را روی دست بلند کرده بودند. متأسفانه به اندازه شرکت کنندگان کتاب در دسترس نبود اما همان تعداد هم صحنه جذابی ایجاد کرده بود. با وجود آنکه تعداد شرکت کنندگان کم بود اما تعداد زیادی خبرنگار رادیو و تلویزیون و روزنامه ها حضور داشتند که خبر را بطور مثبتی در رسانه های گروهی کانادا پوشش دادند. یک استاد کالج جورج براون تورنتو به خبرنگاران گفت: اوضاع خطرناکی است زیرا دولت کانادا سیاستهای جورج بوش را پیش می برد و ما می ترسیم بزودی بیاندی در خانه هایمان ما را بخاطر داشتن کتاب بگیرند و ببرند! »

باید یادآوری کنیم که دولت کانادا هنوز سی و چند جلد کتاب پرنده نو پرواز را پس نداده است. مبارزه برای پس گرفتن این کتاب ها یک وظیفه مهم در زمینه دفاع از مبارزات مردم ایران علیه رژیم جمهوری اسلامی، دفاع از جانباختگان جنبش انقلابی و کمونیستی ایران و دفاع از آزادی بیان و اندیشه است. ■

مشترک "سرویس خبری جهانی برای فتح" شوید!

آخرین تحلیلها و اخبار مبارزاتی جهان و اطلاعات

های "جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" را بزبان

انگلیسی دریافت کنید!

خود را به mail-برای مشترک شدن آدرس

آدرس زیر ارسال دارید!

AWorldToWienNewsService-
subscribe@yahoo.com

را در ترجمه این اخبار بزبان فارسی یاری ما

دهید!

در سهای قیام آمل را به میان توده ها بریم!

«آزادی را جز در پرتو آتش قهر انقلابی، جز در پرتو جانفشانی بی محابا و جز در سایه یورش بردن دلیرانه به کاخ ظلم و بیداد نتوان بدست آورد. با دشمنان آزادی تنها با زبان گلوله می توان سخن گفت و بر این حکم نیز تجربه اسارت و آزادی خلقها مهر تأیید نهاده است.

قیام پنجم بهمن آمل حرکتی بود عظیم در این جهت و تجربه ای ساخت شگرف و سترگ برای همه آنهایی که نمی خواهند تن به اسارت و بردگی دهند و برآند که آزادی را به قیمت خون به چنگ آرند.»

به نقل از بیانیه قیام پنج بهمن آمل - ۱۳۶۰

۲۲ امین سالگرد نبرد دلاورانه

سربداران را گرامی داریم

این روز یادآور قهرمانی، جسارت، شجاعت و ایستادگی کمونیستهای انقلابی است که سرشار از ایمان به پرولتاریا و و خلق بودند، کمونیستهایی که نه از مرگ می هراسیدند نه از سختی، نبردشان از جان مایه گرفته و متکی بر آرمانهای والای کمونیستی بود.

نبرد دلاورانه ای که نقشی ماندگار در تاریخ مبارزه طبقاتی در ایران ایفا کرد.

«روز پنج بهمن فقط متعلق به یک سازمان یا حزب مشخص نیست. این روز متعلق به همه نیروهای انقلابی و طبقه کارگر و خلقهای ستمدیده ایران و جهان است. یادآوریش به همه ستمدیدگان غرور و سربلندی می بخشد. اینکه بزرگداشت روز پنج بهمن به یک سنت انقلابی بدل شود و فراگیر شود اساسا به تلاش کلیه نیروهای انقلابی و کمونیست



بستگی دارد. مسلما با بپاخیزی مجدد تودهها و به میان آمدن نسل جوان انقلابی زمینه برای اینکار بیشتر فراهم شد است. زمانی که باد به بادبان انقلاب افتد همگان بیشتر ارزش ستاره را در جهت یابی کشتی در خواهند یافت.»

به نقل از کتاب «پرنده نوپرواز»

سالگرد این قیام فرصت مناسبی است که در سهای فراموش ناشدنی این قیام را به میان توده ها بویژه نسل جوان انقلابی ببریم. کتاب «پرنده نوپرواز» را که یک جمع بندی همه جانبه از این قیام شکوهمند ارائه داده است به آنها معرفی کنیم. مطالعه و بحث بر سر این کتاب را را دامن زینم. از آنان بخواهیم که به پخش گسترده این کتاب در سراسر ایران یاری رسانند.

سالگرد پنج بهمن فرصت مناسبی است که جوانان را با زندگی و مبارزه و آرمانهای انقلابی پیشاهنگان کمونیستی که در جریان این قیام جان باختند آشنا کنیم.

باشد تا در هر محفل انقلابی تجربه قیام آمل به بحث گذاشته شود و رزمگاه سربداران - جنگلهای شمال - به میعادگاه جوانان مبارز و انقلابی بدل شود.

نامه از خوانندگان پرنده نوپرواز

سه روز با پرنده نو پرواز سربدار زندگی کردم. کتابی که سه روز زندگی را در وجودم مکرر کرد. باور را معنا کرد. اراده و مقاومت را و طرح لبخندهایی که از این سه شکل می گیرد. سه روز زندگی کردم تازه تر از عشق، بارور از اندیشه ای پر امید که جاده ای رو به طراوت رهایی می کشد. اندیشه ای که به ندای درونی انسان و آزادگی خواهی اش از فراسوی مرزهای ملیتی و جنسیتی رنگ می باشد. رنگ امید و اینکه تنها باید به خود انسانی تکیه کرد. به خود انسانی به نام خلق. اندیشه ای که وظیفه و تعهد را می شناسد و آرزوها و احساسات آدمی را به حقیقتی بالغ پیوند می دهد، پر صلابت و مسئول. در پاسخ به چرایی حرکت سربداران.

دستاورد سربداران فشرده ای است از یک واقعیت تپنده و آن اینکه برای هیچ انسان آزاده ای زندگی و عشق و مبارزه جدا از هم تعریف نمی شود و اینکه باید ایستاد و سربرافراشت در برابر هر بی عدالتی. شکست ها، بی عملی و انفعال را توجیه نمی کنند.

باید دید و آموخت و دوباره بال گشود. پرندهگان عاشق خلق تجربه پروازشان را نغمه ای ساختند در کتابی و وظیفه هر فرد انقلابی است که این تجربه را به هر طریقی که امکان دارد به میان توده ها ببرد تا از شوق و شور جوان انگیزه ای پر امید و با اراده بیافریند تا پرنده نوپرواز هستی یافته بار دیگر پرواز را تجربه کند، از چرخش رقص باد به سوی دیار آزادی

به امید آتروز

یک زن جوان از خوانندگان کتاب

نشانی های حزب کمونیست ایران (مارکسیست-لنینیست-مائوئیست)

صندوق پستی: POSTFACH 900211, 51112 KOLN, GERMANY

WWW.SARBEDARAN.ORG

Haghighat@sarbedaran.org

تارنمای حزب کمونیست (م ل م) :

پست الکترونیکی:

آدرس نشریه انترناسیونالیستی جهانی برای فتح

AWTW - Gloucester Street—London, WC1N 3XX, UK

کتابخانه
سیار
مائوئیستی

تارنمای حزب کمونیست ایران (م ل م)